

سال کورش

کیشهای

ایران در عصر ساسانیان

تالیف : عباس شوشتری « مهرین »



ایران نامه

تاریخ ساسانیان

تألیف پروفیسور عباس شوشتری «مهرین» ۲۵۰ ریال

دین قدیم ایرانی

تألیف : ہاشم رضی ۱۵۰ ریال

عصر اوستا

مولفان : سن جانا . اشبیگل . گیکر . ویندیشمن
ترجمہ مجید رضی ۱۸۰ ریال

بہاء ۱۰۰ ریال

۷۴۶۶۴۱

کیشهای ایران در عصر ساسانیان

از: عباس مهرین

ناشر



این کتاب در یک هزار نسخه بسمایه مؤلف و انتشارات آسیا بچاپ رسید

آغاز نامه

ایرانیان عصر ساسانیان به اکثریت زرتشتی و بعد در اقلیت مسیحی و مانوی و مزدکی و موسوی و بودائی بودند. از کیش زرتشتی در ایران نامه (جلد اول - عصر هخامنشی) و جلد دوم و سوم عصر اشکانی و نیز در مقدمه ترجمه گاتا (که هنوز بیچاپ نرسیده) به تفصیل ذکر کرده ام آنچه در این نامه اضافه میشود متمم آنهاست و همچنین از کیش مسیح و مانوی در جلد دوم و سوم (ایران نامه) ذکر شده و باقی مانده آنرا خوانندگان گرامی در این نامه خواهند یافت .

کیش بودائی - در عصر اشکانیان بایران راه یافت و چندان پیش رفت کرد که برخی از شاهزادگان و بزرگان اشکانی آن کیش را پذیرفته و مبلغ آن شده بچین رفتند و معابد بودائی از ایران گذشته در ارمنستان بنا شدند ولی در عصر ساسانی بسبب حمایتی که شاهان مقتدر مانند اردشیر اول و شاهپور اول و دوم از کیش زرتشتی نمودند کیش بودائی همچنانکه از هند خارج شد از ایران نیز ناپدید گشت مختصر اشاره از آن کیش در ایران نامه جلد سوم (عصر اشکانی) نموده ام .

کیش مسیحی - در اواخر ایام ساسانی پیش رفت کلی نمود و رقیب توانای کیش زرتشتی گردید و به علل زیر سرعت انتشار یافت:

۱ - ایمان و تعصب مسیحیان و فداکاری و تحمل آزار و شکنجه از کشیشهای

مسیحی .

۲ - بوسیله اسیران روم که شاهان ساسانی در داخله ایران جا میدادند.

۳ - بوسیله همسران دوتن از شاهان مقتدر یعنی خسرو انوشیروان و خسرو پرویز که در پیروی از کیش خود آزاد بودند و نفوذ چاکران آنها که برخی مسیحی بودند. به علل بالا اگر عرب برای ایران حمله نمیآورد و ایرانیان دین اسلام را نمیپذیرفتند احتمال داشت که کیش مسیح بیشتر از پیشتر در ایران انتشار بیابد .

مانوی - گرچه از کیش زرتشتی منشعب شده ولی بجای اینکه نکته‌ای سودمند بیافزاید موهومات را افزوده و مانویان بنام زرتشتی افکار خود را انتشار دادند بگفته امروز تقیه می‌کردند و تقیه آنها سبب شد که مردم بخصوص بیگانه میان عقاید آنها و آموزش زرتشت امتیاز نمیدادند و موبدان زرتشتی یا از عقیده خود نمیتوانستند دفاع کنند یا باطناً برخی مانوی بودند یا مزدگی میشدند و باین سبب محیط بسیار آشفته و درهم و برهم صورت گرفت و اختلاف زرتشتی و مسیحی و کینه مانوی و مزدکی دولت ساسانی را ضعیف کرد و پریشانی در بار بر آن اضافه گشت و در نتیجه در زمان کمتر از شصت سال پس از درگذشت انوشیروان دولت توانای ساسانی ناپدید شد .

عباس مهرین (پورمحمد علی شوشتری) امرداد ۱۳۵۰

بنام ایزد بخشای شگر مهر بان

کیش زرتشتی

نقص یا کمال جامعه وابسته بچگونگی فرهنگ آن جامعه هست و فرهنگ نیز در تأثیر کیش و نیروی لشکری و اقتصاد و بازرگانی صورت میگیرد و اینک به کیش ایران عصر ساسانیان میپردازیم و بحث از اندیشه‌های معنوی و روانی ایرانیان میکنیم که در امتداد سه هزار سال یا کمتر یعنی از آغاز تاریخ ایران تا انقراض دولت ساسانی وجود داشته است.

نخستین پرده که در صحنه تاریخ ایران بلند میشود، میبینیم زرتشت نام بزرگواری از رسوم گوناگون دینی و از خرافات که در افکار گروه روحانی یافت خسته شده در صدد اصلاح برآمد و دو نکته مهم در نظر گرفت. یکی اینکه انواع ایزدان را که مورد پرستش و ستایش و وسیله دخل گروه روحانی شده بودند تحت یگانه آفریدگاری آورد که در عصر او اهورا مزدا نامیده میشد و دوم هم میهنان خود را تشویق کرد که از خانه بدوشی درآمده در یک جاساکن گردند و به کشت و کشاورزی زندگی کنند. اهورا مزدا را سرچشمه هستی قرار داد معنی کلمه اهورا هستی و مزدا دانش است و البته دانش لازمه هستی و هستی دارای دانش است و تحت این نام پر معنی و مبارک افراد جامعه را راهنمایی کرد

که اندیشه‌های خود را نیک سازند تا سخنان آنها نیز نیک و کارشان شایسته گردد و وزیر سه‌عنوان که بزبان پهلوی هومت و هوخت و هوورشت یا اندیشه نیک و سخن نیک و کار نیک میباشد جامعه زرتشتی تشکیل یافت چهار عناصر که در آن زمان شناخته میشد یعنی باد و خاک و آتش و آب که در همه امور لازم میشوند و بدون آنها زندگی بشر ناممکن است. سفارش کرده که در حدود امکان پاك نگهدارند خورشید را که مایه حیات نباتات و حیوانات و بشر است تقدیس کرد و روشنائی یا مظهر آن بر زمین آتش را قبله گردانید هر کیشی قبله‌ای دارد که تاثیر عمیقی بر ذهن و فکر پیرو آن کیش میبخشد. قبله مسلمین خانه کعبه می باشد که گرچه از گل و سبك ساخته شده و در يك زمانی مکان بتان بوده پیغمبر اسلام آنرا مرکز وحدت آفریدگار ساخت و زرتشت که در رسوم کیش دیویسنی نماینده ایزدان آریائی بود زرتشت بمفهوم حیات و دانش در آورد. روشنائی پدیده کننده هر ناپدیداست و بنا بر این اسرار زندگی نیز بروشنائی یعنی دانش بذات و حقیقت زندگی پدید میگردد. از ایزدان باستانی ماه و ناهید یکی نشان بالیدگی و سرور و دوم نماینده فراوانی و شادابی مقام خود را از دست ندادند و همچنان مورد توجه روحانیون ایران پاینده ماندند مترا یا مهر نیز گرامی بود و باین ترتیب فرهنگ باستان ایران تشکیل گشت تا اینکه اسکندر مقدونیائی بر ایران لشکر کشید و سرتاسر کشور را تسخیر کرد ولی حمله و پیروزی او نظامی بود و گرچه باجماع ایران تکان بسیار سخت داد و لرزه‌ای بود که همه کشور را در هم و بر هم کرد ولی مانند زمین لرزه تکانی بود که آمد و رفت و فرهنگ ایران همچنان دست نخورده پاینده ماند حمله اسکندر در مثل چون باد صرصری بود که بشدت وزید و شاخهای درخت فرهنگ ایران را بیراند ولی تنه درخت همچنان بر جا ماند و از نو پس از چندی سبز شد و شکوفه در آورد و ظهور دولت ساسانی و عروج اردشیر بابکان انقلاب دینی بود که کیش زرتشت را از نو کیش رسمی ایران ساخت و تأثیر افکار مذاهب دیگر را که از خاور و باختر باندرون ایران و جامعه ایران راه یافته بودند ضعیف بلکه نابود کرد.

زمانیکه ساسانیان عروج کردند کیش زرتشتی بچندین شعب منقسم شده بود و گذشته بر آن کیشهای خارجی چون بودائی و شنکری از خاور بایران راه رخنه کرده بودند و چندین تن از شاهزادگان و بزرگان اشکانی کیش بودائی را پذیرفته و درچین مبلغ آن شده بودند و ازسوی باختر خورشید دین مسیح برافق مرزهای ایران میتابید گروه روحانی مسیحیان تبلیغ کیش شان را مایه حیات دنیوی و وسیله سعادت و نجات اخروی میدانستند از اینرو درکار تبلیغ بجان و دل میکوشیدند بلکه ازجان نیز میگذاشتند و انواع مصائب و شکنجه و آزار را متحمل میشدند . دین مهر پرستی پیشرو دین مسیحی بود و ترتیب عبادت آن بسیار سنجیده و آرام بجا آورده میشد و عقیده دینی مرموز و زودفهم نبود . بسیاری از آنچه در معبد مهر پرستان بود به کلیسای مسیحیان در آمد نهضت زرتشتی در عصر ساسانی درشاهی صفوی به شکل دیگر پدید شد و در زمان کم مذهب سنت و جماعت که اکثریت داشت جای خود را بمذهب شیعه داد . همچنان در عصر ساسانی مذهب دیویسنی از میان رفت و جای آنرا مزدیسنی گرفت و اردشیر بابکان بحمايت آن مذهب پرچم کاویانی را برافراشت و فرزندان و جانشینان او باطنا هرچه بودند ظاهراً خود را مزدیسنی معرفی میکردند و از آن مذهب حمایت می نمودند کیش تازه یعنی زرتشتی مزدیسنی آمیزشی بود از دیویسنی و فلسفه گاتا و عقیده زروانی و برای اینکه فکر زروانی واضح تر کنیم ورشته سخن گسیخته نگردد . مختصری از آن بیان میشود و مفصل تر در جلد سوم ایران نامه بیان شده .

بنابر نوشته از نك (Eznik) والیسوس (Elesaeus) ارمنی که از نویسندگان قرن پنجم میلادی میباشد کیش زرتشتی بدو مذهب منقسم شده بود و داماسکیوس (Damascius) بحواله یودیموس (Endemus) مینویسد که میان زرتشتیها چندین گروه میباشد از جمله گروه کاست که «مکان» را آفریننده دو گوهر قدیم وازلی یعنی اسپنتا ماینیو (Spentamaiuyu) و انگر ماینیو (Angra mainyu) میداند و گروهی زمان یا زروان بیکرانه را آفریننده تصور میکنند مهر پرستها زروان را مقام ارجمند داده و آنرا یاور و همراه مهر قرار دادند

بنا بر نویسندگان پهلوی اورمزد زروان را آفرید و از جنبش زروان هستی پدید بنا بر نوشته بندهشن زروان ازازل با اورمزد بود و او نخستین تعین اورمزد است که بنا بر حکماء عصر اسلام جای عقل کل را میگیرد زروان حقیقتی است جاوید پاینده و مسلط بر آنچه گذشت و خواهد گذشت. افسانه‌هایی که به زروان نسبت داده‌اند اگر قشرده و خلاصه آنها را بگیریم چنین میشود: - که هستی به سه صورت است نخستین بصورت نیستی و دوم نیست هست نما و سیم هستی محض و چونکه بر هر چه هست زروان تسلط دارد بنا برین زروانیها به بخت و تقدیر عقیده داشتند و جبری بودند و این عقیده بعدا در متکلمین اسلام پدید گشت و متکلمین اسلام را بدو گروه اختیاریه و جبریه از هم ممتاز ساخت شعراء ایران نیز به آن اشاره کرده‌اند و زروان را گاهی زمانه و گاهی روزگار و سپهر و جهان و فلک گفته‌اند. دقیقی میگوید:

جهان را چنین است آئین و دین	نماندست همواره بر بدگزین
یکی را ز خاک سیه برکشد	یکی را ز تخت کیان درکشد
نه زین شاد باشد نه زان دردمند	چنین است رسم سپهر بلند

و فردوسی میفرماید:

زمانه بیازید چنگال شیر	نبد زو مرا روزگار گریز
بدو گفت رستم که با آسمان	ننابد بداندیش و نیکو گمان
بچیزی که آید کسی را زمان	به پیچد دلش چون کژ افتد کمان
چنین است کار جهانده جهان	نخواهد گشادن بهابر نهان

و تحت حرکت فلکی که آنرا زروان یا زمان میسازد سیارگان و ستارگان در بروج دوازده گانه در جنبش میباشند و جنبش و سیر آنان بر زندگی بشر اثرهایی دارند که گریز از آن ممکن نباشد و بنا بر جنبش سیارگان و افلاک به رنج و شادی و ادبار و اقبال و بیماری و تندرستی بشر وابسته هست ستارگان دوازده بروج اورمزدی و سیارگان هفت گانه اهریمنی میباشند اورمزد برای بشر زیست و شادی آفرید چنانکه داریوش نیز در سنگ

نوشت اشاره میکند و میگوید «اورمزد برای مردم شادی آفرید» و اگر به بشر شادی نرسد بسبب این است که سیارگان از او ستانده اند و سیارگان چون راهزنان میباشند که شادی را از نیکان گرفته به بدان میسپارند و از این است که «اسب تازی شده مجروح به زیر پالان».

بخت دهنده همه خوب و بد است و آنچه خواهد میکند بنا برین برای بشر سودی ندارد که نالان و شاکی گردد بلکه باید به آنچه آید و بگذرد بسازد و خود را پریشان نسازد و بخنده روئی و گشاده روئی به پذیرد و از اورمزد بخواهد که تأثیر بد از سیارگان را از او باز دارد آنچه در سر نوشت باشد از آن گریز نیست و آنچه شدنی است و بخت فراهم میآورد بشر ناچار است که با آن بسازد و مؤبدان از بزرگ مهر پرسیدند که قضا چیست رقد رچه باشد و او:

چنین داد پاسخ که جوینده مرد	جوان و شب و روز در کار کرد
بود راه روزی بر او تار و تنگ	بعجوی اندرون آب و بادرنگ
یکی بی هنر خفته بر تخت بخت	همی گل فشاند برو هر درخت
چنین است رسم قضا و قدر	نه بخشش نیایی بکوشش گذر

بخت است که دانا را ناکام میسازد و توانا را در مقابل ناتوان عاجز و بی زبون میکند. فردوسی میفرماید:

ز بیژن فروز بود هومان به زور هنر گردد آهو چو برگشت هور
از نادان بخت چون یاور شود کارهای باهوش سر میزنند. گاه هست که بخت نامرد را قهرمان میسازد و مرد را نامرد میکند جفاکش را تن پرور و تن پرور را بصورت جفاکش در میآورد. موبد تنسر در نامه به کشنسپ پادشاه تبرستان مینویسد که از کار و کوشش باز ایستیم زیرا که بخت کار خود را خواهد کرد و ما نیز آنچه از دستمان بر میآید باید بکنیم. بخت و آزادی را توأم بر پشت یک ناهقه گذاشتند اگر جانب سنگین تر شد جانب دیگر و از گون میشود و این گونه عقیده در عصر اسلام بشکل دیگر چه میان

مشرعین و چه متکلمین و حکماء و عرفا پدیدگشت ولی مخالف عقیده زرتشی و اسلام بود بعقیده پیروان دین شیوا (درهند) نیروی تولیدکننده همه اشیاء چون آلت رجولیت است که درطبیعت فعالیت میکند و آنرا لنگ نامیده اند و سروته لنگ آغاز و انجام ندارد زروانیها بجای لنگ زروان یا زمان را خط مستقیم تصور میکردند که ازلی و ابدی است و ته ندارد در ایران گروهی از زروانی بود که میگفت جهان و آنچه در تن است پیوسته در حال تغییر و تحول است و پدیدشدن و ناپدیدگشتن اشیاء وابسته به علل است که در زمان محدود رونما میشوند. نه جزائی هست و نه سزائی، نه خطائی و نه صواب نه بهشتی و نه دوزخ هر چه هست همین است که می بینیم و آنرا ماده میخوانیم. از زروان اثری نیست.

نهضت ساسانی چنانکه اشاره شد تنها سیاسی نبود بلکه جنبه دینی نیز داشت بگفته اردشیر، دین و دنیا شاه و موبد باید توأم کار بکنند و همکار باشند و تاهمان این دو نیرو پیوستگی و وابستگی هست، امور جامعه بکمال خوبی صورت میگیرند. از این است که نخستین جمله دعای اهنوور که مقدس ترین دعای زرتشتیان است چنین ترجمه می کنند چنانکه شاه (نیک) را بر میگزیند همچنان موبد (ستوده و نیک) را باید برگزیند و بنابراین موبدان عصر ساسانی یا ور صمیمی شاهان ساسانی بودند و گرچه برخی از آنان گاهی بسبب تعصب یا جاه طلبی اسباب در در سردولت میشدند ولی بدولت خیانت نمیکردند و میتوان گفت باین نقطه نظر موبدان ایرانی بهترین طبقه رعایا می شدند و مانند عصر اسلام در اداره دادگستری چه در محکمه شرع و چه عرف و در جشن کتخدائی و تصدیق مالکیت و تقسیم ارث و تعیین ورثه و سزای ارتداد و سپردن اموات بدخمه و غیره و غیره و خدمت آتشکده وجود مؤبد لازم بود و آنها همه جا نمایان بودند و مقام و نفوذ داشتند. در همه امور زندگی افراد بلکه در مهمات کشورداری و رهنمائی موبدا اهمیت داشت. موبدان ستاره شناس بودند و پادشاه به مشوره آنان امور شاهی را انجام میداد و بدستور آنان وصیت مینمود و پس از رحلت او موبد بایستی که وصیت را بحضور سرداران

و بزرگان بخواند و اگر اختلاف یا کدورت میان شاه و بزرگان پدید میشد. موبد موبدان میانشان اصلاح میداد مختصر اینکه موبد بر همه ناظر و در همه جا حاضر و نزد همه گرامی بود. پادشاه به آتشکده میرفت نذر و نیاز توسط موبد تقدیم آتشکده میکرد و بایستی موبدان را هم به داد و دهش خورسند سازند فردوسی میفرماید هرگاه نوشیروان با دولت روم آشتی کرد و بایران بازگشت به خان آذرگشسب رفت و

چو از دور جای پرستش بدید	شد از آب دیده رخس ناپدید
فرود آمد از اسب برسم بدست	به زمزم همی گفت و لب را به بست
نوان پیش آتش نیایش گرفت	جهان آفرین را ستایش گرفت
همه ز رو گوهر فزونی که برد	سراسر به گنجور آتش سپرد
پراکند بر موبدان سیم و زر	همان جامه بخشیدشان با گهر
همه موبدان ز تو انگر شدند	نیایش کنان پیش آذر شدند
بزمزم همی خواندند آفرین	بر آن دادگر شهریار زمین

و هرگاه یکی کیش زرتشتی را میپذیرفت به آتشکده میرفت و موبد او را از پلیدی کیش گذشته پاک میکرد. فردوسی میفرماید که چون بهرام پنجم دختر شنگل شاه هند را ازدواج کرد و بایران آورد او را با خود به آتشکده آذرگشسب برد و آنجا:

بسی ز رو گوهر بدریش داد	نیاز آنکه بنهفت از ویش داد
پرستنده آذر زرد هشت	همی رفت با باژ و برسم به مش
سپینود را پیش او برد شاه	بیاموختش دین و آئین و راه
بشستن بدین به و آب پاک	وزو دور شد گردوز نگار خاک

در جشن اعیاد مردم به آتشکده میرفتند:

برفتند یکسر به آتشکده	بر ایوان نوروز و جشن سده
همی مشک بر آتش افشاندند	به بهرام شه آفرین خواندند

و اگر مردم از شاه شاکی بودند به مؤبد موبدان میگفتند:

سوی موبدان موبد آمد سپاه به آگاه بودن ز بهرام شاه
 کز نیشان همی گنج بپراکند چرا همچو شاهان نه گنج آکند
 موبد به سفارت میرفت و پیغام مردم را به پادشاه میرساند. بهرام پنجم در حمله
 ترکان ناگهان از پایتخت در آمد و ناپدید شد و مردم پنداشتند اواز ترس بگریخت و
 چاره کار را از موبد موبدان خواستند :

یکی موبدی بود نامش همای هنرمند و با دانش و پاك رای
 ورا بر گزیدند ایرانیان که او چاره را تنك بندمیان
 و چون بهرام خان ترك را بشکست و به پیروزی به پایتخت بازگشت مردمیکه
 به خان تسلیم شده بودند از کرده خود پشیمان گشتند و موبدی را برگزیدند که بحضور
 بهرام برود و بخشش او را بخواهد.

یکی موبدی نام او برز مهر بر آن رفتن از جای بکشود چهر
 بیامد به نزدیک شاه جهان همه رازها برگشاد از نهان
 ز گفتار او شاه خوشنود گشت چنان آتش تیز بیدود گشت
 چغانی و ختلی و بلخی روان بخاری و از غرچکان موبدان
 برفتند با باز و برسم بدست نیایش کنان پیش آتش پرست
 و پادشاه نیز بشکرانه پیروزی بآتشکده شتافت .

بیامد سوی آذر آبادگان خود و نامداران و آزادگان
 پرستش کنان پیش آذر شدند همه موبدان دست بر سر شدند
 و نیز خسرو پرویز پس از آنکه نیاتوس سردار روم را به بخشش و اکرام خوشنود
 نمود به آتشکده آذر گشپ رفت و همینکه به پرستش نزدیک شد از اسب فرود آمد:

بیاده همی رفت دیده پر آب به زردی دور خسار چون آفتاب
 چو از در به نزدیک آتش رسید شد از آب دیده رخس ناپدید
 دوهفته همی خواند استاو زند همی گشت برگرد آتش نزند
 به هشتم بیامد به آتشکده چو نزدیک شد روزگار سده
 به آتش بداد آنچه پذیرفته بود سخن هر چه پیش ردان گفته بود

ز زرین و سیمین و گوهر نگار ز دینار و وز گوهر شاهوار
املاک زیاد وقف آتشکده و موبدان میشد و موبدان با کمال آرام و آبرو زندگی
میکردند و همچنانکه روحانیون مسیحی و مانوی مراتب و مقام روحانی داشتند
زرتشتیها نیز داشتند. موبد دو نوع بود یکی درباری که اداره مخصوص داشت وزیر
دستان او داد و در میشدند و محکمه شرع به آنان علاقه داشت و دوم آنها ئیکه در آتشکده
وظیفه داشتند. رئیس موبدان درباری موبد موبدان نامیده میشد و مقام ارجمند داشت و یکی
نیز مغان هند در زبد یا آموزنده آموزش کیش زرتشتی بود که مغان بچه گان را تربیت میکرد
و هیربدان هیربد بزرگ آتشکده بود آتش که مظهر علم و حیات تصور میشد پنج گانه
میشمردند باین ترتیب:

- ۱ - اسپنشته (Spenishta) یا آتش بهشتی که مجرد و پاک است.
- ۲ - خورنریافر (Khvarana) یا بخت که نسبتا ناسوتی ولی جسم نیست.
- ۳ - وزشته (Vazishta) آتشیکه بصورت روشنایی در ستارگان و برق در ابرو
هواست و قوه مغناطیسی نیز از آن نوع است.
- ۴ - وهوفرینه (Vohufryana) آتش یا حرارتیکه در جانداران است و علت
زیست آنهاست.
- ۵ اروازشته (Urvazishta) آتش یا حرارتیکه در نباتات هست و آنانرا سبز و خرم
نکته میدارد و علت بالبدگی آنهاست.
- ۶ - آتش عادی که برزی شیوه (Berzi shavah) مینامیدند و آن در همه اشیاء
حتی جمادات و آب نهان است.

از اینرو آتش (Symbol) یا نشان حیات و علم بوده و اتفاقا نام اهورامزدا را نیز
بهمان مفهوم میتوان گرفت پس آتش در معنی مظهر اهورامزدا نیز میباشد و از این است
که آنرا زرتشتیها قبله خود قرار دادند و دیدار آن بیننده را بدو صفات اهورامزدا
متوجه میسازد. از آتشکده های بزرگ هر کدام به طبقه مخصوص اختصاص داشت یکی
به روحانیون و دومی به رشتاران یا گروه نظامی و سیومی به واستر یوفشویت. اولی را
فرن بنگ یا فرن بگ مینامیدند و آن در فارس بود و دومی آذر گشسب در گنجک آذربادگان
و چونکه برای گروه نظامی بود پادشاه به آنجا میرفت و برخی از شاهان به اندازه ای

حرمت آنرا نگه میداشتند که پیاده بزیارت آن میرفتند چنانچه در عصر اسلام نیز شاهان تیموری درهند وشاهان صفوی درایران بزیارت عرفای گرام واماکن مقدس پیاده سفر میکردند وهمچنان مانند شاهان ساسانی وشاهان عصراسلام جواهر وشمشیر تابع اشیاءگران بها به زیارتگاه نیاز میدادند . آذربرزین یا برزین مهردرکوه ریوند (خراسان مخصوص واستریوفشویت (برزیکران) بود بهرام پنجم جواهریکه از تاج خان ترك وشمشیر ونگین او یافت به آتش کوه گنجك (شیر) نیازداد فردوسی میفرماید:

بفرمود تا تاج خاقان چین به پیش آورد موبد پاکدین

گهرها که بود اندران آزده بکندند و دیوار آتشکده

بزر و به گوهر بیاراستند سر تخت آذر به پیراستند

گذشته برسه آتشکده بزرگ آتشکده های دیگر فراوان بودند. از جمله آتشکده در شهر توس ونیشاپور وارگان فارس و کرکویه سیستان وغیره وغیره ایرانیان زرتشتی باندازه ای به آتش مقدس عقیده وعلاقه پیدا کرده بودند که بعد افراط رساندند وهر کجا که هجرت میکردند از آن آتش برمی گرفتند وبا خود میبردند وهر جائیکه مقیم میشدند در آنجا آتشکده را بنا کرده وآتشیکه با خود داشتند در آنجا می گذاشتند چنانچه یزدگرد سیوم وپسرش فیروز درعین عالم پربشانی و سرگردانی و بیچارگی آتش مقدس را با خود داشتند وچون فرصت یافتند آتشکده ای بنا کرده در آنجا گذاشتند وهمچنان زرتشتیها که بهنده هجرت کردند، آتش مقدس را با خود از ایران بهند بردند ودر آنجا روشن نگه داشتند که تاکنون همچنان روشن است . وظایف مهم موبدان از قرار زیر بود :

۱ - نگهداشت آتش مقدس که نمیگذاشتند هرگز خاموش گردد.

۲ - تهیه هوم وزمزمه ونیایش.

۳ - پاك ساختن پلیدیها بنا بر نوشته وندیداد.

۴ - جاری کردن حد شرعی

۵ - بجا آوردن رسوم هنگام ولادت و کشتی بندان .

۶ - بجا آوردن رسم ازدواج

۷ - خواندن سرودگانا و دیگر یسناها و دعاها .

۸ - بجا آوردن رسوم تجهیز میت .

۹ - بجا آوردن رسومیکه درسوگ و سورلازم میشوند .

زرتشتی بایستی شبانه روز چهار بار خورشید را نیایش کند و از اشعه آن تندرستی یابد و نیز روبماه و آب و آتش ایستاده آنرا بستايد و هنگام خفتن و بیدار شدن نماز کند و آفریدگار را به یاد آورد و هنگام تن شوئی و بستن کشتی و خوردن غذا و چون به قضای حاجت برود یا عطسه گیرد یا ناخن در آورد یا چراغ روشن کند بایستی زمزمه نماید و ادعیه بخواند. برخی از این نوع عبادت مختصر تا کنون در مسلمین ایران پاینده مانده. آتش خانگی نبایستی خاموش گردد و آب و آتش نبایستی بهم برسند. ظروف فلزی نبایستی زنگار بندند و زنگ زده شوند زیرا که فلز نیز مقدس و در لوازم روزانه زندگی اهمیت داشت و از این است که دو اشیاء یعنی ظروف و آب در ایران عصر ساسانی پاك و پاکیزه بودند که متأسفانه اکنون در ایران نیستند. هر که میت را مس میکرد بایستی خود را بعد پاك سازد و همچنین بود تطهیر زنان چه در زائیدن بچه مرده و چه پس از انقضای ایام ماهانه.

مؤبدان گذشته بر اجرای وظایف دین پزشکی نیز میکردند و رهنما و مرشد اخلاقی نیز میشدند.

بنا بر نوشته آگاتیاس (رجوع شود به کتاب سرود و ممبرتن) شخصی بنام اردکشتی که نژاد و خانواده او معلوم نیست و پدرش بر شهری فرمانده بود و بگذشت روزها باندازه ای نیرومند شد که با اربابان شاه اشکانی جنگ کرد و او را شکست داد عقیده راسخ به کیش مغان داشت و بوسیله او مغان ترقی کردند کتاب نامبرده که اصلاً بزبان یونانی نوشته شده بود بانگلیسی ترجمه شد و نیز در آن کتاب آگاتیاس مینویسد که قبل

از ارتکشت در اواخر سلطنت کمبوجیه پور کوروش بردیه نام مغ بفریب و دسیسه بر تخت ایران دست یافت و چند ماهی شاهی کرد و چون او را داریوش و یارانش کشتند و بعد هر سال بیاد گذشته شدن بردیه و تباهی مغان هواخواهان داریوش جشن میگفتند چنین است آنچه اگاتیاس که در عصر خانواده ساسان میزیست نوشته و از این معلوم میشود که عقیده داریوش غیر از عقیده مغان بود. پس از انقراض دولت هخامنشی و تسلط مقدونیائی بر ایران پیروان همه مذاهب ایرانی آزاد شدند و ممکن است که برخی از مغان شمال به جنوب آمده باشند. نیای بزرگ اردشیر در پرستش گاه آناهیتا موبد بزرگ بود و هر گاه اردشیر بشاهی رسید حامی مغان گشت و چنانچه اشاره شد بعقیده او دولت و مغان بایستی دست بهم دهند تا امور کشور درست انجام یابند و مردم آسوده زندگی بکنند فردوسی میفرماید .

چنان دین و شاهی به یکدیگرند	تو گوئی که در زیر یک چادرند
نه بی تخت شاهی بود دین بجای	نه بی دین بود شهر یاری بیای
دو دیباست یک در دگر بافته	بر آورد پیش خود یافته
نه آن زین نه این زان بود بی نیاز	دو انباز دیدنشان نیک ساز

زرتشت از گروه مگ یا مغان بود و میتوان گفت که عروج خانواده ساسان بار دیگر وسیله بلندی مغان شد که خود را مزدیستی مینامیدند و اوراق منتشر اوستا که گرد آورده و اوراقی بودند که با عقیده آنان وفق داشتند و آنچه با عقیده آنان موافق نبود خود بخود بگذشت روزها از میان رفت. اردشیر مغان را از اطراف ایران خواست و آنها انجمن شده نشستند و گفتند و از میان خود چند تن را برگزیدند که کیش آینده ایران را شرح و توضیح دهند و از میان آنان یکی موبد اردای ویراف نام داشت برخی تصور میکنند که تنسریا توسر نام موبد هم اوست .

آنچه اردشیر آغاز کرد جانشینانش آنرا بانجام رساندند و در عصر شاهپور دوم دستور آذر مهر اسپند اوستا را بصورت کنونی در آورده و آنچه با نسخه او موافقت نمیکرد بفرمان

شاهپور باطل شد (رجوع شود به تألیف دستور هانک جی دالانام Zoroastrian Theology و کیش نو بر پایه استوار استقرار یافت و اما زرتشتی‌هایی که خارج از مرزهای شاهی ساسانیان میزیستند، باقی ماندند).

اوستائی که بزبان پهلوی ترجمه شده کارچندین تن از موبدان است و شرح و تفسیر بر آن همچنان نوشته میشد و هر مفسری البته به سلیقه و اندازه معلومات خود تفسیر میکرد تا اینکه در عصر اسلام زبان عربی و رسم تحریر تازه در ایران انتشار یافت و لی موبدانی بودند که به پهلوی مینوشتند و اکثر از کتب پهلوی که اکنون در دست میباشند نوشته عصر اسلام هستند ولی دامن آنها به عصر ساسانی پیوسته و البته نفوذ عقیده اسلام در بعضی راه یافته. میتوان گفت که قدیمترین پهلوی که تاکنون در دست داریم در زمان نوشیروان بلکه شاهپور دوم نوشته شده و در آن نوشته‌ها جمله‌هایی از برخی از نسلهای اوستا بطور استهشاد آورده اند که اصل نسک اکنون یافت نمیشود و از این میتوان حدس زد که پاره از نسک‌ها در آن وقت در دست موبدان بودند یا موبدان حفظ داشتند که در ضمن عبارت خود میافزودند و تدریجاً موبدان از جهان در گذشتند و آنچه درسینه آنان بود نیز مفقود گشت.

ترجمه و تفسیر اوستا که باید از عصر اشکانی بلکه از آنها آغاز شده باشد ممکن است تحت نفوذ فلسفه یونان بلکه نوشته‌های ادیان دیگر در آمده باشد. از جمله عقیده زروانی است که بگفته پلوتارخ بسیار قدیمی بود پس باستان‌ترین کیش ایرانی‌ها که برای امتیاز پیشدادی یا دیوه یسنی باید نامیده شود پرستش مظاهر آسمانی و برخی از ستارگان بود کلمه دیوه به سنسکریت و ایرانی قدیم بمعنی نور ظاهر است. سرودهایی که در ستایش آنها گفته میشدند موبدان آن عصر با هنک موسیقی میخواندند و رسوم مخصوص بجا می‌آوردند تا اینکه زرتشت ظهور کرد و هم میهنانش را از آنچه پدید است به آنچه ناپدید می‌باشد متوجه کرد و از مادیات بمجردات پرداخت. اندیشه اوشکی نیست عمیق بود و در فکر ابتکار داشت. ترجمه و تفسیر گاتا و آموزش و شرح زندگی زرتشت نگارنده جداگانه

نوشته و بسیاری از آنچه در آن نامه نوشته شده به استثنای ترجمه گاتا در این جا تکرار شده زرتشت با دیویسنیها سخت مخالف بود و بر سرودگویان آنها که در گاتا بنام کرپن و اوسینگ و کوی یاد کرده انتقاد نموده لهجه گاتائی با دیگر عبارت اوستا امتیاز دارد و گرچه قدیمتر به نظر میرسد ولی افکار آن نسبت به دیگر بهره اوستا جدیدتر میباشد و کیشی که در عصر اردشیر و جانشینان او کیش رسمی ایرانیان گشت امتزاجی بود از عقیده دیویسنی و گاتائی که بنام مزدیسنی انتشار یافت و در این کیش هم بزرگی و عظمت گاتا بجای خود ماند و هم سرودهایی که در ستایش مظاهر آسمانی از پیش گفته شده بودند اهمیت خود را از دست ندادند و چونکه بسیار باستانی شده بودند ممکن است که یا بزبان تازه ترجمه شده اند یا تغییری در آنها پیدا شده که از تفصیل و چگونگی آنها آگاه نیستیم و نمیتوانیم در آن بحث کنیم و همچنانکه زبان بمروور ایام تغییر مییابد آهنگهایی که بآن سرودهای اوستا خوانده میشدند باید ممتاز شده باشند و الفاظ بشکل دیگر تلفظ میشدند. بهره اوستا که نسبتا بزبان ما نزدیکتر است در اثر نفوذ خارجی از برانگیخته شدن مردگان و از زندگی آینده و بهشت و دوزخ و سروش و يك زمان پرامن ذکر میکند و مفسرین شاخ و برگ نیز بر آن افزوده اند و در این شکی نیست که اندیشه زرتشتی در عصر ساسانی روح گاتائی را ندارد و از جهان تجرد در آمده مادی شده است و مصالحین عصر ساسانی چون مانی و مزدك نکات مصنوعی آنرا بزبان مادی و غیر شاعرانه بیان کرده اند زرتشت که در گاتا شخصی دانشمند و جوینده حقیقت و پوینده راستی و امن و آسودگی بشر است در نوشته های بعد بشر فوق العاده شده و نسبت باو از زمان ولادت تا رحلت افسانه هایی ساخته اند که مافوق طبیعت میباشد و اینگونه ستایش و بزرگ کردن منحصر بزرشتیها نیست بلکه در پیروان همه کیشهای دیگر نیز هست و در برخی شاید بیشتر از زرتشتیها باشد گاتا را منزجمین و مفسرین عصر ساسانی چنان ترجمه و تفسیر کرده اند که در آن روح شعرو حکمت کمتر مانده و خواننده از

مقصود گوینده سردر نمیآورد و آنچه را اخیراً ایران شناسان اروپا و دستوران زرتشتی هند ترجمه و تفسیر کرده اند بر اساس زبان شناسی و برخی از روایتها هست که از خواندن آنها شكوك خواننده افزون میشوند .

تبلیغ در کیش زرتشتی - چون زرتشت باصلاح جامعه ایرانی بلند شد و نور اهورائیرا که ساکن و آرام و ناپدید است بر نور پدید دیوها که شراره ای سوزنده هست برتری داد و همه ایزدان آریائی را در فرمان اهورا درآورد و بجای خانه بدوشی بکشاورزی و سکون رهنمائی کرد، ایرانیان دو بهره شدند یکی اهورائی و مزده یسنی و دیگر دیوائی و دیویسنی و سرانجام در عصر ساسانی مزده یسنی چیره شد و این چنین چیرگی از گرویدن و حمایت پادشاه وقت آغاز گشت و بگفته فردوسی به نیروی شمشیر انتشار یافت .

بشد تیغ زن گردکش پور شاه	بگرد همه کشوران با سپاه
بروم و به هندوستان و یمن	همه نامه کرد نهزی پیلتن
مرین دین به را بیاراستند	ازین دین گزارش همی خواستند
گزارش همی کرد اسفندیار	بفرمان یزدان پروردگار
چو آگه شدند از نکودین اوی	گرفتند ازو راه و آئین اوی
بتان از سر گاه میسوختند	بجای بت آتش بر افروختند

بفرمود تا نامور پهلوان	همی گشت بر چار گوشه جهان
بهر جای کان شاه بنهاد روی	نیامد کسی اندر برش جنگجوی
بروم و به هندوستان بر بگشت	زدریا و تاریکی اندر گذشت

ولی اسفندیار و پدرش گشتاسب در عصر ساسانی نبودند و کجا بودند کسی آگاه نیست و گفته فردوسی بیشتر به انتشار اسلام درست میآید ولی شکی نیست که ترویج کیش زرتشتی در عصر ساسانیان شده و کلمه فرورانه (Fravarana) بزبان پهلوی لفظی

است که مفهوم آن ترویج کیش است یعنی هر زرتشتی نه تنها باید زرتشتی صمیمی باشد بلکه باید بکوشد که غیر زرتشتی نیز به کیش زرتشتی درآید و از اینرو برخی از شاهان متدین ساسانی چون اردشیر و شاپور اول و دوم تبلیغ کیش زرتشتی را وظیفه میدانستند هم چنانکه از شاهان صفوی شاه اسماعیل و پسرش تهماسب در ترویج مذهب شیعه میکوشیدند ولی ترویج آنها بزور شمشیر و جنگ و ستیز نبود دستور آذربه وزیر شاهپور در اینکار معاون پادشاه بود و مردم را بوعده و وعید بدین بهی دعوت میکرد و اگر بندهای غیر زرتشتی به پذیرفتن دین بهی از بندگی آزاد میگشت بگفته الیسوس (Elisaeus) یزدگرد دوم و ملکه او به نیروی شاهی میخواستند از منیهای مسیحی را زرتشتی سازند و آنانرا بدادن رتبه و مقام و درگذشتن از مالیات و بخشش القاب بدین بهی تشویق میکردند. الیسوس کشیش مسیحی بود و از اینرو ممکن است که در گفته او مبالغه باشد ولی یقیناً چیزکی بوده که او چیزها نموده. مهرنرسی وزیر معروف یزدگرد دوم فرمانی از شاه برای رعایای مسیحی صادر کرده و آنها را به کیش زرتشتی دعوت نمود و همچنین در گرجستان و آلبانی دین زرتشتی تبلیغ میشد که در شاهنامه بنام اسفندیار مکان تبلیغ را به هندوستان و یمن گفته و اگر شاهی مانند هرمزد چهارم بی تعصب و بیطرف میشد در انجام کار او بعزل و زندان و قتل میرسید. هرمزد چهارم دو صفت ستوده داشت یکی اینکه حامی بینوایان و ضعیفان بود و دیگری تعصبی همه را به یک نگاه میدید و با همه یکسان رفتار میکرد و از اینرو هر دو علت تباهی او شدند. اندیشه او بسیار درست بود ولی موبدان نمی پسندیدند با وجودیکه این اخبار بما رسیده اند شکی نیست که در تبلیغ زرتشتیها مانند بودائی و مسیحی جدیت نداشتند و تبلیغ آنان بیشتر جنبه سیاسی را داشت و چون سلطنت از میان رفت و اسلام برای ایران چیره شد روح تبلیغ نیز گاه لا نا پدید گردید و اکنون شماره زرتشتیها در جهان بیش از یکصد و پنجاه هزار تن نمیشود و از این شماره تخمیناً پانزده یا بیست هزار در ایران زندگی

میکند و اینها مثنی از خروار و نمونه‌ای از بسیار میباشند. وسعت انتشار کیش زرتشتی در خاور به فرغانه و مغلستان رسید و تاکنون عده کمی در آن سرزمین پیدا میشوند که نمازشان بزبان پازند و یا سغدی است که بتلفظ ترکی مخلوط شده مانند کلمه جشن به لفظ طوی و کرکس به برکوت و آتشکده به برخان و غیره اکثریت زرتشتیها اکنون در هندوستان و پاکستان میباشند.

اهور مزدا - درسنگ نوشت‌های هخامنشیان اورمزدا بغ بغان و خدای بزرگ می باشد و در اوستا او با شش صفات که با ذات او هفت میشوند ایزد یگانه هست شش صفات را اگر از ذات جدا بگیریم، هر صفتی خصوصیتی و شخصیتی پیدا میکند و آنان در اوستا امیثاسپنتان یا نمیرنده پاك گفته شده اند. اهورمزدا بقعیده زرتشتی عصر ساسانی حقیقتی است یگانه. آنچه در جهان محدود و نامحدود هست از او هست ولی او از جهان نیست و او مانند شاهی است برتر از همه شاهان یا پدری مهربانتر از همه پدران و او آغازی هست بی انجام و آقائی است که بنده نبوده و یآوری است که یار و یادر نمیخواهد و او تغییر نشدنی است ابدی و ازلی و علت العلل ولی خود او نتیجه هیچ علتی نیست سلسله علل باو منتهی میشود و او سرچشمه زندگی و روان روانها و اصل همه اشیاء است و اگر چه در همه اشیاء ولی در هیچ شیئی پدید و محدود نمیشود. میبیند ولی دیده نمیشود درك نشدنی و لمس ناپذیر و او همه چیز را میداند و بر همه چیز تواناست. آفریننده و نگاه دارنده جهانها و خیر محض است. نور همه انوار و بسیار بخشنده و بسیار مهربان است و او راستی همه راستیها و عدل محض است و او هست که آدمیزاد را از فریب اهریمن میرهاند آدمیزاد باید باو تقرب جوید و باو آشنا گردد و آنچه در وجدان او الهام میکند باز گوید و باو صمیمانه اخلاص ورزد و علاقه مند بشود نه در بیچارگی و نیازمندی بلکه در بی نیازی نیز از او غافل نگردد و همچنانکه در پرستشگاه او را میپرستد در همه جا او را پرستد. بسیاری در آتشکده او را میپرستند و در بیرون از آتشکده از یاد او غافل میشوند.

سپنتاماینیو - صفت بارز اورمزدی است و درگاتا اورا از اورمزد جدا نیز گفته
واو سرچشمه همه نیکوئیهاست و یگانه حریف گنه یا انگره ماینیوست بوسیله او بشر
خوبی را مییابد و به یاری او اهریمن را از خود میراند و او گوهری است که در آدمیزاد
اندیشه راست و نیک پیدا میکند و بهمن یا عقل کل از او پدید شده سپنتا ماینیو در انجام
کاملا انگره ماینیو را نابود خواهد کرد .

امشاسپنتان - چون جداگانه یاد شوند عنوانی پیدا میکنند و گاهی با آنان
کوشرم و نریوسنگ نیز نام برده شده اند و در دعائی که بلهجه پازند گفته شده سی و سه
امشاسپنتان را شمرده که باسی و سه یزد دین هندوان مطابق میشوند و از شش امشاسپنتان
سه به صیغه تذکیر و سه دیگر به صیغه تأنث ذکر میشوند و نخستین هفت روز هر ماه بنام
آنها میباشند .

امشاسپنتان از موجودات هستند و از اینرو گرچه میتوان آنان را تصور کرد اما
نمیتوان دید و چونکه هستی آنان از اورمزد است از ممکنان و چونکه در اورمزد
میباشند فوق ممکنات هستند بزبان زرتشت گفته شده که چون او به حضور اورمزد
رسید در مقام امشاسپنتان باندازهی عالم روشنائی یافت که سایه خویش را نمیدید
نام آنان را هر کس یاد کند آنان به یاری او میرسند و آنها بر آدمیزاد همه جا ناظر و
در همه جا حاضر میباشند و اهریمنان را از او دور میکنند در نوشته های پهلوی هر
یک از آنها نگهبان عالم مخصوصی هست. یکی نگهبان آدمیزاد و دیگری بر حیوانات
و سیوم بر آتش و چهارم بر فلزات و پنجم بر زمین و ششم بر آب و بر نباتات و هریک
باین مناسبت پدید کننده و نگهدارنده عالم مخصوص است باین ترتیب:

۱- وهومن یا بهمن - عقل کل - سرچشمه دانش و او نسبت باهورمزد چون
پسر است زیرا که نخستین تعیین اوست و بعقیده متأخرین زرتشتیها از سوی جنوب
پدید گشته او را برخی مجسم نشان میدهند باین صورت که جوانی است زیبا و بلند

با بدست شاخی گرفته که نشان دین است و او هست که دیانت و پاکی دو پیغام
اهورمزدا را به سیامک رساند و به تشریاری کرد تا بر زمین باران را بیاراند چون
آدمیزاد از او یاد کند او بر دلش فرود می‌آید و خشم او را نابود می‌سازد و سکون و
آرام در دل او پیدامی‌کند. او نگهدارنده هوش است از او باید دانش خواست زیرا
که او دهنده دانش است و جهان حیوان را نگهبان است -

۲ - **ارته وهشته** - اردیبهشت یا بهترین آئین - آئین اهورمزدی و علت
زیست و نگهدارنده آتش است و کلیتاً هستی را حفظ می‌کند بزبان سنسکریت و
هومن را وسومنه و ارته وهشته را رته وسشته (Rta vasishta) گویند.

۳ - **خشترو پریه** یا شهرپور - نیروی ایزدی - حافظ فلزات و دهنده
توانائی .

۴ - **سپننه آرمایتی** یا اسپندارمذ - نگهدارنده زمین و هرگاه کشاورزمین
را شخم کرد و آب داد و سبز و خرم ساخت اسپندارمذ از او خوشنود میشود و او را
یاری می‌کند. او حافظ زنان پارساست و هرکه او را دوست دارد زنان پاکدامن را نیز
دوست دارد از او باید خواست که همسر پاکدامن برای وی پیدا کند و این کلمه یعنی
سپندارمذ به تأیید خوانده میشود و همچنین دو نام زیر:

۵ - **هورتات** - خورداد - خرداد - دهنده نان روزانه نگهدارنده آبها و
چونکه آب وسیله فراوانی است خرداد دهنده فراوانی و ثروت است و هرکه بخشش
اورا بخوبی بکار برد از او خوشنود میشود و هرکه بیهوده خرج کرد از او
میرنجد .

۶ - **امرتات** - مرداد - نگهدارنده نباتات هرکه از نباتات پرستاری و توجه
نکرد امرداد او را به بهشت راه ندهد و مقابل شش صفات اهورمزدی شش صفات اهریمنی
نیز میباشند .

۱ - اكه يا اكون - منش بد - عقليكه به اندیشه بد و كج روی و فریب و دسیسه را در ذهن بشر پدید میکند.

۲ - اندره - به سنسکرت اندرا - ضد ارته وهشته - اغواکننده .

۳ - ساوروا (Saurva) ضد خشتروویوه - او كه از نیرو، سوء استعمال میکند .

۴ - ترومایتی - مخالف سپننه آرمایتی .

۵ - زایریكه (Zaeirica) ضد امرتات .

۶ - تایریو (Tairev) یا (Tauru) عكس خرداد كه نباتات را مسموم میسازد .

علاوه بر اینها فرشتگان یا ایزدان دیگر نیز هستند، چون سروش كه دل آدمیزاد را نرم میکند و باطاعت و یاد پروردگار آماده میسازد و گیوش تشن یا سازنده گاو و زمین و گیوش ارون یا روان زمین و آتريا آذر معنی آتش كه نشان پاکی وزیست و (Rashn) و مترا یا مهر چون حیوانی را به نیاز ایزدان قربانی میکردند هر عضو آن مخصوص ایزدی بود گوشت گندیده را نیاستی نذر ایزد بکنند. ایزدان بزرگ مكان و وظایف معین داشتند از جمله :

سروش-زمین و آسمان مكان او میباشد و او سه بار در شب بجهان بشر میآید خروس و سگ دو معاون او هستند كه همواره در خدمت او میباشد و او آدمیزاد را از فریب اهریمنان حفظ میکند و الهام ایزدی را بدل او فرو میآورد كه اندیشه نيك بکند و سخن نيك بگوید و چون اردای ویراف با آسمان روانی عروج كرد، او همراه و رهنمای او شد و هرگاه زمان گیتی بسر آید اهور مزدا او را با نیروسنگ بزمین خواهد فرستاد كه گرشاسب را از خواب طولانی بیدار كند و برانگیزد تا او آزی دهاك نفرین شده زندانی را بكشد و در روز رستاخیز دادور شده نيكان را از پل چینود

خواهد گذراند پس از مرگ یکی خویشان او تا سه روز دعاهایی میخواندند که سرش و روان میت را از حمله اهریمنان حفظ کند .

مهر یا مترا - سردا و روز رستاخیز است در زمان هخامنشیان او ایزد محبوب بود که ایرانیان را بر دشمنانشان پیروزی میداد و شبان گوسفندان بود و نام دیگر او ورت مرغنه یا بهرام است در زمان ساسانیان ایزد راستی و درستی نامیده شد. پیمان شکن را او سزا میدهد و راستگو را از پل چینود میگذراند. بامداد یا هنگام سحر نزدیک به برآمدن خورشید باید او را ستود ایزد مهر از دروغ بسیار ناخوشنود میشود.

رشن (Rashn) ترا و دار روز رستاخیز است چون یکی بمیرد روز چهارم از رحلت او در وقت بامداد نانی درست میکنند و به ایزد رشن نیاز میدهند .

خور یا خورشید - دهنده روشنائی و زندگی - روزی سه بار او را میستایند باو اول در بامداد که ستاینده عهد میکند آئروز را بکار نیک بگذراند بار دوم در نیمه روز که جوانان ناکتخدا در آنوقت بهمسر خود میرسند و در کارهای نیک بهم یاری میکنند و بار سیوم هنگام فرو رفتن از گناهانی که در آئروز عمدا یا سهوا سرزده اند توبه میکنند و پشیمان میگردند .

تشتیر - ستاره درخشنده ایست که بزبان یونان آنرا (Sirius) و بزبان عربی شعرای یمانی میگویند که آورنده باران و دهنده فراوانیست. در یشت هشتم تشتیر با اپوش (Aposh) رزم میکند و گرچه در آغاز ناکامیاب میشود ولی به یاری اهورمزد در انجام آبها را از دریا برمیگرداو تخم انواع گیاهها را در زمین پراکنده میسازد و بادهای گرم را دور میکند مانند او درهند ایزد آندارست.

فروشی یا فروهر - فرورتی - کسی نیست که فرورتی او نباشد تا اینکه اهورمزد نیز فرورتی خود را دارد و همچنین همه اشیاء و جانداران اهورمزدی فرورتی مخصوص خود را دارند گویا هر جاندار يك جنبه ناپدید و دیگر جنبه پدید را دارد و

مولانا جلال‌الدین بلخی در مثنوی باین حقیقت اشاره کرده است.

فروشیان یا فروهران پیش از آنکه اهورمزدا جهان را بیافریند آفریده شده‌اند و زمانیکه ناپدید در علم ایزدی بودند باره آسمان را نگهداری میکردند فرورتی‌ها در فلسفه افلاطون جای اعیان را میگیرند. برخی از نویسندگان زرتشتی که یکی از آنها ارود فیروز شاهپور مسائی میباشد (رجوع شود به تصنیف او بنام : Zoroastrianism Ancient and Modern (صفحه ۱۲۳) که مینویسد فروهر برترین و مجردترین جنبه بشر است به این ترتیب:

- ۱- تنو یا تن.
- ۲- گیتا یا گیتی اعضای حیاتی و رئیسه هستند.
- ۳- اژدا یا اعصاب.
- ۴- کرپا یا کالبد تن لطیف و ناپدید.
- ۵- اشتانه (Ushtano) یا انرژی یا نیروئیکه نگهدارنده تنفس و زندگی است.
- ۶- ته‌وشی (Tavishi) نیروی اندیشه.
- ۷- روان.
- ۸- بود (Baodh) وجدان یا دانش روانی.
- ۹- فروشی یا فروهر برترین و مجردترین مقام روانی- همچنین از آئین طبیعت یا ناموس اهورامزدی مینویسد
 - ۱- زروان یا زمان
 - ۲- ارو (uru) بالیدگی یا وسعت یا کمال شیئی.
 - ۳- ستاوته (staota) آواز نیروی جنبش و پدیدشدن رنگ
 - ۴- خاستره (khastara) نیروی کشش (مغناطیسی)
 - ۵- خورننگه (khvarenangh) علت بالیدگی و کمال جهان جمادات و نباتات و حیوانات

۶- برج (bareij) مدارج مختلف شدت نیرو
۷- منتره تأثیر آواز بامعنی منتره نیروی تفکر که چیزهای ناپدید را پدید میکند.

۸- پایتیوگت (Paitiogit) آئین پاداش و پادآفره
۹- اشایا ارته آئین کلی ایزدی که علت زیست جانداران و نظم جهان است.
در یکی از نوشته‌های پهلوی فروهر را ستارگان گفته جشن فروردین بنام آنهاست و بسیار مقدس شمرده میشود چون سفیر روم در سنه ۵۶۵ بدربار ایران آمد و به نسیمین رسید در آنوقت ایرانیها جشن فروردگان گرفته بودند و بنابراین تا ده روز سفیر بیرون در شهر ماند. روز چهارم از مرگ خویشان متوفی دعائی بنام فروهران میخوانند و اگر کسی نخواند فروهران با او نفرین میکنند در اواخر عصر ساسانی فروهر بمفهوم روان درآمد پس در آغاز بمعنی اعیان بود و در انجام بمفهوم روان شد و جهان روان بنا بر اوستا پیش از جهان تن بود.

اهریمن انگراما اینیو- بنا بر سنای ۴۵ از گاتا در همه اشیاء جهان دو گوهر وجود دارند و از آمیزش آنان افکار و اعمال صورت میگیرند اگر جنبه اهریمنی بیش باشد بصورت بد و اگر سپنتاها اینیو فزون گردد» خوب میشود. نویسنده نامه «شکند گمانیک و یچار» با وجودیکه به ثنویت عقیده داشت مینویسد که خوبی و بدی یعنی سپنتا من و اهریمن از یک سرچشمه (که اهورمزد باشد) پدیدگشته اند ولی هردو ازلی و اثر هردو چندان از هم ممتاز است که عمل بد را بهیچوجه نمیتوان بعمل خوب مقایسه کرد. راستی روشنائی و دروغ تاریکی است، اهورمزد با صفت بارز او (سپنتا من) خیر محض است بدی نمیکند و نمیخواهد پس هر چه بصورت بد است اهریمن است فرقه معتزله از متکلمین اسلام این عقیده را تجدید کردند گنه‌های نیو یا اهریمن عدم محض است و بنا برین عملیکه به تحریک اوسر میزند حقیقتی ندارد بلکه خیالی و موهوم است و این عدم یا نیستی محض مقابل هستی محض است که اهورمزد می باشد نیست اهریمنی

موقتاً در نظر هست نما میشوند و موهومات موجودات میگردند و سراب آب میشود ولی تشنه آب میخواهد و سراب مییابد و او سراب را ندیده انگاشته باید پی آب برود اهریمن یکی نیست بلکه بسیار هستند و بگفته اردای ویراف مانند افعی از عدم بروز کرده بر جهان بشر پیچیده اند و چون مگسی که بر هر پلیدی مینشیند و عالمی را پلید میکند اینها نیز باشکال گوناگون عالم بشر را پلید میسازند و اینها که دروغ هستند به يك حالت نمائند و بطور مختلف علل آزار آفرینش اهور مزدی میگردند و از آنجائیکه عدم مقابل وجود و تاریکی بر روشنائی نمیتواند عرض اندام نماید بنابراین به دسیسه و فریب راست را در نظر آدمیزاد ناراست و ناراست را راست مینماید از جمله اهریمنان یکی بنام ناون گش (Naonghas) و دیگر واسته ویداد و ورزش (Vizarsh) و خشم و اپوش میباشد که مانع باران میشود و «جه» که در زنان ماهانه خون جاری میکند و رشك دیوشاسپ یعنی سستی و غنودگی و او ده که هنگام غذا خوردن به پرسختنی و امیدارد و رزمان یعنی پیری فرتوتی و اکه تش و اشته هه (Akatash) یعنی سرمای سخت و جشمك یعنی شکست و زیان و ورون (Varun) یعنی شهوت و بوالهوسی و سج (Seg) یعنی پوشیدگی و آرز و نیاز و ناش یا پلیدی و پش (Push) یا تنگ چشمی و اسپزك یعنی کنایه رطعنه و آیفس یعنی بدچشمی و کندل و خویش یا کینه و دریوش یعنی فقر و درویشی و ایوش یعنی فریب و تنگ و غیر غیره.

برای آتشکده های بزرگ در ولایت آذربادگان املاک حاصلخیز وقف موبدان بود که درآمد آنها بمصرف آتشکده و موبدان میرسید. در کیش زرتشتی رهبانیت ممنوع بود و از اینرو موبدان ساختمانهای خوب بنا میکردند و بازن و فرزندان با سودگی میگذرانند. بزرگ آتشکده را مس خطاب میکردند و او بکمال احترام میزیست بنا بر نوشته تبری خسرو پرویز آتشکده ای بنا کرد که در آن عده ای زیاد که بمبالغه دوازده هزار تن گفته شده اند خدمت میکردند آتش اجاق خانه نیز نبایستی خاموش بشود و این عقیده تا کنون در برخی از مسلمین ایران دیده میشود و خورشید نبایستی بر آتش

مقدس بتا بدو آب بر آتش نباید بریزند. برخی از موبدان که گذشته از منقول از معقول نیز آگاه بودند بدان شهرت می یافتند «همک دین» نامیده میشدند که در هند نظیر آن لقب (و دیاساگر) یعنی بحر العلم میشود نسخه اوستا که موبد تنسرگرد آورد بفرمان شاهپور در آتشکده آذرگشپ نهاده شد و اگر میان موبدان در تفسیر و تأویل احکام اوستا اختلافی پدید میشد، مانند مسیحیان موبدان زرتشتی نیز جلسه منعقد میکردند و با اکثریت آراء آنچه تصویب میشد بایستی همه به پذیرند، گاهی جلسه در حضور شهنشاه منعقد میشد چنانچه نخستین بار در حضور اردشیر بابکان منعقد شد زیرا که شاه میخواست نسخه صحیح از اوستا که موافق عقیده او بود تدوین گردد موبدان بسیار انجمن شدند و آنچه با اکثریت پذیرفته شد، اساس دین زرتشتی گشت پس از آن باز اختلافی پدید آمد و شاهپور اول از موبدان انجمن برپا نمود و نکات اختلاف حل و تصفیه شدند و باز در حضور شاهپور دوم موبدان گرد آمدند و آذر بد مهر اسپندمان رئیس جلسه گشت و نسخه صحیح و قطعی اوستا درست شد و اوستا در بیست و یک نسک تکمیل گشت ولی از آن بیست و یک نسک، آنچه از سودودعاها که همه وقت گفته میشدند و سرودهای گاتا و نسک و ندیدای که در تطهیر نوشته شده و به آن موبدان بایستی رجوع بکنند زیرا که یکی از وسایل دخلشان بود پابنده ماندند و دیگر نسکها زینت کتابخانه شخصی موبدان یا آتشکده گشتند و چون آتشکده خراب شد و شمار موبدان از هزاران به انگشت شمار رسید، البته نسکهائی که چندان مورد نیاز نبودند در گوشه گمنامی و بی اعتنائی ماندند خلاصه آنها گرچه در کتاب دینکرت بویژه دفتر ششم و نهم ذکر شده و نیز جمله هائی از آنها در نوشته های پهلوی نویسندگان آورده اند ولی اصل نسک کاملاً در دست نماند گذشته بر حمله عرب و استیلای آن ملت بر سراسر ایران و غارت و چپاولیکه در زمان حمله و تسخیر شهرها میشد بسیاری از نوشته های پهلوی را از میان برد بویژه بدو علل یکی اینکه حمله آوران بجز قرآن مجید دیگر نوشته دینی را نوشته کفر میدانستند و از میان بردن آنها را کار نیک می شمردند و اگر یکی بی تعصب

بود چونکه از زبان پهلوی اطلاع نداشت نکهداشتن آنرا بیمورد یافته و دور میانداخت و دیگر چون ایرانیان زرتشتی بدین اسلام میگردیدند و اتفاقاً بسرعت و کثرت گرویدند و در زمان کم نود درصد از آنها مسلمان شدند طبعاً اعتنائی به نوشته دینی که ترك کردند نداشتند بلکه آنرا نوشته کفر پنداشته نابود میکردند و بدتر از همه حمله مغول بود که مردم وحشی و بی تربیت و قسی القلب و بیسواد و بی دین بودند و آنها تر و خشک را سوزاندند و از میان بردند و در حمله آنان بسیاری از نوشته های پهلوی و اسلامی نابود گشتند و از آنچه از پهلوی ماند نوشته ای بود که موبدان حفظ کردند . در کتاب هشتم دینکرت که بسیار مهم از ۲۱ نسک اوستا ذکر شده و ۲۱ نسک را زیر سه عنوان باین ترتیب بهره کرد .

عنوان نخستین - نسکهای گاتائی یعنی:

۱- سوتَه کره (Suta Kara) سود گرنسک

۲- ورشته ماتره (Varshta mathra)

۳- بگا (Bagha) یا بن

۴- وشتگ (Vashtag)

۵- سپننه (Spenta)

۶- هادخت (Hadhaoknta)

۷- ستاوتَه یسنیا (Staota yasnya)

عنوان دوم - نسکهای هداماتر (Hadha mathrie)

۸- دام داد (Damadata)

۹- نادر (Nadar)

۱۰- پاچک (Pachaka)

۱۱- رتودات های تک (Ratudata haitag)

۱۲- برش (Barish)

۱۳- کش کسروب (Kash Kisrub)

عنوان با بهره سیوم - نسکهای داد

۱۵- چتره دات (Chitra data)

۱۶- بگان یسنیا (Baghan yasnya)

۱۷- نکه نوم (Nikatum)

۱۸- دوباسرو جیتی (Duba srujiti)

۱۹- هوسپارم (Husparan)

۲۰- سگاتوم (Sagatum)

۲۱- ونیدداد یا جوید شیدادات (Jvid shaeda data)

کمی مفصل تر چنین میشود :

۱- سودگر نسک - یازبان اوستائی سونه کره نامه ای بود که از کارهای سودمند

بحث میکرد و در ۲۲ فصل به پایان میرسید .

۲- ورشته ماقره - یا ادعیه دینی در ۲۴ فصل نوشته شده این نامه را دهشت

منشر یا بهترین سخن نیز می خواندند .

۳- بگک نسک - در ۲۱ و بنا بر نوشته روایت در ۲۲ فصل بوده در این نامه

دعاهای مهم یکی اشم و هو و دوم اهنود و سیوم تن هاتام تفسیر شده اند .

۴- وشتگ - آراشتگ و هشتک و دودک نیز گفته اند . بنابر نوشته روایت

در ۲۲ فصل با فرگرد بوده و هنگام نوشتن کتاب دینکرت شش فصل از آن یافت میشد .

۵- سپنتا - یا اسپند - در این نسک از ستی (Sti) یعنی جهان تنی و فروهر

زرتشت ذکر شده و دفتر هفتم دینکرت از روی این نسک نوشته شده .

۶- هادخت - در ۳۰ فصل و در سه بهره بود و دارای ۱۲۳ برنیک یا بخش

که از آنان سیزده برنیک نشان میدادند که دعای اهنوورد در چگونگی خوانده شود

و بخشهای دیگر در چگونگی روان پس از مرک تن و برگزیدن رتوو و غیره .

۷- ستاوتنه یسنیا یا استودیسنایا در ۳۳ فصل در ستایش امشاسپندان وفرشتگان
۲۲ فصل از آن بشمرو یازده به نثر بود .

۸- دامداد در ۲۲ فصل مفهوم آن آفرینش دام یعنی جانداران است.

۹- نادر - که بگفته علامه وست (West) و ختر هم میتوان خواند واصل آن
تختر بود که بسنسکرت تکشتر و بفارسی کنونی اختر خوانده میشود در ستاره شناسی بحث
کرده .

۱۰- پاچک یا پاچم و پاچم و پازون در ۲۲ فصل بزبان اوستایچ - پختن است
بنابراین مفهوم آن پختن یا تهیه کردن خوراک رواست یعنی چگونه جانور را میتوان
کشت و کدام جانور خوردنش رواست و کدام نارواست.

۱۱- رتودات های تینک یا های تیک در ۵۰ فصل باقی از آن سیزده فصل باقی
ماند و ۳۲ فصل تلف شدند در دستوری که رهنمای دستوران و موبدان بود.

۱۲- برش (Barish) یا باراننده از ریشه ورز- برز در آئین کشورداری و ترتیب
نوشته فرمان از دادوران و شاهان.

۱۳- کشن کسروب - در ۶۰ فصل از آن پانزده باقی ماندند.

۱۴- وستاسپ ساسته در ۶۰ فصل از آن ده فصل ماندند ولی حین نوشته دینکرت
هشت فصل یافت میشدند در دینکرت مینویسد که در آن هشت فصل درباره آموزش به
کی وشتاسپ در چگونگی نهاد و سیرت (چهر) و برداشت و دانش و فرهنگ و دادشاهی و
فرماندهی بردام (مخلوق) بیان شده .

ساسته از ریشه (Sash) آموختن یا از (Sangh) سنجیدن است.

۱۵- چتر دات - چتر دشت بمفهوم گوناگون بودن نژادهای بشر بنا بر روایت در
۲۲ فصل تمام میستد بموجب بندهشن از پانزده نوع بشر شش نوع در خوانیرس (یعنی
ایران میزیستند و از آنها تازه نام مردوزن بکشور عرب رفتند و پدر و مادر بزرگ ملت

تازی شدند و هوشنگ و همسر اول گوزك در ایران ماندند و ملت ایران از آنها پدید شد و از يك نوع دیگر مردم ما زندران ظهور کردند و از فرزندان هوشنگ تریاونه (فریدون) پور اتویه پیدا شد و او از نژاد جم در نهمین پشت بود. باین ترتیب فریدون پور اسپیان پور گاو و پور سوک گاو پور کور گاو پور سیاک گاو پور سپیت گاو پور کبفر گاو پور فرکشن پوز جم پور دی و نکها و فریدون سه پسر داشت یکی بنام ایریو (ایرج) و دیگر تور و دیگر سایرم (سلم) مادر سلم و تور شهر نواز و مادر ایریو ار نواز بود و این سه تن برادر سه دختران پت سروپ (پاته هوسروه) را بهمسری اختیار کردند و ایرج را برادران او از روی رشك و حسد کشتند و او فرزند پسر نداشت بنام گوزك و او را پسری شد بنام خورشید و نك و او پدر منوش خورناز و پدر منوش چتر (منوچهر) بود پس از منوچهر پسر او نوزر پادشاه گشت و هر گاه او کشته شد ازوا یا اوزدیه که در شاهنامه زوگفته شده و او پسر اکای مشواک یا توماسپ بود شاه ایران شد و چونکه فرزند فرزند نداشت کودکی را در کنار رود به پارچه کتانی پیچیده یافته او را برگرفت و پسر خوانده کرد و کوات (قباد) نامید و کوات یا کیقباد سر سلسله دوده کیان شد گر شاسپ پور تریه (اترط) و برادرش اروا خشیه قهرمانان قهرمانان بزرگ ایران بودند که در اوستا ذکر شده اند گر شاسپ چند ازدها را کشت از جمله ازدهائی بنام سروره و اهریمانی بنام گندریوه و دستهینه (Dastavana) و هیتاسپه و ورشوه و دانه پیتاونه (Pitaona) و غیره و غیره.

از فرزندان منوچهر بنابر بندهشن یکی نوزر و دیگر فرش (Frish) و دیگر دوراسروپ بود و نوزر دو فرزند داشت یکی بنام توسه و دیگر وستاوروکه در شاهنامه گستهیم گفته شده هوتاوسه یا کتایون همسرش وستاسپ از نژاد نوزر بود و یوست فریانه از نسل فرش پسر منوچهر است نام فرش از کلمه فریانه و فریانه از ریشه فریه بمعنی

دوست است یوشت فریانه نویسنده نامه ایست بنام یوشت فریان یا گوشت فریان یا گوشت فریان که ۳۳ چیستان دارد و آنرا علامه هاك بهمراهی وست بانگلیسی ترجمه کرده است.

۱۶- بگان یسنیا - ۱۷ فصل دارد و این بگان یانشك بغ یا بگك بگاکه نیرنك خوانده میشود جد است.

۱۷- نكه توم یا نیگادام (Nikadum) در ۵۴ فصل و بنا بردینكرت در ۳۰ فصل یا فرگرد میباشد از آئین زرتشتی بحث کرده بنا بر نوشته دستور داراب سنجانا نیکادام را باید وی داتم (Vidatum) خواند (یعنی آنچه متعلق بشرع است) بهره ای از نیکادام بنام پتکار روستان راجع بسز است و بنا برین پتکار به مفهوم داد و ر اداره پولیس گرفته می شد.

۱۸- دو باسرو جیتی یادوده اس رو جد (Duvasrujird) از دوبا یادو و از (Dab) یادب بمعنی فریب دادن و سرو (Sru) یا سروب و جد در اوستا جیتی بمعنی زندگی زنجیری دزد علامه وست آنرا گنبا سرنجد (Gunba Sarnijad) خوانده بمعنی سرزد فرو زده شده در ۶۵ فصل بود دوم نك است که از دادگستری و جرایم ذکر کرده .

۱۹- هو سپارم ۶۴ فصل یا کرده این نك درداتيك (داد) میباشد و مندرجات آئینر تیستان و نیرنگستان بهره ای از این نك میباشد.

۲۰- سگا توم در ۵۲ فصل این نام اوستا سنگها (Sangha) بمعنی آموزش یا اندرز است و پسوند «تم» بمعنی آموزنده ترین گرفته میشود. در این نك ازداد و آئین و روز رستاخیز و کوشش بر برانداختن بدی ذکر شده و از نسکهای واتيك (داد) شمرده میشود .

۲۱- وندیداد یاوی دیوه دات یا جوید شیدادات در ۲۲ فرگرد یافص مختصر

آن در دینکرات نیز بیان شده. یک پهره از آن به نظر میرسد که بسیار باستانی است از آفرینش گیت، و مختصری از جغرافیای ایران و از پاکی و نا پاکی بیان میکند.

از ایزدان محبوب ایران از زمان هخامنشی گرفته تا انقراض خانواده ساسانی مهر ایزد پیروزی ناهید ایزد بانوی فراوانی مقام خود را از دست ندادند و بمحبوبیت پاینده ماندند در آثار و نقشهای ساسانی این دو ایزد نقش شده اند یزدگرد دوم چون سوگند یاد میکند میگوید «بخورشید بنگ بزرگ که از تابش خود جهانرا روشن کرده و بهمه جهانیان گرمی میبخشد چنین خواهم کرد پرستش مهر که بعد نام خورشید را نیز گرفت و نیایش به ناهید و تقدیس آتش و آب از واجبات کیش زرتشتی بود و می باشد خاتمی بنام هومتیره از عصر ساسانی یافته اند که بر آن صورت ایزد مهر نقش شده بر- سرتاج نور نهاده و اراده او را اسب بالدار میکشند آب که اکنون در آن همه چیز ریخته میشود در عصر ساسانیان کسی تن را در آن نمیشست .

گیتی یا جهان تن- بعقیده ایرانیان جهان روشن بالا و جهان تاریک در زیر و میان این دو هوا یا اثر است. در آخر زمان ستاره دنباله دار بنام گوچهر به زمین افتاده زمین آتش خواهد گرفت و فلزات زمین گداخته چون آب روان خواهند گشت پس از آن سپاه اهورمزدی رزم آخر با سپاه اهریمنان نموده و کاملاً آنانرا شکست داده به تاریکی عدم فرو خواهند نشاند و اینگونه پاک شدن جهانرا در اوستا فرشه کرتی (Frasha Kereti) و بزبان پهلوی فرشی گردگویند.

هرودت مینویسد که ایرانیان بر بلندی کوه پرستش کنند و در پرستش گاهشان بت نگذارند در عصر ساسانیان آتشکده ساختمانهای هشت درگاهی میشد و چند اتاق هشت گوشه داشت و آتش مقدس در میان ساختمان مینهادند.

تاخورشید بر آن نتابد و آتش در آتش دانی بود که بر سه پایه میکداشتند در سکه اردشیر بابکان سه پایه فلزیست ولی در سکه شاهپور برستونی گذاشته شده. هر خانواده آتش مخصوص خانواده‌ای داشت و نگهبان آن نماینده یا ریش سفید خانواده میشد. آتش‌ده را آذران مینامیدند و دو تن خدمت میکردند و آتش ورهران یا بهرام را بایستی چند تن مواظب باشند و بزرگ آنان مؤبدی میشد. هنگام پرستش و نماز مؤبد چون به آتش مقدس نزدیک میگشت با احترام آتش پایتی دان (Paitydan) یا پارچه‌ای روی دهن میگذاشت تا نفس او آتش را آلوده نکند چنین احترام نسبت به شاه نیز میگذاشتند هنگام بهم زدن و روشن کردن آتش مؤبد دعائی میخواند و چون نماز آغاز میکرد، شاخهای برسم بدست میگرفت. از مؤبدان به ترتیب زیر هر يك وظیفه مخصوص داشت:

۱- زوتر (Zaotar) به سنسکرت هوترا به آهنگ دلکش سرودهای اوستا را می‌خواند.

۲- هاوَن (Havanan) شاخهای هوم را در هاوَن میکوبید و نرم میکرد و آب آنرا بر میگرفت.

۳- اتر و خش (Atharevakhsh) آتش را روشن نگه میداشت و با زوتر در خواندن اوستا هم آهنگ میشد.

۴- اشنه تره (Asnatore) هوم را صاف میکرد.

۵- رایث و ش کره (Rathwishkare) هوم را با شیر می آمیخت:

۶- ابر تر (Aberetar) آب می‌آورد.

۷- فرا بر تر (Frabaretar) شاخهای هیزم می‌آورد و بر آتش مینهاد.

۸- سروشه ورز (Sraoshavarez) بر موظفین نظارت مینمود.

از قرن نهم کار هشت تن موبدان را دوتن یعنی زوت (Zot) ورسپی (Raspi) انجام میدهند در حقیقت رسپی وظیفه شش تن دیگر را بجا میآورد. باین ترتیب نماز آغاز میگردد و البته به بینندگان و شنوگان و برستندگان محیط بسیار پاك و شاعرانه و روحانی پیدا میشود. موبدان بایستی پنج بار روزانه اعمال دین را بجا آورند. آشکده را بایستی همیشه پاك و تمیز نگهدارند. آلات فلزی که پهلوی آتشدان میگذاشتند چون هاون و انبرو برسمدان بایستی همواره پاك و تمیز باشند تا پرتو آتش مقدس آنانرا را درخشند کند .

زندگی پس از مرگ - آموزش زرتشتی برپایه اخلاق استوار است. بدی در آن هیچگونه و بهیچ عنوان راه نمییابد و اهورامزداى زرتشتی بدی را بهیچ اسم نمی پذیرد او خیر محض است و از این رو پیروان او نیز باید بکوشند که خیر محض بشوند و بآنچه اهریمنی است خویش را آلوده نسازند و بر این اساس تطهیر آن برای پاك نگهداشتن ظاهر تن نیز فائز شده اند و مقصود اصلی این است که در ذهن شان اندیشه پاکی همواره جلوه گر بشود و استوار بماند و چنانکه از نویسندگان یونان تیوپامپوس (Theopompus) و هرودت اشاره کرده اند در آموزش زرتشت مردن انجام يك زندگی و آغاز زندگی دیگر است و این عقیده اساس کیش ایرانیان بود؛ چه پیش از زمان ساسانیان و چه در زمان آنان چه در مذهب مزدیسنی تن بعقیده آنها چیز است تغییر شدنی و ناپایدار که پس از آزادی روان هر بهره آن باصل خود می پیوندد بگفته نظامی «زمین آب و چرخ آتشم می برد» ولی روان پاینده است و اهور مزدیست و مرگ تن بر روان تأثیری ندارد بلکه انتقال روان است از حالتی به حالتی دیگر نویسندگان عصر پهلوی تن را بساختمانی تشبیه کرده اند که روان چندی در آن جا گرفته از آن میگذرد و همچنانکه سوار بدون افزار

جنگ نمیتواند رزم نماید روان نیز بدون تن نمیتواند با اهریمن دروغ بستیزد از اینرو درتن موقتا جاگرفت وهرگاه روان تن راگذشت اهریمن خداوندآن میشود زیست تنی بسیار کوتاه وبه چشم زدن بانجام میرسد وهرگاه روان خواست از تن گسیخته بجهان دیگر به پیوندد چندی در کشمکش میافتد که ما آنرا بصورت ظاهر بیماری یاسکرات مرگ مینامیم وهرگاه از کشمکش در آمد چون بچه نوزاد بجهان دیگر چشم باز میکند ومانند بچه در آن جهان پرستار ورهنما میخواهد و او سروش است. از اینرو پس اهرمگ یکی تاسه روز باز ماندگان او سروش را یادکنند و اگر متوفی کارهای نیک در این زندگی کرده و با اهریمن به پیروزی نبرد نموده در شب اول از مرگ تنی، براو اندیشه های نیک او پیدا میشوند و او اندک آرام مییابد و در شب دوم سخنان نیک بیشتر او را آرام میدهند و در شب سیوم کارهای نیک او را کاملاً راحت میکنند و برعکس اگر نتوانست با اهریمن نبرد کند و مغلوب او شده بود در شب اول اندیشه های اهریمنی یعنی بد او را آزار میدهند و شب دوم سخنان اهریمنی و شب سیوم اعمال اهریمنی او را کاملاً در شکنجه وبه پشیمانی وآزار مبتلا سازند و بجای سروش اهریمنی وزرش (Vaizarsh) باو میآویزد و در آخر شب سیوم چون سفیدی روز چادر سیاه شب را دور کرد و چادر سیمین برجهان گسترده روان مرد یازن اهورمزدی بهمراهی سروش و وای (Vae) و وهران از میان اهریمنان آسته ویدت و فرزند و نژد و خشم که سدرام او میشوند پیروزانه در گذشته و ازمیان بوستان که درختان و گلها هوای آنجا را خوشبو کرده اند در آمده وجدان یا اندیشه نیک خود را بصورت دوشیزه بسیار زیبا مییابد که به پذیرائی او آمده و برعکس مرد یازن اهریمنی بجای دوشیزه زیبا هیکل بسیار تیره و مهیب را می بینند و روز چهارم از مرگ دادوران آسمانی یعنی مهر و سروش و رشن در ترازای داور اهورمزدی کارنامه او را میسنجد و باندازه موکم یا زیاد نمیکند و هرگاه فرمان داد و ران اعلام شد چه بد و چه خوب باید از پیل چنینود بگذرد

روان نیکان باسانی میگذرند و در بهشت سکون آرام مییابند و بدان پل را تنگ و تیز مانند تیغ یافته در دوزخ سرنگون میشوند و دیوانگان و کودکان البته بازپرسی ندارند سزا و جزا باندازه دانش و احساس بدی و نیکی است و گرچه در قرآن نامی از زرتشت ذکر نشده ولی در آیات و افکار قرآن جایجا مییابیم که افکار زرتشتی به طریقی بیان شده اند و جای پل چنود را پل صراط گرفته است.

در هفت میانه یا مدارج می باشد از جمله بهشت اندیشه نیک و بهشت رفتار نیک و برترین بهشت را گروتمان یا گروتمان (Gorotaman) یا گروتمان نامیده اند یعنی جای آهنگ و آوازه هست آنجا نه مرگ دارد و نه پیری و فرتوتی نه آزار و نه درد نه ترس و نه خشم از فروید ایزدی پر و مکان امن و شادی سرمدی است و میان بهشت و دوزخ مکانی است که آنرا همستگان گفته اند و آن میان زمین و ستارگان است که در قرآن بنام اعراف ذکر شده و مکان شخصی است که کار نیک و بد آنان مساوی و یکسان می باشد.

دوره های عروج و هبوط کیش زرتشتی

نخستین دوره که عصر زرین نامیده شده زمانی است که زرتشت مردم را بکیش خود خواند و با و شاه گشتاسپ گروید و پیروان دیگر نشاط بی اندازه در بجا آوردن احکام دین و عملی ساختن افکار او را داشتند و میکوشیدند تا جهان بشرا ز روشنائی آموزش زرتشتی از تیرگی در آید و روشن گردد.

دوره دوم را سیمین یا امیده اند و بعد پولادین و پست تر از همه که عصر فساد و سستی است، آهنی می باشد و چون این زمان نیز بسر آید و بشر به نهایت فساد مبتلا گردد بزرگوارانی پدید خواهند شد تا دوره زرین را تجدید بکنند و آنان سه فرزندان معنوی زرتشت می باشند. نخستین فرزند هوشدار نام دارد که بزبان اوستائی اخشیتارته (Ukshyatereta) می باشد و او بر زمین پدید خواهد شد و به نشان پدید شدن او خورشید تا ده روز یکجا میماند. زمان شاهی هوشدار جهان از فساد درآمده پرازنیک و فراخدلی

و پرهیزگاری خواهد شد و درسه دو بهره مردم گرگ صفت منش آدمیزاد را اختیار کرده آرام و مهربان خواهند شد و پس از هزار سال فرزند دوم زرتشت بنام ارخشیت نمنگه یا هوشدارماه پدید شده مانند برادر جامعه بشر را بیش از پیش به اصلاح در میآورد و به علامت ظهور او خورشید بیست روز بر یکجا میماند و در زمان او مردم بیشتر بکمال بشریت میرسند و با اخلاق ستوده آراسته میگردند و بجای کبر و نخوت تواضع و بجای لثامت، سخاوت اختیار میکنند و پس از آن فرزند سیوم زرتشت بنام سوشیوس یا سوشینت را مادر او در پانزده سالگی در کشور خوانیرس (Khvaniras) یعنی ایران میزاید و به علامت ظهور او خورشید تا یکماه بر یکجا میماند. تن سوشینت چون خورشید روشن و بینائی او بینائی شش چشم یعنی شش جهت را دارد و او پنجاه و هفت سال شاهی میکند و در زمان او بدی کاملاً از روی زمین ناپدید میشود و او را چندین تن یاری خواهند کرد از جمله اعزیرث و پرسدگاو و اررتد نره (Urvatad Nara) و نرسی و توس و گیو و پشوتن یا چتر مهن با یکصد و پنجاه تن بخدمت او میرسند و در برخی از نوشته های پهلوی ابای رز (Ibairaz) و اشه وزده با هزار تن و کیخسرویاری، او میرسند و بعضی نوشته اند که پانزده تن زن او را یاری خواهند کرد و آنوقت آژی دهاک از بندرها شده از کوه دماوند بیرون میآید ولی سرش و نریوسنک گرشاسپ را از خواب بیدار خواهند کرد و بدست او آژی دهاک (ضحاك) کشته میشود و سوشینت با شش تن از یاوران که روشن چشم و خورشید و فردت گدمن (Fradat Gadman) و وردت گدمن و کامک و خششن (Vakhshishn) و کامک سود نام خواهند داشت بر هفت قاره جهان شاهی خواهد کرد و گرچه یاوران سوشینت از هم دور خواهند بود ولی به نیروی روانی از کار همدیگر آگاه خواهند شد. از پنجاه و هفت سال پنجاه سال را سوشینت در ایران خواهد گذراند و در انجام چنانکه پیش اشاره شد ستاره دنباله دار زمین را نابود خواهد کرد و پس از آن رستاخیز میشود اهریمن با یارانش نابود و فراهور مزدی سراسر جهان را فرا خواهد

گرفت و همه مردم از آلودگی و کثافت اهریمنی چون پاك شدند دوزخ نیز ناپدید میشود و اهورمزد شخصا وظیفه زوتریا پیشوای پرستش را اختیار میکند و وظیفه رسی را بجا میآورد و همه آفریدگان نغمه اهورمزدی را خواهند سرود و به سعادت ابدی خواهند رسید .

البته این افکار یا نظیر آنها را در اسلام و بویژه مذهب شیعه میابیم و البته اصل فکر با او هست که پیشتر بوده و مختصرش اینست .

بشر آرزو میکند که در يك زمانی در آینده از نیازمندیهای تنی بپایان خواهد شد آخرین جدائی نیک بود را در اوستاوی دایتی (Vidaiti) فرموده و این کلمه از وی + دا ترکیب شده و مفهوم آن وا گذاشتن نیکی و بدی است .

اساس آموزش زرتشت بر نکات زیر است - و اگر خواننده در اینها تأمل کند خواهد یافت که همه منطقی و حکیمانه میباشد .
اولا اصلاح و درست بکار بردن اندیشه .

اصل بشر اندیشه اوست تا اندیشه درست نباشد البته کار او نیز درست نخواهد شد و بیشتر از اندیشه‌هایی که میکنیم با خواب و خیال یا عمل نشدنی هستند یا اگر عملی شوند بزبان خود و زبان غیر خود میشوند زرتشت میفرماید اولاً اندیشه باید نیک باشد یعنی بسود خود و سود دیگران انجام یابد و عملی گردد آنچه از اندیشه سودمند و نیک است اهورمزدی و آنچه بیهوده و غیر عملی یا بزبان دیگران است اهریمنی است . گاهی دیگران را شخص میفریبد و گاهی نیز خود را میفریبد یعنی بدلائل باطل را در نظر خود حق تصور میکند .

۲ - و هرگاه اندیشه اصلاح شد و کوشیدیم آنچه میانندیشیم سودمند و عملی باشد آنرا باید بزبانی شیرین و عبارتی خوش آشکار کرد و از استعمال الفاظ زننده و ناخوش پرهیز نمود .

۳ - نتیجه اندیشه البته عمل است و عمل باید عینا همان باشد که در اندیشه داشته بسا اوقات اندیشه نیک است ولی نوعی بجا آورده میشود که بدنام و زننده میگردد پس اندیشه نیک و سخن شیرین و کار خوب باید مانند سه مروارید گران بها باشند که در یک رشته منسلک شده اند.

۴ - هیچ جامعه نعمت امن را نمیباید تا اینکه در افراد جامعه هماهنگی و همکاری و همدردی نباشد افراد جامعه اگر تنها سود خود را در نظر آورده بسود دیگران بی اعتنا و تنها راحت خود را دیده راحت دیگران را نادیده تصور کنند ممکن نیست که روی آسودگی و سلامت را به بینند باید بدانیم نانی که میخوریم در نتیجه زحمت زیاد از هم نوع ما میباشد پنجاه تن زحمت میکشند تا نانی بدست میآوریم پس همچنانکه زندگی و آسودگی ما در نتیجه زحمت دیگران است زندگی ما نیز باید وسیله آسودگی دیگران باشد.

۵ - بچهار چیز که برای توضیح چهار عنصر مینامیم در زندگی روزانه سخت نیازمند هستیم یکی هوای خوب و دیگر آب پاک و سیوم خاک قابل کشت و چهارم روشنائی که مظهر آن در اندروان خانه آتش یا چراغ است ما به این چهار چیز که گاهی بصورت دیگر نیز جلوه گرمیشوند سخت محتاج هستیم و بنابراین باید هوای خانه را پاک و خاک را تمیز و نا آلوده و آب را بی کثافت و قابل نوشیدن و استعمال کردن نگهداریم روشنائی دل ما را روشن میکند و آتش یا بصورت دیگر حرارت مایه حیات و سمپول، دانش است.

۶ - غذای نیرو دهنده بخوریم خوش بپوشیم و شاد باشیم ولی ضمنا خوشی دیگران نیز باید در نظر باشد زیرا که چون همسایه یا هم محله یا هم شهر یا هم میهن یا هم نوع خوش نباشد و او راحت محروم گردد تأثیر ناخوشی و ناراحتی او مستقیما یا غیر مستقیما ب ما میرسد تحصیل ثروت و راولی اندوختن آن بیهوده و نارواست.

و این است مختصر از کیش زرتشت. برای تفصیل خواننده بدو نامه دیگر از نگارنده

یکی بنام ایران نامه جلد اول و سیوم و دیگر ترجمه و تفسیر سرودهای گاتا یا به کتبی که دیگر نویسندگان نوشته رجوع کنند.

ازکیش زرتشتی یا مزدیسنی که در عصر ساسانیان انتشار یافت بمرور ایام روح گاتائی از میان رفت و یکباره از رسوم پیشمار که برخی خیالی و بعضی تقلیدی و بعضی من در آورده موبدان بودند عموم مردم از اساس کیش اطلاع نداشتند و کورکورانه بسخنان موبدان عمل میکردند و از بجا آوردن رسوم مختلف خسته شده بودند و این يك علت بزرگ بود که زرتشتیها به سرعت بدین اسلام گرویدند.

کیش مسیحی

مختصری از کیش مسیحی در جلد سیوم ایران نامه بیان شد تخم این کیش را حضرت مسیح کاشت ولی آنانکه بآن آب رساندند و درختی بارور کردند دانشمندان و نیکانی بودند که در امتداد زمان سیصد سال صمیمانه کوشیدند و چیزکی را چیزی بسیار عظیم الشأن نمودند و بعد پیروان آن که از ملل اروپا بودند از حسن اتفاق جهانگیر و دریا نور شدند و با چهار افزار آنرا انتشار دادند یکی از آن افزار نیروی نظامی بود و دیگر استقامت فوق العاده کشیشها در تبلیغ سیوم پرستاری از بیماران و یاری به ینوایان که در فداکاری و گذشت عجیب از خود نشان دادند چهارم نظم و ترتیب و اتحاد و اتفاق مبلغین یا فرمانروایان با این چهار افزار روحانیون مسیحی مقابل بودائی و زرتشتی و برهمن و مسلمین ایستادند و چنان ایستادگی نمودند که هر چهار دین بزرگ دنیا را عاجز ساختند و هیچ کدام از آنان نتوانست از آن سیلاب دینی جلوگیری بکند و اکنون در دنیا جائی نیست که صدای ناقوس کلیسا شنیده نشود و در جمعیت البته پیروان مسیح از همه ادیان دیگر فروتر شده اند و رقیبی ندارند .

کیش زرتشتی و مسیحی هر دو بر اساس اخلاق استوار شده اند ولی اخلاق مسیحی منفی و اخلاق زرتشتی مثبت است زیرا که زرتشت بزنگی دنیوی خوشبین بود و آنرا

بخشش ایزدی میدانست و عقیده‌اش براین بود که از این بخشش آدمیزاد اکثر استفاده را بکند و آنرا به بهترین صورت درآورد و منتظر بخشش از آن بهتر و کاملتر گردد بابدی مقابله و نبرد کند و آنرا براندازد و از آن نه ترسد و این آموزش را در عمل مسیحیان امروز پذیرفته‌اند. مسیحی دنیا را جای زحمت و مرارت میداند و برحمت و بخشش و یاری آفریدگار امیدوار می‌باشد تا از فساد شیطان در امان باشد و مقابل این آموزش منطقی و عملی زرتشت حضرت مسیح نیز دو نکته بسیار مهم و سودمند به بشر پیشنهاد کرد یکی عقیده باینکه آفریدگار چون پدر است و البته از پدر بجز مهر و محبت و یاری و غمگساری هیچ گونه بی‌مهری نتوان اندیشید در این اندیشه که پروردگار پدر است همه آلام و سختیهای دنیا ناپدید می‌گردند زیرا اگر اینها از پدر رسیده‌اند یقیناً آنچه بصورت آزار است در حقیقت آزار نیست مانند داروی تلخ است که برای رفع بیماری مادر و پدر بفرزند میدهند اگرچه تلخی آن دارو را موقتاً ناراحت میکند ولی به پدر و مادر خود گمان نامهربانی نمیکند و دوم سمبول یا نشان مقدس صلیب است که از حضرت مسیح بما رسیده و این سمبول یکی از اعلا ترین و مرموز ترین نشان اخلاقی و روحانی است که بردارنده آن صفات خجسته و ارجمند شکیبائی و توکل و توجه آراسته می‌گردد و آلام دنیا را بصبر و استقامت بپذیرد حضرت مسیح بلکه هر فردی از بشر و جز بشر صلیب بردوش دارد و باید بداند که صلیب را آفریننده او خواست و او را خدا خوانیم یا طبیعت گوئیم بردوش او نهاده و اشاره باین است که شدا ید ظاهری دینوی را باید به بردباری و امید متحمل گردد و بجای کلام زربین آرام و خود بینی و نخوت، تاج خار را که علامت تحمل در مشقت و زحمت زندگی مادی است بر سر گذارد و این دو نکته مفهوم همه فلسفه دانشمندان شرق و غرب و پارسایان بودائی و هندی را در خود گنجانیده. پس صلیب مخصوص بمسیحیان نیست بلکه برای همه هست و همه آنرا گرامی داشته باید بدانند که رمز و حقیقت زندگی مادی در صلیب است و پاداش تحمل آن نجات ابدی از جهان ترکیب و عروج بجهان تجرد و انبساط و سکون است. هر فردی که صلیب را بردوش نهاد و تاج تحمل خار را بر سر گذاشت

وقتی میرسد که پهلوی بدر آسمانی جا میگیرد و گرچه چنین عقیده نسبت بزندگی دنیا بدینی پیدا میکند ولی این يك بدینی است که انجام و هدف آن خوش است و غیر ازین برای آدمیزاد چاره دیگر نیست مگر اینکه از نارضایتی خود المی بر آلام طبیعت که باو میرسد افزون کند و بیدین و ملحد گردد و مانند فضا نوردی یکی دو صد کیلو متر دورتر از زمین پرواز کرده بگوید که من خدا را در فضا نیافتم و فرشتگان را ندیدم حکایت نمرود و فرعون و کیکاوس است که بگفته افسانه گو تصور میکردند خدا در چند صد کیلو متر دورتر از زمین بر تخت نشسته و فرشتگان اطراف او را گرفته اند و از آنجا فرمان بجا و بیجا صادر میکند. همچنین است اندیشه برخی از مردم این عصر که دل را به بیدینی و هیچ نبینی خوش کنند نه بخدا علاقه و نه به روان تعلقی و نه واهمه از انجام و نه همدردی و شفقت واقعی بهم نوع و خوش باشند که از همه قیود روانی آزاد و بدون اینکه نجات یابند نجات یافته اند زرتشت اخلاقی را میستاید که مردانه و دلیرانه باشند و مسیحی اخلاقی را دوست میدارد که در آن تجرد و رهبانیت و فداکاری و شکیبائی در دشواری و سختی و یاری به ینوایان باشد و هر دو در تأثیر اندیشه نخستین آنهاست. زرتشتیهای مقیم عراق و شام در اثر رهبانیت در آمده بودند و کیش مسیحی را میپسندیدند و دانشمندی مانند ما را برای بزرگ (Mar Aba) که اندرزپت بود جان خود را در خطر انداخت و مسیحی گشت موبدان بر پادشاه فشار آوردند که به گناه ارتداد او را بکشد ولی پادشاه وقت نوشیروان او را دوست میداشت و فرمان قتل را به تعویق انداخت تا آنکه جوش و خروش موبدان فرو نشست و نسبتاً سرد شدند و پادشاه بجای اینکه او را بکشد یا زندانی کند آزاد کرد.

کیش مسیحی در ایران در عصر اشکانیان راه یافت و آغاز آن بنا بر روایت مسیحیان چنین بود.

سه تن مآگی یا مغ که در کلیسای مسیحی مقام ارجمند پارسا (Saint) را یافتند .

سه تن از ایرانیان که اکنون صورتهای آنان در کلیسای سنت آپولن (Saint apollin) در شهر

نوو راوننه (Nuovo Ravenna) در ایتالیا نقش است و مورد احترام مسیحیان میباشد در عصر فرحات چهارم که اشک چهاردهم باشد یا در زمان اشک پانزدهم از گفته یهود که نجات دهنده بشر بودی در زمین فلسطین پدید خواهد شد رو به مغرب شتافتند نقش آنانکه در کلیسای سنت آپولن منقوش شده یکی از آنها جامه سیاه در بردارد اینها با هدایا و باور شلیم به نشان ستاره ای که یهودیها علامت ظهور قرار داده بودند میرفتند تا اینکه به بیت اللحم رسیدند و سفر را بسبب سرمای سخت زمستان بمشقت طی کردند و هر گاه به بیت اللحم وارد شدند بدر بار هرد (Herod) فرمانده آنجا بار یافتند و او را از سبب مسافرت خود آگاه نمودند هرد سفارش کرد که اگر مسیح موعود ولادت یافته و او را بتوانند پیدا کنند و بشناسند باو خبر دهند تا او نیز مسیح را زیارت کند و مغان بعلامت ستاره صبح مکان کودک مسیح و مادرش را دریافتند و به آنها نیازی که آورده بودند تقدیم نمودند و نماز بردند ولی هرد را از ولادت مسیح آگاه نکردند. این اتفاق را در انجیل متی در باب دوم چنین گفته:

«و چون عیسی در ایام هرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق باور شلیم آمده گفتند کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم. اما هرودیس پادشاه چون این را شنید مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی پس همه روسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرد و از ایشان پرسید که مسیح کجا باید متولد شود بدو گفته در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است و نوای بیت لحم در زمین یهود از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی زیرا که از تو پیشوائی بظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود. آنگاه هرودیس مجوسیان را در خلوت خوانده وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده گفت بروید و از احوال آن طفل بتدقیق تفحص کنید.

و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده اورا پرستش نمایم چون سخن پادشاه را شنیدند روانه شدند که ناگاه آن ستاره که در مشرق دیده بودند پیشروی ایشان میرفت تا فوق آنجائیکه طفل بود رسیده بایستاد و چون ستاره را دیدند بی نهایت خوشحال و شاد گشتند و بخانه درآمده طفل با مادرش مریم یافتند و بروی در افتاده او را پرستش کردند و ذخائر خود را گشوده هدایای تلا و کندر و مربوی گذرانیدند»

در یکی از نماز گاههای زیر زمینی در شهر روم که (Catacomb) مینامند نقشی بر دیوار کشیده اند و سه تن مغان را نشان داده اند که به خدمت مسیح میشتابند این نقش تخمیناً در قرون دوم مسیحی کشیده شده و در قرن ششم میلادی باین ترتیب آنها را نامیده اند .

۱- بالتسر (Balthasar) ۲- کاسپر (Caspar) ۳- مخیور (Melechior)

و این سه نام حقیقی یا ساختگی به اندازه ای شهرت یافت که جای دفنشان نیز تعیین گشت و فردرک پاربروسه (Frederick Barbarosa) در سنه ۱۱۶۲ استخوانهای را از آنجا درآورده در کلیسای (Cologne) دفن کرد و بعد کلیسای آنها بمقام بزرگ و ارجمند (Saint) یعنی پارسا ممتاز نمود و سه روز اول سال نوراً بنام آنها مخصوص کردند و جشنی بیاد بود آنها گرفته میشود. آنها را شاهان مقدس خطاب میکنند اتفاقاً مغان ایران در برآمدن ستاره صبح بسوی نمازگاه میروند که به برآمدن خورشید آنها نیایش و ستایش کنند و خدا میداند با آنچه مسیحیان روایت میکنند و با آنچه مغان عملاً بجا میآورند چه ارتباطی میباشد.

مسیحیان روم «(ایتالیا) پس از آنکه زمان طولانی از هم میهنان خود که مسیحی نبودند آزار دیدند، بسبب حمایت قیصر قستن تین بزرگ در کشور ایتالیا توانا شدند ولی ادعای قیصر که او نه تنها حامی مسیحیان روم بلکه حامی مسیحیان همه کشورهای خارج از روم نیز میباشد دولت ایران را نگران کرد زیرا که عده ای از رعایای ایران نیز مسیحی

تبلیغ دین رایکی ازوظایف دین میدانستند و ازجان و مال گذشته جسورانه بهرکس میرسیدند تبلیغ میکردند و دلایل آنان در ثبوت راستی دین مسیح و ناراستی کیش زرتشتی برخی ازایرانیان ساده لوح را قانع میکرد و در نتیجه موبدان زرتشتی مقابل تبلیغ خودشان نیز تبلیغ بکنند ازدولت یاری خواسته و برخی از شاهان ساسانی بنا بر فشار موبدان واقتضای سیاست بویژه همچشمی باقیصران روم باموبدان همراهی میکردند ولی هراندازه که دولت بر نو مسیحیان ایرانی سختی مینمود که کیش نیاکان را ترك نکنند انتشار دین مسیحی فزونتر میگشت. بنا بر آئین زرتشتی دولت ایران شخص زرتشتی را که از کیش مرتد میشد بایستی بقتل برساند یا کم از کم زندانی بکند ولی قتلوزندان وسیله ای برای انتشار کیش مسیحی میشد و در انجام دولت ایران ناچار شده که در شرایط صلح باروم شرطی بیافزاید که دولت روم نگذارد مبلغین مسیحی بمرز ایران بیایند و مسیحیهای ایران نیز از تبلیغ دست بکشند و با وجود چنین شرط و جلوگیری کیش مسیحی به تائی پیش رفت میکرد و اگر اسلام پدید نمیکشت واعراب ایران را تسخیر نمیکردند ممکن بود که یکی از شاهان ساسانی مسیحی بشود و در اثر مسیحی شدن او خورشید مسیح بر سراسر کشور ایران بتابد. از شاهان ساسانی یزدگرد اول و هرمزد چهارم نسبت بمسیحیان مهربان بودند بلکه بآن کیش اندک تمایل نشان میدادند و در نتیجه یزدگرد بزیان موبدان بزه کار شد و هرمزد معزول و نابینا و زندانی و مقتول گردید خسرو اول نوشیروان همسر مسیحی اختیار کرد و نبیره او خسرو پرویز نیز همسر مسیحی داشت که او را شاه بانوی ایران کرد و فرزندان این دوشاه بانوان ایران البته یا مسیحی شدند یا به کیش مسیحی تمایل داشتند. نوشزاد پسر بزرگ نوشیروان آشکارا بکیش مادر که مسیحی بود درآمد و معلوم نیست که چند تن از فرزندان خسرو پرویز از بطن مریم دختر قیصر و شیرین بکیش مسیح مایل شدند. شیرین برای رهبانان مسیحی صومعه بنا میکرد و نذر و نیاز بکلیسا میفرستاد و گاهی پادشاه نیز در فرستادن نیاز با او شرکت

میکرد. شهربراز که چند روزی بر تخت ساسانی نشست دخترانش را بفرزندان قیصر ازدواج کرد و چندین تن از اسققان و شهیدان و پارسایان معروف مسیحی ایرانی بودند بگفته گبون مورخ انگلیسی علل زیروسیله پیشرفت کیش مسیحی شدند :

۱- تعصب متقدمین مسیحی بویژه طبقه روحانی در وابستگی بدین خود از یهود نیز فروتر بود که مال و جان را در راه دین فدا میکردند.

۲- معتقد بودند که از کار تبلیغ يك زندگی جاوید و خوشتر پس از مرگ خواهند یافت .

۳- ایمان راسخ به اینکه کلیسای مسیح در زمان آینده مستقل و آزاد خواهد شد و عقیده بمعجزه.

۴- ایمان به پرهیزگاری و پارسائی و انزوا.

۵- نظم و اتحاد در انجمنی که بنام کلیسای مسیح تشکیل گشت .

Nazarene که عبری تلفظ این کلمه (نصاری) است در اصل نام یهودیهائی بود که کیش مسیحی را پذیرفتند کلیسای مسیح چهل روز پس از عروج مسیح تشکیل شد و پانزده تن از روحانیون و بزرگ کلیسای پی در پی یهودی بودند. پس اوایل مسیحیت دست یهود بود تا اینکه اقوام غیر یهود بکیش مسیحی درآمدند و دین مسیح از حدود نژاد و ملت خارج و بین المللی گشت و کلیساهای در آناتولیه و اسکندریه (مصر) و امینسوس و کورنت (Corinth) و روم پایتخت ایتالیا بنا شدند. در آغاز کار مردم با اعمال ظاهر روحانیون مسیحی نظر داشتند و بعقیده پیچیده و مرموز توجهی نمیکردند و اتفاقاً متقدمین مسیحی مردمی بودند پاك عقیده و با ایمان و خدا ترس و پارسا و از اینرو مردم به آنها میگریختند و هر چه آنها میآموختند بدون چون و چرا میپذیرفتند در ابتدا آموزش تورات ضمن آموزش مسیحی بود ولی چون کیش مسیح از حدود نژاد یهود خارج شد و بمردم دانشمند رسید آنان بر نواقص آن انکار کردند و انتقاد

نمودند از جمله چنین دانشمندان سنیکا (Seneca) و تاسیتوس (Tacitus) و پلو تارخ و گلن (جالینوس) و اپکتی توس (Epectitus) و قیصر مارکوس آنتونینوس بودند که گفتند کیش مسیح خرافات میباشد و بر کثرت حرم برخی از شاهان بنی اسرائیل چون داود و سلیمان و هبوط بشرو اینکه خداوند درش روز جهان را آفرید و روز هفتم آرام یافت و پدید شدن حوا از پهلوی چپ آدم و از تولد مسیح بدون پدر و امتیاز میان پدر و پسر و روح القدس و یگانه بودن آنان ایرادهائی گرفتند و در نتیجه چنین انتقاد برای مسیحیان توفیق جبری شد و لازم گشت که اصلاحاتی در عقیده مسیحی بشود و توضیحاتی بدهند و بنابراین مسیحیان دانشمند عقاید مسیحی را با فاسفه تطبیق کردند و متکلمین مسیحی علم کلام مسیحی را ایجاد نمودند و هر دانشمندی بنا بر سلیقه و تمایل کیش مسیحی را بنوعی تأویل و تفسیر کرد و توضیح داد و ایرادهای مخالفین را پاسخ گفت تا اینکه پنجاه طریق در متکلمین پدید شدند.

از جمله با سلیدی (Basilidianus) و والنتینی (Valentinius) و مرقیونی (Marcionites) و مانوی و دیسانی و غیره غیره.

متقدمین مسیحی از بت پرستی یعنی پرستش ایزدان یونان و روم انکار داشتند و افسانه من در آورده می شمردند و اینگونه انکار سبب دشمنی و نفرت بت پرستان گشت مسیحی معتقد بود که در آخر زمان حضرت مسیح با گروهی از پارسایان به زمین باز می گردد و جهان فاسد را پراز عدل میکند بلکه چون پسر بر آسمان بر رفته به شکل پدر بر زمین فرو دمی آید و ضمناً بقیود کشیشها و رهبانان و پارسایان و بمعجزه و کرامت سخت عقیده داشتند و گرچه شکی نیست که بسیاری از رهبانان و پارسایان مسیحی مردم خدا ترس و پاکدامن و از خود گذشته و زاهد و عقیف بودند و دنیا را جائی گذاشتنی میداشتند ولی معجزه و کرامت آنان را که پس از مرگ از پاره استخوان آنان بروز میکرد همه قبول نمیکردند مسیحی عقیده داشت که اگر آدم و حوا بفرمان ایزدی اطاعت میکردند

از بهشت جاوید خارج نمیشدند و نسل پاك آن در بهشت میماند و چونکه از آنان خطا سرزد و گرچه بعد خطای آنانرا مرحمت و بخشایش ایزدی پوشاند ولی نقص در سرشت آدمیزاد باقی ماند «بگفته حافظ آفرین بر قلم صنع خطا پوشش باد» و در نتیجه آن خطا از بهشت امن در آمده بعالم فساد و تغییر در افتادند و نژادشان بشهرت آلوده گشت و از این است که بنا بر آموزش مانی جهان تن را اهریمن پدید کرده و هر چه تنی هست اهریمنی است. زنا شوئی نیز کار اهریمن است.

بت پرستان روم آنچه از عقیده و رسوم مسیحی را بعقیده و رسوم خود هم مانند می یافتند می پسندیدند و می پذیرفتند از جمله اینکه ایزدی به هیکل آدمی پدید می شود و تا زمانی که عمل بشر میکند بصورت بشر و خصوصیات بشر است. بت پرستان شگفتی مینمودند که چرا مسیحیا از پرستشگاه آنان دوری میکنند در صورتیکه مانند اعمال آنها در معبد خویش بجای آورند و چرا خدای مسیحیان مانند ایزدان بت پرست از دهائی را نمیکشد و ستم را از جهان بر نمیدارد بلکه خود بیچاره شده بردار میخ کوب میگردد و خود را بکشتن میدهد. ملت ارمن برخی بت پرست و اکثر آنها زرتشتی بودند که در تأثیر تبلیغ کریگوری یا حرجیس نام ایرانی اشکانی مسیحی شدند و پرستشگاههای آنان مبدل بکلیسا گشتند و پس از آنکه سه سال تحت کلیسای قیصیه بودند پس از رحلت اسقف ثرسی کلیسای آنان مستقل شد.

رومیاها تا قرن چهارم میلادی بت پرست و مهر پرست بودند، از سنه ۳۹۰ پرستش بموجب کیش باستانی ممنوع شد و تا سنه ۴۲۰ مفقود گشت و در این زمان سیصد سال مسیحیت به تأنی پیش رفت میکرد و مسیحیان همه نوع آزار از بت پرستان متحمل میشدند و چون بر آنها چیره گشتند آنچه از رسوم مهر پرستی پسندیده مردم بود در کیش مسیحی بصورتی در آوردند. دولت روم رسماً دولت مسیحی شد و با ایران که زرتشتی بود همچشمی

دینی باریکات سیاسی توام گشت. معابد مهرپرستان و بت پرستان در سراسر کشور روم بزور کلیسا میشدند و همچنانکه بت پرستان در زمان تفوق مسیحیان را آزار میرساندند قیصران متعصب مسیحی نیز به بت پرستان زجر و ستم میکردند ولی بت پرست مقاومت و تحمل مسیحی را نداشت و از اینرو مسیحی شده خود را از آزار مسیحیان نجات میداد و چنانکه اشاره شده علل شیوع و پیشرفت مسیحیت شکیبائی درشدايد و پارسائی و معجزه بود. مسیحیان پارسایان را احترام فون العاده میگذاشتند و اگر یکی از آنان بسبب تعصب حاکمی زندانی میشد ستمهای زندان او را افسانه طولانی مینمودند و چیزکی چیزها میگشتند و بمبالغه شقاوت و قساوت حاکم یا حکام را بیان میکردند که شنوندگان متأثر بشوند و اگر یکی یا چند تن از مسیحی کشته می شدند شهیدان راه حق میگشتند و گرچه شهید از جهان بی خبر بود ولی از گور او معجزه ها بروز میکردند و بمبالغه حکایت مینمودند که شنونده ساده لوح مرعوب میشد.

یکصد و سی سال پس از شهادت پتر و پال گور آنها نمایان گشتند و تا کنون در کلیسای بزرگ روم که مرکز پاپ مورد احترام بلکه پرستش شده اند و هرگاه قستن تئیه پایتخت روم شد کلیسای آنجا نیز چیزی از آثار مقدس لازم داشت. اتفاقاً بگوران درو و لوقا و یکتن دیگر از حواریون پی بردند و کشیشها استخوانهای آنها را با جلوس و کبکبه پایتخت آورده در کلیسای حواریون دفن کردند و پنجاه سال بعد در همان مکان استخوانها یا خاک شموئیل و بیغمبر بنی اسرائیل را در يك ظرف زرین جا داده و روی آن پارچه ابریشم گرفته کشیشها دست بدست از مدفن قدیم بمدفن جدید آوردند و جاده ای که از آن خاکستر میگذشت از فلسطین گرفته تا دروازه قستن تئیه از ارادت مندان پر شده قیصر ارکادیوس شخصاً با وزراء و بزرگان و ارکان دولت از آن پذیرائی کرد و باین ترتیب همه چیز نیکان و پارسایان حتی استخوان بلکه خاک و خاکستر آنها گرامی بود و این احترام

سبب تشویق به پارسائی و انزو اگشت و ضمناً یکی یا چند از آثار مقدس عظمت و شهرت کلیسا را می‌افزود و شمار ارادت مندان را زیاد میکرد بلکه غیر مسیحی نیز بآن کلیسا نذرو نیاز می‌فرستاد تا مراد و آرمان او بر آید و اگر اتفاقاً بمراد خود میرسید، او نسبت بکلیسا و کیش مسیح مومن میگشت و مردمیکه در عبادت سست بودند تلافی آنرا بزیارت آثار تبرک در می‌آوردند و در ضمن ولوله و عشق زیارت و خواستن حاجت از خدا نیز یادی میشد بقایای اولیاء در نظر ارادت‌مندان مسیحی بیش از زر و گوهر ارزش داشت و عموم مردم کاری بوجود یا عدم آثار نداشتند و آنچه کیش یا شخص پارسا بخواب میدید یا ملهم میشد و بیان میکرد سخن او را می‌پذیرفتند و از اینرو بنا بر نوشته مورخ گبون (رجوع شود بکتاب تنزل و سقوط روم) مرده و بقایای ولی بیش از زنده او معجزه میکرد و ممکن است که چند تن شهیدان واقعی چندین تن شهیدان جعلی نیز اضافه میگشتند .

در زمان قیصر تیودوسوس دوم لوسین (Luecian) نام کشیش سه شب متواتر خواب دید و چونکه تواتر بودشکی در حقیقت و حقانیت آن خواب باقی نماند و خوابش چنین بود که هیکلی بسیار موقر با ریش طولانی و جامه سفید و عصای زرین مقابل او ایستاد و گفت که نام من گامالیل است (Gamaliel) و جسد من و پسر من (Abileas) ای لپس و دوستم نکومیدس و پارسای معروف (Stephan) است فان که نخستین شهید مسیحی بود در فلان مکان که بشما نزدیک بود در زمین کشت مدفون شده اکنون شما باید ما را از این زندان گمنامی در آورید و بجائی که سزاوار مقام ما هست دفن کنید . پس از آن هیکل گامالیل به انگشت اشاره کرد و لوسین را که مرعوب و مبهوت مانده بود مدفون نشان داد و گفت به اسقف بزرگ یروشلیم خوابی که می‌بینی برگوا لوسین شب اول بخواب اعتنائی نکرد و شب دوم نیز تا مل نمود ولی شب سیوم شك او کاملاً دور شده روز

چهارم نزد اسقف بزرگ رفت و خوابیکه مکرر دیده بود باو بازگفت. سخن او را باور کرد و باگروه بسیارو بان زمین رفت با بیل و کلنگ کار کردند و زمین حفر شد و قبرها نمایان گشتند و سه صندوق پهلوی هم از گامالیل و پسر و نکومیدس را مردم دیدند و با هلهله و ولوله باسلام و دعا آنها را بردست بلند کردند و پس از آن چون بصندوق چهارم رسیدند که از استیفان شهید بود دل‌های مقدسین تپیدند و لرزه بر اندامشان افتاد همه نگران بودند خوشبوی بهشتی بمشام آنها میرسید گویا مشک و عنبر بودند که از متخیله بر سر و صورت آنها ریخته میشدند و مجرد دیدار بنا بر روایت مسیحیان هفتاد و سه تن بیمار که در آنجا حضور داشتند شفا یافتند کامالیل و دوتن دیگر را در همان نزدیکی در جائی مناسب ترو آشکارا تر دوباره دفن کردند ولی خاک شهید بزرگ را با جلوس به کلیسایی که بر کوه سیون (Sion) بود منتقل کردند و آنجا زیارتگاه عمومی شد. مسیحیان به پارسایان چندان ارادت و عقیده داشتند که قطره خون شهید که بر خاک می افتاد آن خاک را تبرک میدانستند و استخوان یا چیزی که به ولی ارتباط داشت چون جان عزیز میداشتند و خاک پارسا اگر در کلیسایی دفن میشد یا در ظرفی در کلیسا محفوظ میگشت ارادتمندان از اطراف زیارت آن می آمدند و ضمناً معجزه و کرامت نیز میشد.

تاکنون در شهر گووه (Gova) که از مستعمرات پرتغال بود جسد پارسائی مانده که از هم تلاشی نشده و هر سال یکبار آن جسد را برای زیارت و معاینه در می آورند و هزارها مسیحی از اطراف هند و دیگر ممالک زیارت آن میروند و از سالم بودن آن شگفتیها میکنند و حکایتها میگویند. آنرا معجزه بزرگ میندازند و دیدار آن جسد را شفای مرض میدانند. دیگر از وسایل تبلیغ کمک بینوایان و بیماران بود که تاکنون نیز هست کودکان کوچک و بزرگ و ایتم یکس چه مسیحی و چه غیر مسیحی را بر میگرفتند و میپروریدند و تربیت مینمودند و بکیش مسیحی بار می آوردند.

باین ترتیب صدها هزار کودک بدون دردسرازدین دیگر بدین مسیحی درآمدند
 رسوم و طرز عبادت مهرپرستان یا مذاهب دیگر که پسندیده عموم میشد بشکلی خوشتر
 و مرغوب تر و ترتیبی منظم تر در کلیسای پذیرفتند و عملی میشد و اگر یکی ایراد میگرفت که
 چگونه چنین و چنان رسم از مسیحی شده پاسخ میدادند که آنچه در کلیسا هست از
 کلیساست و بکلیسا در نیامده بلکه در رفته بود و بجای خود بازگشته. شیطان آنرا بکفار
 داده بود که تا مردم را بغریب و ما پس آوردیم از جمله سوزاندن بخور و آرایش کلیسا به
 گلپای مخصوص و روشنائی و مجسمه یابت پارسائی یا یکی از حواریون و غیره و غیره
 ارادتمندان بامیدها و آرزوهاییکه داشتند نذر نیاز به کلیسا میآوردند. گاهی دیوار و
 زمانی پای مجسمه حواری را میبوسیدند و مقابل آن زانو بر زمین زده بمراقبه فرو
 میرفتند و آرزوهای خود را میخواستند. یکی فرزند نداشت و فرزند میخواست و دیگری
 محبوبه اش را میجست. یکی از اینوائی شکایت میکرد و یکی از مرضی بستوه آمده شفای
 مرض را آرزو مینمود و باندازه ای که آمال دنیوی در نظر بود به ثواب اخروی کسی کار
 نداشت و اگر یکی بمراد میرسد البته از معجزه فلان شهید یا پارسا بود. ثبوت نمیخواست
 روح شهید لمحهای از ناله و فریاد نیازمندان آسوده نبود و باین ترتیب رهبانیت و پارسائی
 و پرستش آثار اولیاء نه تنها در دنیای مسیحی بلکه در اکثر از ممالک دنیا مطلوب و مرغوب
 گشت و هندوستان بویژه در ریاضت و خودآزاری گوی سبقت را از دیگر ملل ربود و در
 ایران مانی پدید شد و گفت که جهان تن و لذات تنی همه اهریمنی و پلید هستند و مردم را
 بزهد و انزوا و ترك لذات دعوت کرد مختصر اینكه بسیاری از مردم آن عصر متفق بودند
 كه چند روز زندگی را كه طبیعتاً درماندگی و بیچارگی است درمانده تر و بیچاره تر سازند
 و بر صدماتیكه ناچار از طبیعت متحمل میشوند از خود نیز صد چند صدمات دیگر بیافزایند
 و چنین اشخاص را گوشه نشین و مرقاض و قلندر و پارسا و تارك دنیا مینامیدند برخی از

آنان بعقیده وایمان و صداقت چنان زندگی را اختیار میکردند و بعضی نیز به تقلید و بامیدطرف توجه مردم شدن و نمایش دریابان و دشت و صومعه بسر میبردند و هر چند مردم مراض از مردم دور میرفت مردم باو نزدیکتر میگشتند حتی پس از مرگ و خاک شدن از او دست بردار نبودند .

کشور مصر نیز یکی از مرکزهای رهبانیت شده بود و اتفاق عجیبی است که زاهدین متقدمین از متصوفه اسلام چون ذوالنون مصری نیز از همان کشور پدید شد. از رهبانهای مصر آتونی نام جوانی بیسواد از خانواده خودگریخت و زمانی طولانی در دشت و بیابان و گورستان و ویرانه ها آواره میگشت و در کوه کلزم (Colzim) نزدیک بدریای سرخ جائی را برگزید و در آنجا صومعه ساخت و عبادت و ریاضت پرداخت و بگذشت روزها معروف گشت. اسقف اتناسیوس با او دوست شد و چون قیصر اورا بقتن تنیه دعوت نمود. دعوت را نپذیرفت و در سن یکصد و پنج از جهان درگذشت و هزارها مردم از مصر و شام باو ارادتمند شدند شهرت و محبوبیت آتونی سبب شد که زاهدین دیگر پیدا شدند و صومعه ها بناگشتند یک تن از جوانان شام بنام هیلاریون (Helarion) در مسافت هفت مایل انگلیسی از غازه در میان دشت صومعه ساخت و بر ریاضت و عبادت مشغول گشت و طولی نکشید که مریدان دور او را بگرفتند و هر گاه او بدیدن صومعه ها و صومعه نشینها بفلسطین میرفت دوسه هزار سرسپرده پی او روان میشدند و نیز باسل (Basil) نام در استان پانت صومعه بنا نمود و شهرت یافت و در مغرب مارتن (Martin) نام سربازی تارک الدنیا شد و در کشور گال در صومعه نشست و مریدان بسیار گرد او جمع شدند از مریدان آتونی برخی بحیشه سفر کردند و بمردم آنجا مرشد خود را معرفی نمودند و چندتن از آنها در آن کشور صومعه بنا کردند و تدریجاً عزلت و رهبانیت تحت نظم در آمد. مریدان وظایفی داشتند که بایستی در فرمان مرشد بجا آورند و این سلسله بعداً در اسلام میان متصوفه پایدار

ماند و مرشدها چه در ایران و در درهند و چه در کشورهای دیگر خانقاه و سرسپرده‌ها و ارادتمندها داشتند و هر که مرشد و تارك الدنيا میشد او و مریدان او بایستی تحت قوانین مخصوص زندگی کنند. جامه خشن و خوراك ساده روزه و عبادت چله نشینی و شب‌نخوابی و غیره از لوازم مرشدی و مریدی بود. مریدان بایستی بمرشد خدمت کنند و مراحل در تکمیل ریاضت عملی نمایند. صومعه اتاقها متعدد داشت و در هر اتاق يك یا بیشتر از مریدان بسر میبرد. در شب انجمن میشدند و بسنخنان مرشد گوش میدادند و چونکه صومعه بیشتر در دشت و بیابان بنا میشد و در آنجا هوای صاف و آسمان با ستارگان درخشانده عالمی پیدا میکرد که روح بنشاط در میآمد و مریدان از وقت شب آگاه میشدند و میدانستند تا کی عبادت بکنند و چه وقت بخوابند و هنگام سحر بوق صومعه همه را بیدار میکرد یکی پی آب میرفت و دیگری صبحانه مهیا مینمود و هر يك بوظیفه معین میرسید. اما زاهدی که تنه‌امیز است ناچار بایستی همه وظایف را شخصاً بجا آورد و زمانی که کار نداشت بنماز و نیاز وقت را بکشد و البته عبادت نیز حدی داشت چون خسته میشد بمراقبه فرو میرفت و ممکن است در آن حال شكوك در ذهن او جلوه کند و بایستی از آن توبه کند بلکه بخود سزائی دهد یا بگفته مرتاضین نفس سرکش را تنبیه نماید آنچه را که عموم مردم لذات و مایه شادی مینداشتند برای او مصیبت بود که از آن میگریخت و اگر باقتضای طبیعت در خود تمایل میدید سخت میرنجید و توبه میکرد و زاری مینمود و بخدا رومیآورد و از او یاری میخواست و هرگاه زندگی خداداده بمرات و آزار میکشاند و در انجام جان بجان آفرین میسپرد، انجام رنج او آغاز بزرگی بود جسد بیجان مورد احترام بلکه پر متش میکشت و بعزت مدفون میشد و پس از سالیان دراز که در زیر گور جز مشت خاك یا خاکستری استخوانی چند از او باقی نمانده بود بر روی گور زنده‌ها بکمال ادب و فروتنی از او مراد خویش را تمنا میکردند و اگر تصادف میشد

و مرادی می یافتند معجزه و کرامت باو نسبت میدادند و باین ترتیب مرگ پارسا به از زندگی اومیشد .

رهبانهای مسیحی بدو گروه منقسم میشدند. گروهی تحت نظم صومعه و نکرانی رئیس صومعه بسر میبرد و ریاضت را با ایمان و دیانت توأم میکرد و گروه دیگر مانند قلندران اسلام با آواره گی و بی قیدی میگذراند و همچنانکه ترك دنیا کرده بود ترك صومعه و قیود آن نیز مینمود و میگفت ما نمیخواهیم تنگ و نام را . برخی چه از مرد و چه از زن مانند روسای روحانی جینی هند، برهنه کما خلقتنی میماندند و کیس را پریشان می گذاشتند و به همان اندازه نیز عورت قانع بودند و اگر موی سر برای پوشاندن بهره ای از تن کافی نبود موی بدن را کافی میپنداشتند و در مغاره ها میگذراندند و اگر یکی از شهریهادریا بان بآنها بر میخورد آنها را غول ییا بان دانسته فرار میکرد. روزها میگذشتند که خوراك نداشتند و شبها بودند که بی خواب بودند. سخن نمیکردند از جمله چنین آدمیزاد سیمون استیلتس (Styletes) قلندری بود که بسیار شهرت یافت و پس از ریاضتهای سخت در مسافت سی یا چهل در مشرق اتناکیه ستونی از سنگها ساخت که تدریجا از بلندی نه پا و به بلندی شصت پا رسید و او بر آن بلندی بر رفته سی سال زیست . شدت گرما و تابش خورشید و سختی زمستان و شبهای زمهریر را تحمل کرد و بدون جامه یا وسیله ای برای حفظ از سرما و گرما گذراند، گفته اند که کار نیکو کردن از پر کردن. است بشر حیوان عجیبی است و همت و حوصله و عقیده و ایمان ازاو کارهای عجیب پدید میکند و هر نوع که خود را عادت داد عادی میگردد و اگر هم بخواهد از آن حالت در آید چونکه خوی او شده زمان طولانی لازم دارد که بصورت نخستین برگردد و چونکه زمان زیست محدود است، باز گشت گاهی میسر میشود و گاهی نمیشود

سیمون بر بلندی ستون بیکار نبود گاهی هر دودست را میگسترده که تن او صورت صلیب را پیدا میکرد و به یاد صلیب حضرت مسیح فرو میرفت و زمانی بهمان حالت بعبادت مشغول میگشت گاهی زانو بر زمین میزد و همچنان میماند و باین ترتیب از جهان تن نجات یافت بنا بر نوشته مورخ گبون انگلیسی اگر حاکمی یادآوری چنین سزائی بمجرم میداد مردم آنرا آزار و ستیم میگفتند و انتقاد میکردند ولی سیمون شخصی بود که خود بر خود چنین حکم را صادر کرد و بجای ایراد و انتقاد همه براو تحسین و آفرین کردند و از صبر و ایمان او سخنها گفتند و مردم از ممالک دور چون کشور گال و هندوستان بزیارت ستون سیمون میآمدند و عرب دعای او را وسیله نجات میپنداشت بلکه شاه بانوی ایران بزرگواری و پاکی او را قبول داشت و قیصر روم تیودوسیوس دوم در امور مهم کلیسا با مردیکه بر ستون جاگزیده مشوره میکرد. پس از مرگ جسد او را از ستون پائین آورده بر کوه تل النساء (Tellinissa) با جلوس بردند و به تشییع جنازه سرسپهد مشرق با شش تن کشیش بزرگ و بیست و یکتن از بزرگان و اعیان شش هزار سرباز شریک شدند مردم اناکیه افتخار میکردند که جسد چنین پارسا در حومه شهر آنها بخاک سپرده شد و گور او را وسیله حفظ و برکت شهر میدانستند.

چنین بود احترام برهبانان و مرتاضین که در قرآن نیز از آنها ستایش و تمجید شده و میفرماید «گروهی هستند که میگویند ما نصرانی هستیم و بین آنها کشیش و رهبان میباشند که کبر و غرور ندارند و آنچه که بر رسول (فرمان ایزدی رسیده) آنرا میشوند و چشمشان پیرا ز اشک میشود و از آنچه درک میکنند و حق را میشناسند (و متأثر شده) میگویند پروردگارا به تو ایمان آوردیم. پس نام ما را از شاهدین با ایمان بنویس» احترامیکه مردم بچنین اشخاص مینمودند سبب تشویق دیگران میشد مردم آرزو میکردند که عابد بکنایه یا اشاره یا بصراحت در حق آنها دعا کند و بدعای او بکامیابی

امیدوار میشدند. بعقیده بسیاری مرتاض میتوانست پرواز کند و بر آب راه رود و بر سر شیر و پلنگ سوار شود و از میان آتش بگذرد و مریض را شفا دهد و زن عقیمه را صاحب فرزند کند و بنفرین سخت ترین سفاک و جبار را نابود نماید مسیحیان باندازه ای بکیش خود مؤمن بودند که بعضی از آنها چون بدست وحشیهای گات و وس گات اسیر شدند (در عین بندگی و بیچارگی و اسارت تبلیغ مینمودند و آقایان خود را بزهد و پاکی و شکیبائی خود به کیش مسیحی مایل میکردند. از جمله الفیلوس (Alphilus) نام شخصی بود که قوم گات را بدین مسیح دعوت کرد و انجیل و بهره ای از تورات را به یکی از لهجه های آلمانی ترجمه نمود و قوم گات و وندال در قرن پنجم مسیحی شدند - مسئله تجسم (Reincarnation) و تثلیث یعنی پدید شدن حقیقتی مجرد بصورت بشر و یگانه بودن سه گانه و چند مسایل مرموز که بگفتن آسان و به توضیح دادن بسیار پیچیده و مشکل میشدند، از همه کس ممکن نبود درك بکنند و در تورات پسر خدا مکرر ذکر شده همچنانکه در اوستا و ویدا نیز می باشد ولی در آن نوشته ها بمفهوم استعاره و تشبیه است پیغمبر بنی- اسرائیل میتوانست در ارا به آتشین به آسمان صعود کند و یکی را پسر خدا بخواند گوش آنها بچنین سخنان آشنا شده بود و بی تأمل می پذیرفتند و چون کیش مسیحی از دایره یهود بیرون شد، نومسیحی که از یهود نبود مفهوم پدر و پسر را نمیتوانست بداند و علاقه پدر و پسر و چگونگی بر رفتن با آسمان و معنی نان و گوشت و شراب یا آبیکه خون مسیح شد و از مفهوم صلیب و مرگ و حیات حضرت مسیح و روح القدس و غیره و غیره سردر نمی آورد پرسشها میکرد و هر گاه پاسخ واضح و عام فهم نمیشد، انتقاد میکرد ناچار روحانیون مسیحی بروایات قدیم و افکار فلسفه متمسک شدند و میان مسیحیها علم کلام انتشار یافت و مذاهب متعدد از مسیحی پدید گشتند.

آریوس نام (Arius) کیشیش اسکندریه که در قرن چهارم میزیست که پسر (یعنی

حضرت مسیح) از پدر جداست و بسیاری از عقیده او پیروی کردند و مقابل و مخالف او اتناسیوس (Athanasius) بطریق اسکندریه و جماعتی از کشیشها گفتند که پدر و پسر در اصل و در گوهر یکانند و بنام ممتاز میشوند و یکی بنام پال از اهالی سامهسته (Samosata) و گروهی هم عقیده او گفتند که پسر مظهر پدر است و هرگاه میان روحانیون اختلاف بیافتد، عصای تکفیر بلند میشود. آریوس را از کلیسا بیرون کردند و در آنوقت قیصر روم قستن تین بود و او میخواست مانند شاهان ساسانی به همراهی روحانیون مقام خود را استوار سازد. از این رو کوشید که اختلاف میان آنها نباشد یا کمتر بشود ولی نتیجه نبخشید و اختلاف روز بروز بیشتر شد. ناچار قیصر امور کلیسا را بدست گرفت و چهار مرکز بزرگ کلیسا یعنی اسکندریه و اتناکیه و روم و قستین تیه را در رتبه یکسان نمود و بعد بر آن چهار اورشلیم را افزود. پنج مرکز بزرگ مسیحی بوجود آمدند ولی کلیساهای دیگر نیز بودند که از آن پنج استقلال داشتند در سنه ۳۲۵ بفرمان قیصر روم در کاخ شاهی در شهر نیسه (Nicae) در استان بتینا (Bithynia) انجمن تشکیل گشت و کشیشها از اطراف در آنجا حضور یافتند و درباره علاقه پدر و پسر بحث کردند و با اکثریت رأی دادند که پسر در گوهر با پدر یکی است و در اصل امتیازی میان آنها نیست و با وجود یگانه بودن پدر، پدر است و پسر باید پسر خوانده شود آریوس معزول و تبعید گشت. در آن انجمن از یک هزار و هشتصد کشیش (اسقف) سید حضور یافته بودند و چونکه با اکثریت در آنجا نبودند باز اختلاف باقی ماند و آنانکه شرکت نکردند میتوانند بگویند که اگر ما نیز در آن جلسه بودیم چنین و چنان می گفتیم. آریوس پس از آنکه تبعید شده بود باز رتبه اسقف را یافت ولی اتناسیوس بطرین اسکندریه او را بکلیسا راه نداد و این بار او از کلیسا بیرون و تبعید شد و انجمن که در اورشلیم تشکیل گشت عقیده آریوس را پذیرفت. ضمناً آریوس در سنه ۳۳۶ رحلت کرد و چنانکه

مردم گمان بردند مسموم شد. قیصر نیز از جهان درگذشت ولی پیش از آنکه بمیرد او را یکی از اسقفها که با آریوس هم عقیده بود، تعمید کرد و او رسماً مسیحی شد. آریوس بر هبائیت و دوشیزه ماندن زنان رهبان نیز مخالف بود و پس از او پیروان او در چندین فرقه منقسم شدند و بعد مسأله روح القدس و علاقه و مقام آن نسبت پیدرو پسر تحت بحث درآمد. مخالفین مسیحی که بگفته مسیحیان بت پرست بودند بر اختلاف کشیشها میخندیدند و آنانرا تمسخر میکردند.

در آن اثنا در ایران مانی پدید شد و مقام و حقیقت مسیح را بشکل مخصوص توضیح داد. بگفته آقای رابرتسن (J. M. Robertson) نویسنده تاریخ کیش مسیح عقیده مانی آمیزشی بود و بر آن زنگ افکار ناستیک (Gnostic) نیز افزود بنا بر عقیده او مسیح مقام مهرزرتشتیها را دارد. مانند مسیحیان روحانیون مانویان نیز مراتب داشتند. یکی رئیس کل (که مقام پاپ کاتولیک را داشت) و بعد دوازده زیر دست او. پس از آن هفتاد و دو کشیش بزرگ مانوی بودند. بعقیده مانی حضرت مسیح هیکل مجرد و غیر جسمانی بود و از اینرو آزار جسمانی باو نمیرسید. مانی از تورات انکار میکرد و انجیل چهارگانه را نیز قبول نداشت و بجای آن ارتنگ نامه مقدس مانویان شد. زهد و ریاضیات و ترك لذات دنیوی که در آن عصر در همه ممالك دنیا پسندیده بود نزد مانویها نیز مرغوب گشت آب مقدس یا خنکی تابش ماه و آتش مقدس یا حرارت و روشنائی خورشید همه آلودگیهای اهریمنی را از میان میبردند و تنها نور اهورمزدی را میگذارند و بمکان اصلی میرساند.

مانی پیروان زیادی در مغرب زمین یافت و عقیده او بر دیگر عقاید گروه مختلف مسیحیان افزوده شد. تجسم ایزدی یعنی او که یگانه و مجرد و بر همه محیط و نامحدود است چگونه محدود گشت و بصورت بشر درآمد و مانند بشر زیست و برنج و الم و آزاد و

خورد و پوشاك و مرك و حیات مقید شد تا اینکه بخواری او را بردار میخ کوب کردند و گذاشتند تا بردار از جهان درگذشت مسئله‌ای بود که هر نو مسیحی میخواست بداند. بنا بر این زندگی مسیح را تاویل و تفسیر میکردند گروهی بنام دوکت یا دوست (Docetes) گفتند مسیح در سنی سالگی در کنار رود اردن تبلیغ میکرد هیכלی بود بی جسم و سخنان او آوازی بودند که مردم میشنیدند و آنچه یهود پنداشته که مسیح را آزار رساندند و توهین کردند اشتباهی بود زیرا که آنها بگمان خود تنی را آزار میرساندند و مسیح تن نبود و هر چه از مسیح دیدند محض خیال بود یعنی بردار میخ کوب کردن و مجروح نمودن و بعد دفن کردن همه خیال بود. مانی و مریسون (یا مرقبون) همین عقیده را داشتند و حکماء ناستیک (Gnostic) میگفتند که خدای یهود که این جهان ناپایدار را آفرید بر خدای حقیقی عاصی شد و البته چنین عقیده از او ریزد و اهریمن گرفته شده حکیم ناستیک میگفت پسر خدا بصورت بشر پدید آمد تا آئین خدای یهود را بر اندازد و مانوی میگفت که ممکن نباشد خدا بنام پسر از رحم زنی ولادت یابد و مانند دیگر نوزادگان بخون و کثافت آلوده گردد بلکه او (یعنی مسیح) چون روشنائی که از شیشه میگذرد از رحم حضرت مریم جدا شد و به تن او آلوده نکشت و بنابراین حضرت مریم با وجود زائیدن طفل همچنان دوشیزه بماند و فرقه‌ای از دوکیت میگفتند که حضرت گرچه از ماده منزله بود ولی به هیכלی پدید شد که تنی بود و مردم میدیدند و فرقه کرتوس (Cerinthus) میگفتند که حضرت مسیح جنبه‌ی تجرد و تنی یا ایزدی و بشری هر دو را داشت. از اینرو احکام دین و رموز باطن را بزبان ایزدی بیان میکرد و امور دنیا را چون بشر بجا میآورد آن. مسیح که در ناصریه بدنیا چشم گشود پسر یوسف نجار و از بطن مریم تولد شد و بشر بود ولی هر گاه در رود اردن تعمید یافت و عقل کل بر او بصورت کبوتر سایه افکند از آنوقت او بشر نبود بلکه آنچه او میکرد در حقیقت عقل کل میکرد و هر گاه مسیحی

که بشر بود بدست یهود گرفتار شد مسیحی که عقل کل بود از او جدا گشت و بمقام خود در آسمان بر رفت و بخداوند پیوست محض امتیاز او را پسر و خدا را پدر مینامیم و مسیح بشر را که یهود بگرفتند و بخواری و مرگ مبتلا شد چونکه در سایه عقل کل مانده بود ابتلای او مانند عموم مردم نبود بلکه در او نیروئی پیدا شده که ابتلا و آلام را احساس نمیکرد و فرقه‌ای میگفت که مسیح بشر بود: ولادت یافت و مراحل کودکی و جوانی را در نور دید و بردار از جهان در گذشت، زندگی و مرگ او خدمتی به بشر بود. معجزه او که بیمار را تندرست میکرد کار تازه نبود زیرا که انبیاء بنی اسرائیل نیز بیمار را شفا میبخشیدند و مرده را زنده میکردند و در گردونه آتشین بر آسمان عروج مینمودند و اینکه مسیح خود را پسر خدا و واسطه میان خالق و مخلوق قرار میداد، ادعای تازه نبود زیرا که پیش از او برخی چنین ادعا کرده بودند. پدر او یوسف مریم نام دوشیزه را ازدواج کرد و خود نیز فرمود که او از نژاد داود است. برخی میگفتند که چون حضرت مریم آستن شد شوهر یا نامزد او شکفتی نمود ولی در خواب دید که یکی او را اطمینان داد و گفت که حمل مریم از روح القدس است و او مطمئن شد و باور کرد. از این افکار و روایتهای مختلف میان مسیحیان اختلاف پاینده ماند و مجالس متعدد از اسقفهای بزرگ تشکیل گشتند و در انجام حضرت مسیح را بخدا و روح القدس پیوست کرده سه خدا را یگانه نمودند. سه خدا و ضمناً یگانه کردن منحصر بمسیحیان نیست بلکه در دیگر کیشها نیز چنین عقیده بود از جمله:

در مصر. - منتو (Muntu) و موت (Mut) و آمون سه دریک بودند.

در بابل رامو (Amu) یعنی آسمان را نلیل (Anlil) یعنی زمین و «را» (Ra) یاسین (Sin) یعنی ماه یا خورشید.

در هند. شیوا و وشنو و برهما

و نیز در ممالک دیگر و تولد و پرورش و بالیدگی و جوانی و پیری و زندگی و مرگ

وزیست پس از مرگ در افسانه‌های خورشید چه در ممالک خاور و چه باختر به اندک اختلاف ذکر شده‌اند و همچنین زادن طفل از دوشیزه و تولد در مغاره و غیره در افسانه‌های دیگر ممالک نیز دیده می‌شود. اسکندریه یکی از مرکزهای بزرگ کیش مسیحی و فلسفه نو افلاطونی شد. کتاب خانه بزرگی داشت که در زمان بطالمی اول پنجاه هزار طومار یا جلد کتب در آنجا یافت می‌شدند و آن‌گاه قیصر جولوس بر اسکندریه تاخت شماره کتب به مقدار هزار رسیده بود. بهرامی از آن کتب در محاصره اسکندریه سوزانده شدند ولی بیشتر از آنها که اهمیت داشتند در سیراپیم (Serapeum) محفوظ ماندند تا اینکه در عصر تیودوسیوس بزرگ، اسکندریه مفتوح شد و فرمان او اکثر از معابد غیر مسیحی را خراب کردند از جمله سیراپیم بود. در سنه ۲۹۱ گروهی از مسیحیان متعصب به سرکردگی اسقف تیوفی لوس (Theophilus) بر آنجا حمله آورده معبد آنجا را خراب کردند و کتابخانه نیز نابود گشت اراسیوس (Orasius) نام شخصی که آنجا را پس از تباهی معاینه کرد مینویسد که قفسه‌های کتب را همه خالی یافت و معروف است که در زمان خلیفه عمر ابن خطاب اعراب نیز آنجا را سوزاندند ولی معلوم نشد که کتاب خانه بی کتاب را چرا آتش زدند.

آقای رابرتسن (Robertson) نویسنده تاریخ کیش مسیحی شرحی از عقاید بت پرستان و مهر پرستان روم و افسانه‌های یونان و ملل آسیای کوچک و بابل و شام بیان کرده و چنان احساس می‌کنیم که مسیحی‌ها تدریجا آنچه از رسوم آنها و افسانه‌های که با عقیده خود هم رنگ یا مناسب دیدند، به کیش خود در آوردند و البته به نوعی که با اصل کاملاً یکسان نباشد و مروج تصور نکنند که تقلیدی است بلکه ایمان بیاورند که ابتکار از مسیحی‌هاست،

نستوریوس نام کشیش اناکیه که شخصی سخنران فصیح و مردی پارسا و پاکدامن بود و وعظ او را قیصر تیودوسیوس شنید و پسندید نستوریوس از توجه او استفاده کرده

به قیصر گفت که سرزمینی باو عطا کند که در آن شنوندگان خوش عقیده باشند و پیمان نمود که در معاوضه او سلطنت روحانی و آسمانی را بقیصر بدهد و گفت اگر مردم فاسد را بوسیله من از میان برداری پیمان میبندم که دشمن روم یعنی ایرانی را تباہ سازم قیصر بسخن او ایمان آورد و هر که را او خواست بگیرد و در زندان کرد یا کشت و چنانکه نستوریوس میخواست کشور روم را از مردم فاسدالعقیده پاک ساخت ولی زمانی رسید که کشیشهای دیگر گفتند که خود نستوریوس فاسدالعقید است زیرا که بعقیده او مسیح دو جنبه داشت یکی ایزدی و دیگر بشری بود. مادر او هست ولی مادر خدانیست کم کم کشیشها آشکارا بر نستوریوس بلند شدند و قیصر را مجبور کردند که انجمن از اسقفها در شهر افسوس منعقد سازد تا در باره اختلاف تازه بحث و فکر کنند و قضاوت نمایند و کشیشها بجای اینکه اختلاف را رفع کنند و به نییجهای برسند و هدف را یگانه قرار دهند، بیشتر اختلاف کردند و مباحثه بمرافعه و بمنازعه و منازعه بزد و خورد و خونریزی انجام یافت و بالاخره نستوریوس را فاسدالعقیده قرار دادند و او را از ریاست کلیسا معزول و از افسوس به انتاکیه و از انتاکیه به پتره (عربستان) و از آنجا به جزیره ای در لیبیا (Libya) تبعید کردند و آن پارسای بیچاره در آوارگی جان بجان آفرین سپرد و رقیب بزرگ او کیمرال یا سایرل (Cyril) اسقف اسکندریه شخصی بسیار متعصب بود هر که را با خود هم عقیده نمی یافت رحم و شفقت را فراموش میکرد هیپاتیا (Hypatia) نام دوشیزه دختر تیون فلسفه یونان را نیک آموخته و از افکار افلاطون و ارسطو آگاه گشته مردم را در آن فلسفه درس می داد و اسقف کیرل او را رقیب خود می پنداشت و بر او حسادت میورزید تا اینکه بهانه ای یافت و تحریک کرد که مردم آن دوشیزه دانشمند را بگیرند و عریان کرده بکلیسا کشیدند و در آنجا سر آن مظلوم را بریدند و با هدف گوشت تن او را از استخوان جدا کرده سوزاندند.

و اما اشخاصیکه به نستوریوس هم عقید بودند و باو ارادت داشتند بمرز ایران

هجرت کردند و در ادسه (Edessa) مرکز بزرگ از کلیسای نستوریوس بوجود آمد مبلغین شامی در ایران پیشرفت شایانی کرده بودند و با وجود مقاومت و مخالفت سخت موبدان زرتشتی شماره بسیاری از ایرانیها کیش مسیحی را پذیرفتند. تبلیغ کیش مسیحی در ایران بدو طریق بود: یکی بواسطه مبلغین شام و استانهای روم در حدود ایران و دیگر از طریق اسیران روم که شاهان ایران در نقاط مختلف ایران آنها را جامیدادند و تا زمانیکه کیش مسیحی در روم رسمی نشده بود و قیصران روم بت پرست یا مهر پرست بودند و مسیحیان را با انواع شکنجه و آزار میکشتمند و بدرندگان می دادند که تکه پاره کنند و بخورند یا بزندان میکردند مسیحیان، ایران را جای امن و آزادی می یافتند و به اطمینان زندگی میکردند ولی چون قستن تین بزرگ باقتضای سیاست حامی دین مسیح گشت و ادعا کرد که هر کجا مسیحی باشد او در حمایت قیصر است توجه مسیحیان از ایران بسوی روم شد بویژه چون می دیدند که زرتشتیهای ایران نیز در تعصب کمتر از کشیشهای روم نیستند و از اینرو زمانیکه میان ایران و روم جنگ در میگرفت مسیحیان ایران حاضر نبودند که به دولت خود خدمت بکنند و باهم کیشان رزم نمایند بلکه با دشمن می ساختند و وطن فروش و خائن میشدند. بنا بر آئین زرتشتی هر که از کیش زرتشتی مرتد شد سزاوار قتل یا زندان بود و او را یکسال مهلت می دادند و در آن یکسال موبدی مأمور میشد که او را اندرز نماید و رهنمائی کند و اگر در عقیده جدید اصرار داشت در پایان سال دادوران قضاوت میکردند و فرمان شاهی بر او جاری میشد و بنا بر رأی و فتوای دادوران که موبدان بودند، بسزا میرسید و دولت بجای اینکه مانع بشود سبب انتشار دین مسیحی میشد. مسیحیان ایران در عقیده خود استقامت و علاقه فوق العاده داشتند و زندان و قتل را برانکار از عقیده ترجیح می دادند. زرتشتیها از موبدان و مؤبدان از دولت یاری میخواستند. دولت ناچار میشد که همراهی کند و اگر نمیکرد فساد فزونیتر میگشت و آنوقت بود که اگر یکتن مسیحی کشته میشد به تبلیغ کشیشها ده تن میشدند و ده تن صد تن میگشتند و زجر و شکنجه و آزار و زندان مختصر را مفصل

وامینمودند و ضمناً هر اندازه که ممکن بود معجزه و کرامت را بمبالغه و آب و تاب بیان میکردند و خود را ستم دیده و فرماندهان ایران را ستمکار میساختند که شنوندگان متأثر میشدند و این خود وسیله تبلیغ میشد و مردم را از موبدان متنفر میکرد. تبلیغ دین مسیحی بوسیله زیر صورت میگرفت:

۱ - شکیبائی در شدايد و مظلوم نمائی .

۲ - به انگیزش و اتقاد بر عقاید آنانکه مسیحی نبودند .

۳ - به پرستاری و معالجه از بیماران .

۴ - یاری و حمایت از ینوایان .

۵ - پارسائی و رهبانیت و انزوا .

۶ - بمبالغه در آزاریکه غیر مسیحی بآنها میرساندند .

۷ - معجزه و کرامت .

۸ - همراهی و خدمت با سیران و یتیمان .

مسیحیان گاهی به تبلیغ احساس غیر مسیحی را برافروخته میکردند مثلاً کشیش تحریک میکرد که آتشکده ای را خراب کنند و هرگاه زرتشتیها از آن حرکت بخشم آمده بدولت شکایت میکردند و دولت کشیش را فرمان میداد که آنچه خراب کرده اند تعمیر کنند او بعنوان اینکه جای کفر را بعقیده او نمیتوان تعمیر کرد از بردن فرمان انکار مینمود زرتشتیها بیشتر برافروخته میشدند و آتش فتنه شعله ور میشد و دولت مداخله میکرد و چند تن از کشیشها و هواخواهان آنها را زندانی مینمود یا میکشت و پس از آن همکیشان آنها ستایشها از ستم و ستم دیدن میکردند و با آب و تاب شکیبائی و مظلومی آنها را حکایت مینمودند و باین ترتیب تجاوزکننده ستم دیده محسوب میگشت ایرانیان مسیحی برخی اوقات پیشگوئی میکردند که در آینده دولت ایران تباہ خواهد شد و دین

زرتشتی نابود خواهد گشت از جمله فرهات یا افرهات است (Afraetes) که بنام پارسای ایران معروف شد رهبانی بود که اسقف شد و بگفته دکتر ولیم رایت (William Wright) او اسقف کلیسای موصل و در شورای کلیسای نیسفون و سلوکیه عضو بود و از او ۲۲ هومی لی (Homilees) یا خطابه و وعظ به یادگار مانده است و از آن بیست و دو خطابه نخستین ده در سنه ۳۳۳ و دوازده دیگر در سنه ۳۴۴ و یکی که از ملحقات است در سنه ۳۴۵ گفته و نوشته شده و این خطابه‌ها وقتی گفته شده که میان ایران و روم در زمان شاهپور دوم آتش رقابت و جنگ گرم و شعله‌ور شده بود قسطنطین قیصر روم خود را سرپرست و حامی مسیحیان جهان اعلام کرده بود و انتاسیوس اسقف بزرگ که عقیده او درباره یگانه بودن پدر و پسر و روح القدس عموماً پذیرفته بودند باردوم بمقام بزرگ خود رسید و از مکان تبعید بازگشته بود از این رو با رقابت دو پادشاه مقتدر و جاه طلب کشمکش روحانیون نیز بایستی سخت تر گردد. فرهات مانند دیگر مسیحیان عراق و ایران بکلیسای شام ارتباط داشت و زبان کلیسای شام سریانی بود برخی از همکاران وی در انجمن بزرگ نیسا (Nicaea) شرکت داشتند خطابه او مطابق میشوند با بیست و دو حروف تهجی که در زبان سامی استعمال میشدند. در زمانی که فرهات خطابه‌ها میگفت و مینوشت قیصر قسطنطین تازه از جهان در گذشته و افکار آریوس در همه کلیساها انتشار یافته و مسیحیان در چندین گروه منقسم شده بودند. فرهات در خطابه‌اش پیشگوئی کرد که لشکر کشی ایران بر روم به ناکامی ایران انجام خواهد یافت (رجوع شود بترجمه خطابه فرهات از دکتر گوین (Gwynn) و از دکتر بیج (Budge) و این گونه خطابه مسیحیان ایران را جرأت میداد و امیدوار میساخت که بدولت خود اطاعت نکنند. شاهپور دوم فرمان صادر کرد که اسقف سیمون (شمعون) گرفتار شود و تا زمانی که مسیحیان که رعیت ایران میباشند در ایران زندگی میکنند بتوسط اسقف نامبرده مالیات را نپردازند و گزیت را ندهند

اسقف زندانی بماند زیرا در صورتیکه دولت ایران در دشمنی بجنک میبرد از در عایای مسیحی بآرام بسر میبرد بلکه با دشمنان ایران دوست میشوند و البته فرمان شاهپور مدلل و درست بود و چیزی از سیمون نمیخواست که مخالف باکیش او باشد زیرا امر سوم بود که مالیات را مسیحیان توسط اسقف بدولت میپرداختند و چونکه همکیش او بودند از سخت گیری مأمورین دولت آسوده بودند در صورتیکه رعایای زرتشتی بایستی مستقیماً مالیات بپردازند و مأمورین گاهی ملایم و زمانی سخت گیر میشدند. سیمون بجای اینکه فرمان را اطاعت بکند سرکشی کرد و در نتیجه یازدانی شد یا زندانی بود و در زندان بماند و خشم پادشاه را برانگیخت. شاهپور گفت سیمون میکوشد که رعایای مرا بسرکشی و دارد و کشور ایران را بقصر بسپارد که همکیش اوست و در انجام سیمون کشته شد یا بگفته مسیحیان شهید گشت و البته شهادت او انگیزش کینه مسیحیان شد و جنگ و رقابت روم و ایران و تعصب مسیحیان و زرتشتیان علاقه پادشاه و رعیت مسیحی را چنان وخیم کرد که پادشاه بر آنها سخت گرفت. گروهی از آنها زندانی شدند و گروهی بقتل رسیدند و بعضی تبعید گشتند. از جمله هلیودور (Heliodore) نام اسقف بانه هزار مسیحی ساکن باره فنگ (Phenak) در استان بزابد (Bezabdeh) بخوزستان تبعید شد باره مذکور در مرز ایران و روم واقع شده و بنظر نقطه نظامی جای مهمی بود و چون هلیودور و پیروانش شورش کرده بودند. چاره بجز تبعید نبود. نویسندگان تاریخ شهادی مسیحی از کثرت شهادی مسیحی و آزار و شکنجه و استقامت بمبالغه حکایتها نوشته اند و این زجر مسیحیان از سنه ۳۳۹ تا رحلت شاهپور دوم ادامه داشت و شدت آن بیشتر در استانهای شمال مغرب و ارمنستان بود. سوزومن (Sozomen) نام نویسنده شهادی مسیحی شماره شهیدان را که در زمان شاهی شاهپور بشهادت رسیده اند شانزده هزار تن رسانده پس از شاهپور در زمان اردشیر دوم و شاهپور سوم و بهرام چهارم اتفاق مهم نسبت بمسیحیان

رونداد زیراکه در زمان شاهان نامبرده ایران با روم جنگ نداشت یزدگرد اول بخواهش
 قیصر سرپرست و مربی ولیعهد شد و با مسیحیان بمدارا و شفقت رفتار کرد و بنابراین
 موبدان زرتشتی از اورنجیدند مسیحیان ایران بجای اینکه از آن موقع استفاده کنند
 باندازه ای بی اعتدالی نمودند و تعصب خشک و بیجا از خود نشان دادند که پادشاه محض
 آرام کردن زرتشتیان ناچار ستمگری کرد قیصر مروتا (Marutha) نام اسقف را بسفارت
 بدربار ایران فرستاد که درباره مسیحیان ایران قراری داده شود. یزدگرد از دیدار و
 رفتار مروتا خوشنود شده فرمان داد کلیساهائیکه خراب کرده بودند تعمیر بشوند و
 مسیحیان زندانی آزاد گردند و افزوده که کشیش های مسیحی که مبلغین نیز بودند بهر جای
 ایران که خواستند سفر بکنند و نیز بنا بر رای و خواهش مروتا فرمان نوشت که انجمن
 مسیحی در شهر سلوکیه منعقد گردد و در آن انجمن اموری که متعلق به مسیحیان باشند
 تصفیه گردند و این انجمن بریاست اسقف اسحق کشیش بزرگ سلوکیه باتفاق مروتا
 تشکیل گشت و در آن آئین (جاثلیق) بزرگ که در تیسفون بود پنج خوره یا مرکز دینی
 هر کدام بریاست یکتن مطران تعیین شدند از این قرار:

۱ - درگند شاپور خوزستان .

۲ - در نسیین .

۳ - در مسن .

۴ - در اربل

۵ - در کرکوک

در فرمان پنج مطران سی تن کشیش بودند. پادشاه اسقفها را بدربار خواست و
 بآنان اطمینان داد که در پیروی کیش و آئین خود آزاد خواهند بود و بآنها اجازه داد که
 کلیسا بنا کنند و فرمان نوشت که کلیسای ایران در حکم مروتا و اسحق باشد و پس از چند

سال یه بلها (Yabalaha) نام اسقف راکه جانشین دوم اسحق میشد بدر بار قیصر بسفارت فرستاد و او با هدایای قیصر بایران بازگشت و پادشاه آن هدایا را بکلیسا بخشید که در تعمیر کلیسا صرف کنند. چنین بود همراهی و شفقت یزدگرد که موبدان زرتشتی برنجیدند و او را بزم کار نامیدند و متأسفانه مسیحی نیز احساسهای او را فراموش کرده برای او اسباب درد سر پدید کردند باین صورت که یکتن مسیحی که باید کشیش باشد بنام حشو (Heshu) در شهر هرمزد اردشیر برضایت عبدانام اسقف آتشکده ای را که بکلیسا نزدیک بود آتش زد و خراب کرد و مأمورین دولت اشخاصی را که مرتکب چنین جرم شده بودند دستگیر کرده بفرمان حاکم به تیسفون بردند. پادشاه شخصا بررسی کرد. اسقف از شرکت در کار آتش زدن انکار نمود ولی حشو اعتراف کرد که او آتشکده را آتش زده و خراب کرده است و بآن قانع نشده در حضور پادشاه نسبت بدین زرتشتی الفاظ رکیک گفت پادشاه باو فرمود که آتشکده باید تعمیر بکند و او بعد از آنکه آتشکده معبد کفر است از آن انکار کرد و در نتیجه کشته شد. مسیحیان روم و نویسندگان تاریخ شهداء او را ستودند و ادیان و فداکاری و از خود گذشتگی او را تمجید نمودند همچنین کشیشی بنام شاهپور به یکتن از بزرگان زرتشتی بنام آذرفرن بغ را تبلیغ کرد و اودین مسیحی را پذیرفت و خواست که درده خود کلیسا بنا کند و پس از چندی بنا کرد. موبدی بنام آذر بوژی پادشاه راز ارتداد آذر فرن بغ آگاه ساخت و بنا بر آئین آن عصر از دربار بموبدی فرمان رسید که مرتد را اندر زنند و رهنما شود و آذرفرن بغ چندی بعد بکیش زرتشتی برگشت و زمینی که در آن کلیسا ساخته بود از دولت بازخواست که از تصرف مسیحیان در آورده باو بسپارند شاهپور کشیش به کشیش دیگر راکه نرسی نام داشت تحریک کرد که نگذارد کلیسا و زمین کلیسا بآذرفرن بغ پس بدهند ولی مردم ده بزور گرفتند و کلیسا را آتشکده ساختند. نرسی ایستادگی کرد و نماز مسیحیان را در آنجا بجا آورد و این

حرکت او با تشکده توهین میشد موبدان ده مردم را برانگیخت که نرسی را بگیرند و تنبیه کنند و بعد او را بزنجیر کرده به تیسفون فرستادند و در آنجا موبد آذر بوزی باو سفارش کرد که آتشکده را تعمیر کند و آسوده گردد. نرسی نپذیرفت و چون برانکار اصرار کرد، اعدام گشت.

درشاهی بهرام پنجم بازمیان ایران و روم علاقه سیاسی بهم خورد و دولت بر مسیحیان سختگیری کرد و مهرشاهپور موبد موبدان برای زجر و آزار مسیحیان تعیین گشت. از اینرو بسیاری از مسیحیان که در مرز بودند بـخاک روم پناهنده شدند و مهرشاهپور اعراب را برانگیخت که بر آنها بتازند و مال آنها را غارت کنند و در چپاول و غارت عده ای از آنها کشته شدند. یکی از مأمورین دولت که بزجر مسیحیان مأمور بود و اسپید یا سپهبد نام داشت از آن وظیفه چندان اکراه مینمود که بجای زجر آنها را راه میداد که بگریزند و جان بسلامت بدر برند و خود نیز از ترس فرار کرد و به آناتول نام سردار روم پناهنده شد و او ریاست عشایر عرب را باو واگذار کرد و اگر این روایت نویسندگان شهداء مسیحی درست باشد، شخص نامبرده باید اصلاعرب باشد و گر نه رئیس عشایر عرب نمیشد. بهرام پنجم از دولت روم خواست که مسیحیان فراری را که ایرانی بودند بایران پس بفرستد ولی دولت روم تقاضای او را رد کرد تا اینکه میان دولتمین صلح شد و قرار گذاشتند که زرتشتیها در خاک روم و مسیحیان در کشور ایران آزاد باشند.

چنانچه پیش اشاره شد بعقیده نستوریها حضرت مسیح دوجنبه دارد یکی ایزدی و دیگر بشری و این دوجنبه ازهم ممتاز میباشد و فرقه یعقوبی میگفتند که این دوجنبه ممتاز در ذات او یگانه میشوند و این اختلاف در عقیده سبب مخالفت شد و چون ابس (Ebas) پیشوای نستوری در سنه ۴۵۷ از جهان درگذشت. یعقوبیها در شهر ادسه نیرو گرفتند و کشیش یعقوبی نستوریها را از آنجا بیرون کرد و آنها بخاک ایران پناهنده

شدند و مورد نوازش پادشاه گشتند بر سوما نام کشیش راشاه دوست میداشت و در حقیقت سختگیری دولت ایران نسبت بروحانیون مسیحی به دوعلت بود: یکی تعصب سخت و خشک مسیحیان و دیگر تحریک. موبدان کشیشهای مسیحی پیروان شان را بخیانیت به مهبین و دولت تحریک میکردند و حرکاتی مینمودند که سبب برانگیختگی و برافروختگی زرتشتیها میشد و ضمناً موبدان نیز تعصب خود را داشتند و در نتیجه‌ی چنین تعصب و بلکه حماقت دولت ناچار بایستی مداخله کند و قانون را جاری سازد و مردم سرکش را تنبیه نماید و چنین تنبیه که لازمی و قانونی بود بنام زجر بمبالغه گفته و نوشته میشد رلی کشیشهاییکه بعبادت مشغول و بدولت متبوع مطیع بودند همواره مورد نوازش مرحمت پادشاه میشدند و باندازه‌ای پادشاه بر آنها اعتماد میکرد که بسفارت بدر بارقویترین رقیب که روم باشد آنها را میفرستاد بنا بر نوشته استاد کریستن سن (تاریخ ایران در عصر ساسانیان) در سخت‌ترین روزها که روزهای زجر و آزار نامیده شده‌اند اثری از اینکه دولت ایران مانع از آزادی عقیده یا اجرای احکام دین و عبادت باشد دیده نمیشود عصر شاهپور که زمان سختگیری بود اگر کشتاری روایت شده بمبالغه میباشد. کشتار به ندرت شده و آن نیز بسبب هیجان و برانگیختگی مردم در ایام جنگ بود ورنه مسیحیان در آن ایام نیز بنا بر رساله تنبیه از فرهاث (Aphraat) بآرام زندگی میکردند مسیحیان ایران در فرمان کاتیلیکوس بودند و ممکن است که سزاگاهی بسبب خشم و برافروختگی پادشاه یا فرماندهی سخت میشد ولی در عین سختی مدارا و ملایمت نیز وجود داشت چنانکه از منابع مسیحی نوشته شده که در عصر بهرام پنجم مهر شاهپور که به تنبیه و تادیب مسیحیان مأمور شد و از دشمنان سخت مسیحیان بشمار میرفت فرمود شانزده تن مسیحی را که اصلاً زرتشتی باید باشند برهنه کنند و بکوهی برده در هوای سرد دست و پا بسته بگذارند و خوراک باندازه بخور و نمیر بدهند تا از کرده پشیمان شوند

و بکیش نیاکان بازگردند و آنها یکپهفته بآن حالت ماندند تا اینکه مهر شاهپور از چگونگی آنان جويا شد. گفتند بهمرگ نزدیک شده اند و در عقیده خود راسخ مانده اند گفت بآنها بگوئید که خورشید را نیایش کنند و رنه فرمان میدهم پاهایشان را بریسمان بسته دره کوه چندان بکشند که گوشت از استخوان جدا گردد. نکهبان آنانرا آگاه ساخت برخی که عاجز شده بودند و هوش داشتند سخن او را پذیرفتند و دیگران که هوش نداشتند نتوانستند پاسخی بدهند ولی مهر شاهپور که محض ترساندن چنین پیغام فرستاده بود بدون اینکه منتظر گردد که آنها خورشید را نیایش کرده اند یا نکرده اند فرمود آنها را بشهر سلوکیه که مرکز مسیحیان بود ببرند و آزاد کنند و آنها چون از رنج و درد در آمدند از کرده خود توبه کردند و به کیش مسیحی پاینده ماندند و از مأمورین دولت کسی متعرض آنان نشد .

هرگاه فرماندهی میخواست اقدام سخت بر خلاف مسیحیان بکند بایستی از پادشاه دستور بگیرد و آنچه سختگیری میشد یا برای رانیان زرتشتی بود که مسیحی شده بودند یا بر گروهی از مسیحیان که بدولت عاصی یا خائن بودند و دیگران را بعضیان تحریک میکردند و در آن صورت گاهی تر با خشک میسوخت. از جمله پیرکشنسب برادر زاده شاهپور دوم مسیحی شد و نام مارسبها (Moar Sabha) بخود گرفت و بنابر فرمان پادشاه پس از شکنجه و تحمل از زندگی محروم شد و نیز موبدی که بسبب دانش لقب همکدین یافت ولی از فداکاری و ایثار نفس و استقامت مسیحیان متأثر شده مسیحی گشت و بجرم ارتداد کشته شد و باین ترتیب تادیب و تنبیه میشد ولی نویسندگان تاریخ شهدا باندازه ای مبالغه کرده اند که چیزکی را چیزها کرده اند زیرا که میخواستند به يك کرشمه دوکار بشود یعنی هم دولت زرتشتی بدنام شود و هم تبلیغ کرده باشند. مسیحیان هم از زرتشتی و هم از بت پرستان روم نفرت داشتند و نیز از



ناستکها (Gnostics) که نیمه مسیحی بودند، سخت انتقاد میکردند و آنها را بکارهای ناشایسته متهم میساختند از جمله میگفتند صدوقیان که فرقه‌ای از ناستک بود سرخوگ را میپرستند و با وجود نفرت از مهرپرست و بت‌پرست جشنهای آنانرا که بیاد ایزدی برپا میکردند و رسومى بجا می‌آوردند بشکل دیگر به کیش مسیحی در آورده بودند از جمله ایزد باکوس (Bacchus) را نام پارسا باکوس دادند و دمتریوس را پارسا (Saint) دمتریوس خطاب کرده هرچه مهرپرست یا بت‌پرست برای ایزدان آن نام میکردند اینها بنام پارسا بجا می‌آوردند البته کلمه ایزد حذف میشد در سنه ۳۷۶ که اواخر شاهی شاهپوردوم بود معبد مهرپرستان را که در پتره بود مسیحیان خواب کردند و تختی که رئیس مهر پرستان بر آن مینشست بکلیسای معروف سان پتر بروم آوردند و پاپ دوم بر آن جلوس کرد و تاکنون آن تخت در کلیسای نامبرده دیده میشود بلکه در نام کلیسا که سان یا سنت پتر میباشد برخی شك میبرند که مبادا در اصل اشاره به پترمهرپرستان باشد مختصر اینکه کلیسای مسیحیان که در حال تکوین بود مراحل مختلف در مینوردید و گوناگون میشد از افکار و رسوم مهرپرستان و بت‌پرستان و یهود و افکار نو افلاطونی بلکه زرتشتی در هم آمیخته شده معجون مرکبی میگشت ولی هنر در این بود که آمیزش بنوعی میشد که نمونه از اصل کاملاً ممتاز بود و کسی نمیتوانست بگوید که چه از که گرفته شده. برخی از کشیشها محض تحصیل ثواب معابد غیرمسیحی را خراب میکردند و مردم را فروخته میشدند و خراب کننده را گرفتار میکردند و اگر از خوشبختی او را میکشند او شهید میگشت رب ابوله (Rubbula) نام کشیش ادسه میان پیروان این دیسان و یهود و آریوس نفاق میافکند و آنرا کار ثواب میدانست. گاهی آنها را از معابدشان بیرون میکرد و دو تن کشیش بودند یکی بنام سبها و دیگر وه شهریک (که شاید ایرانی باشد) و از مقدسین شمرده میشدند اینها

همه اطراف کشور سیاحت میکردند و هر کجا که میتوانستند معابد غیر مسیحی را بدست آورده کلیسا مینمودند. گاهی معجزه نیز مدعی میشدند مثلاً کشیش بنام سبها ادعا میکرد که سنگ را اشاره کند از جایش بلند شده سوی او روان میگردد و مردم بانگی چون صدای تندر شنیده بآنسو دویدند و دیدند پاره سنگ از جا بلند شده رو به سبها میرود. بیتون نام پارسای مسیحی را باکنده و زنجیر بزندان کردند ولی نیمه شب خود بخود فرو ریخت و او از زندان در آمد پس از آن او را در جوی آب افکندند. غرق شدن که سهل است ترم نشد پس مغان بآتش بی احترامی کرده و او را در آتش انداختند و آتش دور او را بگیرفت ولی به تن او آزار نرساند و چهار ساعت تمام مانند ابراهیم خلیل او در آتش سالم ماند ولی چند تن از غیر مسیحی را بسوزاند و خاموش شد پلیتون را دوماه در زندان نان ندادند و او زنده ماند بلکه در حسن و زیبایی چون اینزد نایر و سنگ شده بود از همه عجیب تر معجزه های جرجیس یا گریگوری میباشند و او یکتا ایرانی بود که مسیحی شد و کیش مسیحی را در ارمنستان انتشار داد معجزه های او را نویسنده ناسخ التواریخ به تفصیل بیان کرده و البته از منافع مسیحیان ارمنستان اخذ کرده است.

خسرو انوشیروان در آغاز شاهی بر مزدکیها باقتضای سیاست بسیار سخت گرفت بلکه آنها را تباه ساخت ولی بعداً به پیروان مذاهبی که زرتشتی نبودند بویژه مسیحیان خوش رفتاری نمود. مسیحیان در زمان شاهی او آزاد بودند بلکه پادشاه به آنها کار دولت میسپرد و فرقه یعقوبی را اجازه داد که از خود انجمن منعقد کنند و (کاتلیکوس) (جائلیق) را خودشان برگزینند در آنوقت برخی از مسیحیان بعلت اینکه اصلاً زرتشتی بودند یا عقاید زرتشتی را میپسندیدند و خویشان نزدیک را مانند زرتشتیها بهمسری میپذیرفتند ما را با نام بطریق (پاتری آرک) که زندانی بود در فتنه انوشزاد بفرمان پادشاه آزار گشت و ما مورشد که مسیحیان را از عصیان باز دارد و از انوشزاد دور کند و او

در ماموریت کامیاب شد و مورد نوازش و مرحمت پادشاه گردید انجیل بزبان پهلوی ترجمه شد و پاره‌ای از آن که از ترکستان چین بدست آمده در موزه فولکر کند (Volker Kunde) در برلن تاکنون محفوظ است و این ترجمه گمان میکند که در عصر نوشیروان شده هر مزد چهارم در بی تعصبی از پدر نیز گامی فراتر نهاد و احتمال دارد که يك علت برافتادن وی بی تعصبی بود که موبدان نمیپسندیدند او میگفت که موبدان و متشرعین زرتشتی از آزار مسیحیان و پیروان دست بردارند و به کارهای نیکتر بکوشند تا مسیحیان دیگر کیشها نیکوئی آنانرا دیده آنانرا بستانند و بدین آنان بگروند بشوع یبه نام جاثلیق را نوازش میفرمود و جاثلیق نیز به پادشاه خدمت میکرد و از حرکات لشکری روم او را آگاه میساخت و خسرو پرویز پس از آن که چندی در خاک روم ماند و پدر دایتی مریم نام دختر قیصر را به همسری پذیرفت پس از او شیرین مسیحی دیگر را عقد کرد نسبت بمسیحیان مهربان بود شیرین شاه بانوی ایران گذشته بر اینکه مسیحی بود در دین خود تعصب داشت و صومعه کلیسا بنا میکرد مسیحیان نسبت بخسرو پرویز بسیار خوش بین بودند تا اینکه در جنگ روم فلسطین را ایرانها بگرفتند و یهودیها که داوطلبانه خدمت لشکری ایران را پذیرفته بودند بنا بر کین دیرین سخت آزار رساندند و کلیساهای را خراب کردند و آنها را چابیدند و در نتیجه مسیحی ها که دوست و مطیع پادشاه بودند دشمن او شدند و باشیرویه پسرا و ساخته و در نتیجه خسرو از تخت و تاج بلکه از زندگی محروم شد .

پس از رحلت جاثلیق یسوع یبه خسرو پرویز صبرای یسوع را کاتیلیکوس مسیحیان نمود و یزدین نام مسیحی را که از مردم شاه بود در کرکوک املاک داشت رتبه بزرگ و استریشان سالاریا وزیر دارائی و کشاورزی دادا و در نظر پادشاه گرامی بود و در گرفتن خراج مالیات و جمع غنیمت خدمت نمود و پادشاه خدمات او را قدردانی میکرد ولی عموم مردم از او نفرت داشتند و ضمناً چونکه مسیحی بود به همکیشان نیز همراهی میکرد و او بود که برای شاه بانو شیرین صومعه بنا کرد و کلیساهای ساخت و هرگاه سپاه

ایران فلسطین را بگرفتند یزدین غنیمت آنجا را پایتخت فرستاد از جمله صلیب مقدس بود و کلیساهائی را که یهود در فلسطین خراب کردند از نو تعمیر نمود ولی در اواخر گناهی از او سرزد که تفصیل آنرا مورخین نوشته اند. بهر صورت باندازه ای سخت بود که بفرمان پادشاه کشته شد و همچنین نعمان سیوم امیر حیره که مسیحی بود بخطائی که معلوم نشد کشته گردید و اینگونه کشتار خواه کشته شدگان مستحق بودند یا نبودند در آینده دشمنان سر سخت برای پادشاه پیدا کرد ولی خسرو تا آخر زمان شاهی بر برخی از مسیحیان اعتماد داشت و از اینرو اشتباهاتی نمود از جمله یکتن مسیحی را نامه داد که بسیار مهم بود و او بایستی آن نامه را بشهر براز سپه سالار ایران برساند نامه بر مسیحی در میان راه صدای ناقوس را شنید و تعصب دینی او بجوش آمد و بجای اینکه نامه را بشهر براز برساند بقیصر که با ایران سخت در کشمکش بود رساند خسرو بکلیساهای مسیحی نذر و نیاز میفرستاد و به سرجیوس پارسا ارادت داشت و بنام او چندین کلیسا بنا نمود و صلیبی از زر خالص و بکلیسای سرجیو پولس (در شام) هدیه فرستاد و چنانکه اشاره شد در عصر اوصبر ایشوع (یا شاهپور ایشوع) که چوپان زاده ای بود بر تبه ارجمند کاتلیکوس برگزیده شد در آن ایام مسیحیان در چند مذهب منقسم شده بودند و با وجود اختلاف جزئی مانند شیعه و سنی با هم نفرت کلی داشتند از جمله فرقه مصالین (Messalins) درویش دوست بودند ولی اخلاق درویشان پاکدامن را نداشتند و دیگر فرقه یعقوبی (Jacobites monophysists) و گروه حنائی (Henanians) که بوحدت وجود معتقد بودند میان گابریل (جبرئیل) سرپزشک یا درستبد پیشوای یعقوبی و صبر ایشوع کاتلیکوس نستوری اختلاف واقع شد پادشاه گابریل را دوست میداشت زیرا که بمعالجه شاه بانوشیرین آبتن شد و فرزند زائید که پادشاه اورا مردانشاه نامید و خود شیرین نیز بعقیده یعقوبی مایل بود از اینرنوپس از رحلت صبر ایشوع بسفارش شیرین گرگوار نام

معلم مدرسه سلوکیه برتبه کاتیلیکوس برگزیده شد و هرگاه او در سنه ۶۰۹ رحلت کرد نستوریان مهران کشنسپ نام شخصی را که پدرش استاندار نسیبین و نیایش فرمانده اتناکیه بود به پیشوائی خود انتخاب کردند و او اصلاً زرتشتی بود که مسیحی شد و بنابرین سرپزشک گابریل او را به ارتداد متهم کرد و در انجام او کشته شد. یزدین که واستریوشان سالار بود و از او اشاره شده کوشید که یکی از نستوریان کاتیلیکوس بشود چونکه خود او نستوری بود ولی احتمال دارد بسبب نفوذ شاه بانوشیرین کامیاب نشد و بالاخره چون او نیز بقتل رسید پسرش شمعطاء کین پدر را بدل گرفت و درسازشی که برخلاف خسرو شد با دشمنان پادشاه ساخت و پس از کشته شدن پادشاه بادعای شاهی مقصر شده بفرمان شیرویه دست راست او را بریدند و بزدان کردند .

نستوریان ایران و عراق و شام بعنوان بازرگانی از دریای عرب در گذشته بساحل ملیبار (هند) رسیدند و بت پرستان آنجا را بکیش مسیح دعوت کردند و تراونکور در اقلای هند (جنوب) مرکز بزرگ مسیحیان گشت و اکنون عده زیادی در جنوب هند از مسیحیان سریانی دیده میشوند و صلیبی با عبارتی بزبان پهلوی در سنه ۱۵۴۷ میلادی در سنت تامس مونت (S.t. Thomas mount) در میلاپور مدرس پیدا شد که گویا در قرن هفت یا هشت میلادی عبارت صلیب نوشته شده در آن میگوید:

«بر صلیب او که ایشوع حقیقی نیک و جاوید پاک بود مشقت (تنی) را متحمل شد»

همچنان بهمان عبارت صلیبی در کلیسای شهر کوت تیم (Kottayam) تراونکور میباشد. کشیش بزرگ ملیبار از تیسفون یا هرات مأمور میشد. دعوت نستوریها تا جزیره سراندیب یا سیلان توسعه یافت. همچنین اتفاق در عصر اسلام واقع شد و بازرگانان مسلم ایرانی و عراقی بجزایر جاوه و سوماترا و دیگر جزیره های دریای چین که خدا میداند بچه علت جزایر و قواقی مینامیدند سفر کرده و در ضمن بازرگانی مردم را بدین اسلام

دعوت نمودند و در نتیجه اکنون بیش از هشتاد میلیون نفوس آنجا مسلمان میباشند .

از سنه ۱۰۰ یا سنه ۳۰۰ میلادی در تاریخ مسیحیان واقعه مهم رخ نداد شاهان اشکانی مردم بی تعصب بودند و بدین رعایا کاری نداشتند و رقابت سیاسی آنها با دولت روم بر رقابت دینی توأم نگشت . با مارت کوچك اشرون که مرکز آن شهرادسه بود، دین مسیح راه یافت و از آنجا برخی از مسیحیان بایرمنستان و بعضی بایران رفتند بنا بر روایت های قدمای مسیحیان ماری نام اسقف باراده تبلیغ بداخله ایران رفت و تا استان فارس سفر کرد ولی نخستین اسقف تاریخی شخصی بود بنام پاپا که در سنه ۲۸۰ بریاست روحانی مسیحیان ایران برگزیده شد شاهپور اول چون قیصر والیرین را گرفتار کرد، همراه او عده ای از رومیان اسیر شدند. از جمله دمتریوس نام اسقف اناکیه بود شاهپور اینها را در بیت لپت (B.lapat) نزدیک بگندشاهپور (خوزستان) جا داد و پاپا نظر بعظمت مقام دمتریوس آماده گشت که جای خود را باو واگذارد ولی دمتریوس نپذیرفت و بریاست گروهی که با او بودند قانع گشت و چون نرسی از گالریوس شکست خورد و مجبور گشت که پنج استان غرب را برومیها بسپارد عده ای از مردم آنجا مسیحی بودند و بعد بیشتر شدند تا اینکه پس از شصت و پنج سال آن استانها بایران مسترد شدند و مسیحیان آنجا رعایای ایران گشتند. برخی از آنها بداخله ایران رفتند و دین مسیح را تبلیغ کردند پاپا نخستین اسقف بزرگ درسلوکیه بود. ولقب ممتاز کاتیلیکوس (جائلیق) را داشت از زبان پهلوی و سریانی نیک آگاه بود همت بلند داشت و میخواست اقتدار و اختیار او در حدود کلیسا محدود نباشد. دولت ایران رعایائی مسیحی را باو واگذار کرد و توسط او از آنها مالیات وصول میکرد و از نیرو پاپا گذشته بریاست روحانی مأمور بزرگ دولت نیز بود. برخی از کشیشها که نمیخواستند زیر فرمان جائلیق باشند با او مخالفت کردند و مخالفت آنها منجر بمحاکمه شد و نخستین انجمن کشیشها در سنه ۳۱۵

در سلوکیه منعقد گشت پاپا رامحا که کردند از مخالفین او یکی بنام عقب الالهه (Alaha) (Aqib) و دیگر میلِس (Miles) نام اسقف شوش بود. میلِس ایرانی و از مردم ری بود که بعشق دین مسیح هر چه ثروت بارث از پدر یافت به بینوایان بخشید مسافرت کرد و معلومات خود را افزود و در انجام اسقف شوش گشت شخصی بود تند مزاج و جسور و ایراد گیر و هر گاه کشیش ها کرد آمدند و از پاپا پرسشها کردند پاپا مدعی گشت که او مقامی از همه برتر دارد و زیر دست نمیتواند بالا دست را محاکمه کند. میلِس خواست خشم او را فرو نشاند باو گفت آیا نوشته نشده که بزرگ قوم خادم قوم است پاپا بیشتر خشمناک شده گفت ای مردك احمق مگر این گفته را نمیدانم میلِس گفت پس اگر نمیخواهی بشر بر تو قضاوت کند قضاوت انجیل را بپذیر و نسخه انجیل را برداشت و روی میز گذاشت پاپا با کمال خشم مشتی بر روی انجیل زد و بآن نامه خطاب کرد و گفت ای انجیل پس بگو و از این گستاخی او نسبت بنامه مقدس همه آزرده شدند و حکم برخلاف او دادند و او از کمال خشم تشنج پیدا کرد. حاضرین گمان کردند که او را القوه یا فالج زده و برخی تصور کردند که بسبب جسارت بانجیل بآن مرض گرفتار شده پاپا را بمنزلش بردند و شمعون نام کشیش که معاون او بود بریاست روحانی برگزیده شد ولی پاپا پس از چندی صحت یافت و ریاست شمعون را قبول نکرد و به اسقف های مغرب زمین از زیر دستان شکایت نوشت و آنها در پاسخ بطرفین اندر ز نمودند و نوشتند که صلح بکنند ولی مخالفت همچنان پایدار ماند و پاپا پس از پنجاه سال که اسماً و رسماً اسقف بود در سنه ۳۲۷ در زمان شاهپور دوم از جهان درگذشت و شمعون بی رقیب رئیس روحانی شد و او نزد شاهپور گرامی بود. در شاهی طولانی شاهپور بسبب جنگ ایران با روم مسیحیان ایران در رحمت و مرارت بودند و در آن زمان شمعون از سنه ۳۲۸ تا سنه ۳۳۲ و شاه دوست از سنه ۲۴۰ تا سنه ۳۴۶ و به باشمین از سنه ۳۴۶ تا ۳۴۷ رئیس روحانی مسیحیان بودند و پس از آن تاسی

سال یا بیشتر مقام جاثلیق بیصاحب ماند فرہات یا افرہات پارسای معروف نیز در این عصر میزیست عللی کہ در این زمان برای زجر و آزار مسیحیان ایران پیدا شدند بر دو نوع بودند :

یکی -- تعصب سخت مسیحیان و بگمانی یا بگفته آقای وگرم (نویسنده تاریخ کلیسای آسوری) احتیاط دولت.

دوم -- شکایتہائیکہ زرتشتیہا از آنان داشتند در اکثر اوقات مرافعہ و اختلاف زرتشتی و مسیحی بز دو خورد انجام مییافت .

واما در نوع نخستین ۱ -- مسیحی ایمان راسخ بعقیدہ خود داشت و آشکارا بیان میکرد و تبلیغ می نمود و بر عقاید دیگران بویژہ زرتشتیہا انتقاد میکرد و در انتقاد بیباک بود .

۲ -- در انتشار دین خود چنان میکوشید کہ بہیچ تہدید و زجر و زندان و قتل از تبلیغ دست نمیکشید . بنا بر نوشته تاریخ شہداء دولت ہر چند شکنجہ میکرد و آزار میداد و تبعید مینمود نتیجہ نمییافت بنا بر نوشته آقای وگرم دولت آنچه اقدام میکرد از روی احتیاط و نگہداشتن امن بود و میخواست باین نوع تنبیہ مسیحیان تبلیغ نکنند و زرتشتیہا مرتد نشوند .

۳ -- جنگ ایران و روم و ادعای قیصر کہ او حامی و سرپرست مسیحیان است خواہ در روم باشند یا در ایران و بہمین نوع ادعا زمان بعد روس و فرانسہ و انگلیس در بارہ مسیحیان کشور ترکیای عثمانی نمودند و باندازمیکہ قصد آنها در بیش رفت و نفوذ سیاسی بود درد دین را نداشتند و اما از نوع دوم .

۱ - مسیحیان ہر گاہ نامہ مقدس زرتشتی را بدست میآوردند نابود میکردند

و بزرگشتیهای بیسواد اندر زمین نمودند که خورشید را نیایش نکنند و از اورمزد و اهریمن دست کشیده بخدای سه گانه که یگانه میباشد، ایمان بیاورند.

۲ - آب را که نباید آلوده بشود آلوده کنند .

۳ - رهبانیت را بپذیرند و از زن پرهیز کنند و در خدمت شهنشاه بجنگ دشمنان نروند .

۴ - مرده را دفن کنند .

۵ - از مأمورین دولت نفرت کنند و غیره و غیره و ممکن است که در ایرادهای مذکور گذشته بر مسیحیان باطنا مانوی و مزدکی نیز شریک میشدند.

و این دو گونه علل سبب برانگیختگی زرتشتیها و آزار مسیحیان میشدند و پس از آنکه شاهپوردوم دید که بهیچ وجه رعایای مسیحی بمیل و رغبت نمیخواهند با سپاه ایران بجنگ روم بروند و اگر هم مجبورشان میکردند خیانت مینمودند و در نبرد مسامحه میورزیدند از اینرو فرمان داد که از جنگ معاف باشند و عوض آن مالیات مخصوص بپردازند که در لشکر کشی کمک بشود و آن مالیات را گزیت نامیدند و این رسم قدیم ساسانی را عرب و ترکان عثمانی تجدید کردند.

جائلیق اینگونه مالیات را از مسیحیان وصول کرده بدولت میپرداخت و لسی شمعون از جمع کردن چنین مالیات انکار کرد و انکار او را دولت بمعنی عصیان گرفت و او را گرفتار کرده بشوش تبعید نمود و او در آنجا محاکمه شد و پادشاه بنا بر دوستی هر چند او را اندرز کرد که پشیمان گردد و توبه کند او در انکار اصرار داشت و بنا برین در سنه ۳۳۷ یا ۳۹۰ کشته شد و فرمان صادر گشت که مسیحیان سرکش و زرتشتیهای مرتد را اولاً اندرز کنند و اگر لجاجت نمودند آزار رسانند و اگر در آزار ایستادگی کردند بزندان فرستند و شکنجه نمایند و اگر بهیچ صورت باطاعت حاضر نشدند و از کرده پشیمان نگشتند

بقتل رسانند. برخی از مأمورین در اجرای فرمان سختگیری میکردند و بعضی ملایمت مینمودند مرزبان ادیه بن بنام پیر گشنسپ تا چهار سال که زمان حکومت او بود از زجر مسیحیان و اجرای فرمان شاهی سرباز زد مگر اینکه گاهی ناچار میشد زیرا که مخالفین مسیحیان حرکات و رفتار حکام را میپایندند و اگر میدیدند که حاکمی نسبت بمسیحیان ملایم است و با آنها همراهی میکند، آنها یا به پادشاه شکایت میکردند و منتظر میشدند که چنین حاکمی بمیرد یا به جای دیگر منتقل گردد و جای او را بیک تن زرتشتی متعصب بنفون خود در آورند. پس از برآشمن تخت کاتیلیکوس بیصاحب ماند از شهادی آن زمان میل (Miles) نام اسقف بود که ذکرش گذشت او از مردم ری بود و خوی تند داشت و نمیتوانست از زبان خود نگهداری کند و در محاکمه با دادوردرشتی میکرد و باندازه ای تند روی نمود که دادور بدست خود او را کشت و پس از او رفیق او عقبشاه که اسقف خنیتا (Khanita) بود و روستائیان اطراف رواندوز را مسیحی نموده بود کشته شد در باره زنان تارک الدنیا که شوهر نمیکرفتند فرمان کشتن صادر نمیشد ولی آنها را مجبور میکردند که شوهر بگیرند.

پس از شاهپور دوم در زمان شاهپور سیوم دولت دستور داد که جاثلیق انتخاب شود و مسیحیان تموز نام اسقف را برگزیدند و او از سنه ۳۸۳ تا سنه ۳۸۸ رئیس روحانی مسیحیان بود و اجازه داد که کشیشها اگر بخواهند ازدواج کنند. پس از تموز قیومه نام (Qaiuma) کشیش سالخورده جاثلیق شد و او معاصر یزدگرد اول بود و چونکه این پادشاه با دولت روم ارتباط دوستانه داشت، بمسیحیان آزار نمیرسید قیومه بسبب سالخوردگی خواست استعفا کند ولی انجمن کشیشها استعفا را قبول نکرده معاونی بنام اسحق برای او برگزیدند و هرگاه قیومه رحلت کرد، اسحق جانشین او شد در اینوقت مرو تا یا مروثا (Marutha) نام اسقف که در انجمن معروف قستن تنیه (۳۱۱) حضور داشت برای

اعلام تحت نشینی تیودوسیوس بسفارت از روم بدر بار ایران آمد و او شخصی دانشمند و پزشك بود. در ضمن سفارت پادشاه را که از درد سر شکایت داشت معالجه نمود و پادشاه از او خوشنود گشته او را نوازش کرد. نویسندگان روم در این موقع حکایتی بیان کرده اند که بعداً نویسندگان اسلام آنرا بمزدك نسبت داده اند. اینکه از نوازش پادشاه موبدان بر مروتا حسد ورزیده چون پادشاه در آتشکده نماز بجا می آورد از آتش مقدس آوازی برآمده که این بیدین را از ایران بیرون کن و بادشاه آن آواز را از آتش مقدس پنداشت و مرعوب شد ولی مروتا با و نشان داد که آواز از آتش نیست بلکه در پرده باید شخصی پنهان باشد و پادشاه بگفته او تجسس کرد و معلوم شد که یکی پنهان شده چنان سخنی میگفت. او را تنبیه نمود پس از بنا بر درخواست مروتا یزدگرد اول که بامسیحیان به نیکوئی رفتار کرد و آنها او را شاه مسیحی نامیدند در نظر موبدان بزه کار شد او فرمان داد که -

(سنه ۴۰۹)

۱- مسیحیان در عقیده آزاد باشند و بدن بیم زندگی کنند .

۲- انجمن مسیحیان برای تصفیه امور کلیسا منعقد گردد.

کلیساها مرمت شدند و زندانیها رها گشتند و اسقفها در مسافرت بدون مانع هر کجا که خواستند میرفتند اسحق رسماً بمقام ریاست روحانی شناخته شد و بجای جاثلیق لقب پاتری ارک یا بطریق اختیار کرد. مروتا بروم بازگشت و اسقفهای بزرگ آنجا را از انجمنی که بنا بود در سلوکیه منعقد گردد آگاه ساخت و جلسه کشیشها منعقد گشت و برای تسهیل در سفر آنان پادشاه فرمان نوشت که اسبهای چا پار دولت را بکشیشها بدهند چهل بیشاپ (Bishop) یعنی اسقف از نسیبن (Nisibis) گرفته تا فارس در سلوکیه گرد آمدند و رئیس آن جلسه (سنه ۴۱۰) بجای یکتن دوتن بودند. یکی اسحق و دیگری مروتا پس از بحث و رای گیری در پیش نهادهای اسقفها برای یکماه جلسه تعطیل گشت و

دوباره منعقد شد نامه‌های اسقف‌های روم خوانده شدند و پس از بحث باز جلسه تعطیل گشت و آنچه با کثرت تصفیه شده بود توسط اسحق و مروتا با اطلاع پادشاه رسید و بزرگ فرما دارا نیز آگاه کردند و بتصویب و دستور همه باین ترتیب آئین کلیسا مرتب گشت.

۱ - اسحق پاتری ارك (بطریق) و رئیس روحانی کلیسای ایران باشد.

۲ - مسیحیان را دولت ایران در عقیده آزاد گذارد.

۳ - آنچه مروتا و اسحق متفقاً درباره کلیسا حکم دهند پادشاه اجرا کند.

۴ - مسیحیان آنچه خواستند قوانین برای خود بسازند دولت بپذیرد و اجرا کند

۵ - ساختمانهای دینی مسیحیان چه کلیسا و چه املاك و مدرسه و غیره مستقیماً

در نظارت بطریق باشند.

۶ - مسیحیان که مذاهب مختلف داشتند هر کدام بهر مذهبی که خواست پیروی

کند آزاد باشد و تا وقتی که به يك کلیسا ارتباط دارد مطیع آن کلیسا بماند.

باین ترتیب بیست و يك قانون تصویب شدند و بامضای اسقفها و دولت ایران رسیدند

عقیده مسیحی در ایران تصریح گشت و مقام بزرگ پنج مطران بیت لبت و مطران نسبس

و میشن و کرخه و بیت سلوك داربل را معین نمودند و مطرانها بایستی در فرمان پاتری

ارك (بطریق) کار بکنند و حدود ریاست آنان تعیین شدند و علاوه بر آن چند مرکز

بحرین جداگانه در فرمان بطریق گذاشتند و اسقفها که در انحن سلوکیه شریك شده

بودند، به کلیساهای خود باز گشتند و مروتا بروم رفت. در آنوقت چهل مرکز اسقفی

(Bishopric) در سراسر ایران برپا شده بود و بعداً بیست و شش افزوده شدند که ۶۶

میشدند و این مراکزها یا کلیساهای مسیحی در فرمان اسقف در استان سیستان و ری و

اصفهان و هرات و مروتا و سمرقند و بخارا بلکه مرز چین بنا شدند و مسیحیان نستوری

مرو و بخارا بعنوان بازرگان به ترکستان چین و داخل چین تا ژاپون سفر کردند و به

يك كرسنه دوکار بجا آوردند يکي بازرگانی و ديگر تبليغ و همين روش را در زمان بعد مسلمانان اختيار کردند و در نتيجه اکنون پنجاه مليون نفوس چيني مسلمان ميباشند .

مسيحيان آن عصر در کار تبليغ باندازه ای صميمی بودند و جوش داشتند که باکرد های چادر نشين و خانه به دوش کيشی همراه ميشد و با آنها زندگی خانه بدوشی میکرد بطريق اسحق درسنه ۴۱۲ درگذشت و پس از او «اخا» نام کيش رئيس روحانی شد و چون او نیز رحلت کرد يهباله بطريق گشت و در زمان رياست او باز اختلاف و فساد در کلیسای مسيحيان پيدا شد و همانوقت از بدبختی میان دولت ايران و روم بهم خورد و پادشاه وقت بهرام پنجم در تحت تأثير نفوذ موبدان بنای سختگیری را گذاشت يهباله ناچار شد انجمن تازه ای تشکیل دهد تا امور درهم و برهم کلیسا اصلاح شوند و درسنه ۴۲۰ کيشها جمع شدند و برعکس جلسه گذشته شماره آنها بسيار کم بود يعنی ده تن ميشدند بعضی از امور مهم و اصلاح طلب را تصفيه کردند. يهباله پيش از آنکه دولت ايران بر مسيحيان سخت بگیرد، رحلت کرد (۴۲۰) و جای او معنا (m,ana) برگزیده شد و در زمان او موبد موبدان آذربوئی با تفاق ديگر موبدان حضور پادشاه رفتند و از تبليغ و انتشار دين مسيح و ارتداد زرتشتيان باوشکایت کردند و جداً تقاضا نمودند که از تبليغ جلوگیری بشود. در آنوقت از نجبا اشخاصی مانند هر مزد از نژاد هخامنشيان بود مسیحی شده بودند پادشاه بهرمزد فرمود که او از شرهای شاهی نگه داری کند و او چون از اين مختصر تأديب و توهين از کرده خود پشيمان نگشت و بدین مسيح پاينده ماند، از زندگی محروم شد و پاتری ارك معنا نیز بفرمان پادشاه باستان فارس تبعید گشت و پس از عزل و تبعید او دو تن برای مقام پاتری ارك (بطريق) داوطلب شدند يکي بنام مار بخت يا فربخت و ديگر داد ايشوع و در انجام بهمراهی ساميول اسقف خراسان داد ايشوع رتبه بطريق را

یافت در جنگ روم و ایران بهرام پنجم نسبت باو بدگمان شد و بزندان فرستاد و پس از جنگ او را آزاد کرد و او از کار ریاست کلیسا کناره گرفت و در صومعه عبادت مشغول شد بنابراین در سنه ۴۲۴ انجمنی از شش تن مطران و سی و یکتن او اسقفها در ده مارختا (Mar Khata) منعقد گشت و بنا بر رای هوسیه (Hosia) اسقف نسبس (Nisibis) و به اتفاق دیگر کشیشها باردیگر داد ایشوع بر ریاست کلیسا برگزیده شد و او با کراهت خواهش آنها را پذیرفت و بر تخت بطریق جلوس کرد و همین انجمن اعلام کرد که این کلیسا در آینده مستقل و از فرمان کلیسای آنتاکیه خارج خواهد شد و همه کلیساهای مشرق زمین از رود فرات گرفته تا اقضا حدود هندوستان و چین بفرمان و ریاست بطریق سلوکیه خواهند بود و پادشاه ایران خوشنود شد زیرا که دوست نمیداشت رعایای او بهیچ اسم و رسم در نفوذ خارجه باشند. ایام ریاست داد ایشوع آرام گذشت و او بیش از بیست سال زنده ماند و در آن زمان در ایران نه عصیانی شد و نه دولت مجبور گشت که سختگیری کند تا اینکه در سنه ۴۵۶ داد ایشوع در گذشت و پس از بهرام پنجم پسر او یزدگرد دوم بر تخت ایران بنشست و در عصر او باز میان مسیحیان و زرتشتیان بهم خورد و بنا بر نویسندگان تاریخ شهداء مسیحی عده ای از مسیحیان کشته شدند ذهن شرقیها مایل است که میان آفریدگار و آفریده شده امتیازی باشد. از اینرو عقیده مسیحی که خدا بصورت بشر پدید شده بذهن او بآسانی فرو نمیرود مگر اینکه آنرا نکته ای مرموز بگیرد و نفهمیده بآن معتقد گردد و از این بود که مانی نور را از تاریکی و روان را از تن کاملاً جدا کرد و هر گاه مانند عقیده او از عقیده تثلیث مسیحی تاویل و تفسیر میشد، چنان شخص را مانوی می گفتند و ستور بها عقیده داشتند که در حضرت مسیح الوهیت و بشریت توأم شده اند ولی از هم امتیاز نیز دارند بنابراین اصطلاحی داشتند که حضرت مسیح دارای دو قنومه (Qnuma) میباشد. چنانچه بطریق آکاسیوس میگوید .

«من ایمان آوردم به يك حقيقت كه سه قنومه دارد. يكي حقيقتی و ابدی پدر و پسر و روح القدس دو قنومه در يك پرسپه (Parsopa) یا دو صورت کامل در يك حقيقت ابدی و ازلی»

حكايت میکنند يزدین كودکی كه پسر يكتن زرتشتی دولتمند بود در نفوذ يعقوب نام مسیحي كه پدر رضاعي او ميشد، مسیحي گشت و از خانه بگريخت و زمانی نزد اسقفی بسر برد و هر گاه شنید كه پدرش در گذشته، بخانه بازگشت در آنوقت برادر او گشنسپ نیز مسیحي شده بود.

موبدان زرتشتی بجای اينكه نواقص دينشان را اصلاح كنند و نوجوانان را تربيت نمايند ميخواستند بزور و نيروی دولت مردم را از ارتداد بازدارند و هر چند تشدد و آزار را متحمل ميشدند. از جمله شيرين نام خانمی كه با دو تن از فرزندان داوطلبانه بدادگستری آمد و گفت كه مسیحي شده و هر گاه او را اندرز كردند و خواستند از ارتداد باز گردد نپذيرفت و كشته شد همچنين پیتون نام شخصی نزديك بسليمانيه كنونی و حلوان قدیم كشته شد و با اوشاگرد او ناهید نام دختر موبد او رمزد كه رهبان شده بود چون باو گفتند كه شوهر اختيار كنند قبول نكرد ولی قبول كرد كه او را بكشند پس از يزدگرد پيروز بر تخت نشست و بابويه نام زرتشتی كه مسیحي شده بود مورد احترام همه مسيحيان گشت و بمقام بطريق رسيد ولی بارصوما اسقف نسبش را پادشاه دوست ميداشت و او با بابويه سخت مخالف بود. اتفاقا بابويه در نامه ای كه به یکی از اسقفهای روم نوشته بود اين جمله نیز افزود كه «خداوند بر ما يك دولت نفرين شده را مسلط کرده» و اين نامه اتفاقا بدست بارصوما افتاد و او نزد پادشاه فرستاد و ضمناً شكايتهای ديگر نیز از بطريق كرد و پادشاه بطريق را خواسته از چگونگی نامه پرسش نمود. بطريق اعتراف كرد نامه از او هست و بنا برين فرمان اعدام او صادر گشت و بارصوما كه گرامی بود گراميتر شد و

با ریاست روحانی امارت دنیوی رانیزیافت و بدستور شاه با عده‌ای از سواران بجا‌هایی که در ایران مسیحیان بودند رفت و کشیش‌ها را اندرز نمود که از کلیسای غرب جدا گردند و ترک رهبانیت کرده همسر اختیار نمایند. برخی سخن او را پذیرفتند و بعضی سر باز زدند و آنها را بارصوما تادیب کرد و برخی را کشت پس از آن کوشید که بجای بابویه او را بمقام بطریق برگزینند و بهمراهی پادشاه نیز امید داشت انجمنی منعقد گشت ولی اتفاقاً در آنوقت پادشاه که حامی او بود از جهان درگذشت و کشیش‌ها جرأت کرده بجای او آکاسیوس را برگزیدند و پادشاه وقت بلاش انتخاب آنانرا پذیرفت بارصوما با آکاسیوس نیز نمیساخت آکاسیوس را پادشاه بسفارت بدربار روم فرستاد و در آنجا اوشکار بارصوما را تکفیر نمود و با کشیش‌های روم پیمان بست که در مراجعت او را از تبه اسقف خارج خواهند کرد و از اتفاق خوش، بیش از آنکه آتش فتنه تازه مشتعل گردد درگذشت. بارصوما یکی از دانشمندان بزرگ ایران محسوب میشود از علم منقول و معقول آگاه بود و استعداد فرماندهی را داشت و چون مدرسه بزرگ نستوریان را رومیها در ادسه بستند و دانشجویان آنجا را بیرون کردند و آنها آواره گشتند و بشهر نسبس که در مرز ایران بود پناهنده شدند، بارصوما نه تنها آنها را تسلی داد بلکه مدرسه‌ای مانند مدرسه ادسه در نسبس بنا نمود و در آنجا دانشجویان را جاداد و نرسی ناک کشیش را مدیر مدرسه نمود. بنا بر نوشته آقای وگرم علومیکه در قرون وسطی توسط مسلمانین مردم اروپا تحصیل میکردند در اصل از کتبی بود که مسیحیان ایران و شام از زبان یونانی و سریانی عبری ترجمه کردند و اینها دانشمندانی بودند که در مدرسه معروف گندشاهپور (خوزستان) و دیگر مدارس عراق تربیت شده بودند. باین ترتیب رشته تدریس و تعلیم دانشگاه کمبریج (انگلستان) و پاریس بچنین دانشمندان مشرق زمین میپیوندد و بارصوما نیز در آن بهره دارد پس از رحلت آکاسیوس بابای (Babai) نام اسقف که صاحب همسر و فرزند بود بمقام

بطریقى برگزیده شد و بنا بر آراء انجمنى که منعقد گشت زناشوئى کشیشان رسماً اعلام گشت و بامضای شاهی رسید .

و در زمان قباد باز میان روم و ایران ارتباط سیاسى تیره شده و جنگ آغاز گشت ولى صدمه‌اى از آن بمسیحیان ایران نرسید زیرا که کلیسای ایران در آنوقت از کلیسای روم مستقل بود و کشیشهای ایران کاری به سیاست روم نداشتند و در اثنای جنگ بطریق بابای رحلت کرد و جای اوسیللاس (Silas) نام که نیز همسر و فرزند داشت برگزیده شد و هجده سال بر کلیسا ریاست نمود و هرگاه او نیز در گذشت دو تن خواهان آن مقام شدند و تخمیناً شانزده سال رقابت آنان طول کشید یکی از آنان الیشه (Elisha) داماد بابای بود و دیگر نرسى کشیش خوزستان چونکه او رحلت کرد الیشه یقین داشت که او برگزیده خواهد شد ولى مسیحیان از او خوشنود نبودند و در جلسه شورای بجای او پال نام یکی از دانشمندان بزرگ که او نیز در خوزستان اسقف بود، انتخاب گشت. خسرو نو شیروان او را گرامى داشت زیرا که در زمان ولیعهدى پال بر موقع بلشکر شاهی آب رسانیده و پادشاه از او سپاسگزار شده بود پال دوماه ریاست نموده در گذشت و مسیحیان از اختلافی که میان روم و کلیسا پیدا شد خسته شده یکی را میخواستند که نیرومند باشد و اختلاف را رفع کند و پاکدامن و پرهیزگار باشد بنابراین به اکثریت آراء ما را با نام استاد دانشکده نسبس را برگزیدند و او اصلاً زرتشتى و از مؤبدان ایران بود و فقه زرتشتى را نیک میدانست و به رتبه هند رزبد رسیده بود، مسیحى شد و مسیحیان با او اعتماد داشتند و بعداً او معاون یکی از مرزبانها گشت. میگویند زمانیکه زرتشتى بود به یکتن یوسف نام مسیحى آشنا شد و اخلاق او را پسندید و با و ارادت مند گردید و بالاخره بدست او تعمید یافت و بمدرسه نسبس شتافت و احکام شریعت مسیحى را نیک فرا گرفت و بدانائى شهرت یافت که «محنا» اسقف ارزنده الروم (ارزون) بکمالات او پی برده او را معلم مدرسه خود کرد پس از آن

مارا بزیارت اورشلیم رفت و مصر و یونان و قستن تنیه را سیاحت کرد و در سنه ۵۳۶ بکشور
 ایران بازگشت و میخواست تارك الدنيا بشود و صومعه نشین گردد ولی باز یاران او
 مجبورش کردند که معلم بشود و احکام شریعت مسیحی را درس بدهد و چون بالازجهان
 درگذشت او با کثرت آراء بطریق انتخاب گردید. نوشیروان او را بسیار دوست میداشت
 و از اینرو موبدان موبد باو حسادت میورزید و میپائید تا موقعی بدست آورد و بهانه ای
 بیابد و هرگاه موقع یافت به پادشاه شکایت کرد که او زرتشتیها را بدین مسیح دعوت
 میکند و مسیحی میسازد و از ازدواج مردم را باز میدارد و نوشیروان میان دو روءاء
 دینی درماند از اینکه مارا بای رامردی پاکدامن و دانشمند میدانست نمیخواست باو
 آزار رساند. در این کشاکش مارا با آزارها دید ولی بسبب همراهی باطنی پادشاه زنده
 ماند و در فتنه شاهزاده نوشزاد به پادشاه خدمت کرد اما داد هر مزد موبد موبدان تا آخر
 از او دست نکشید و پادشاه را ناچار ساخت که او را تبعید نماید و به آذربادگان بفرستد
 و او در آنجا غلیل و بستری شد و پادشاه از نوازش و مهریکه باو داشت پزشک مخصوص خود را
 که نیز مسیحی و شخص متدینی بود به معالجه او فرستاد ولی نتیجه نبخشید و او رحلت
 کرد. مارا بایکی از بزرگترین و پاکدامنترین بطریق مسیحی و دانشمند ایرانی است که
 در عصر ساسانی میزیست و میتوان گفت که در زهد و اخلاق نیکو او سلف سلمان فارسی است
 یا اینکه سلمان فارسی در پاکی و پرهیزگاری خلف او بود و مانند او سلمان نیز زرتشتی
 بود که بعد مسیحی شد و اتفاق زمانه او را بمدینه آورد و او بدایره اسلام درآمد و چندان
 صمیمت و ارادت به پیغمبر ختمی مرتبت نشان داد که پیغمبر فرمود سلمان از اهل بیت
 ماهست. نوشیروان چونکه مارا با را دوست میداشت. اگر پای موبد موبدان در میان
 نبود احتمال داشت که علاقه خود را نسبت باو بیشتر نشان دهد پس از رحلت مارا با یوسف
 نام پزشک را بر تبه بطریق برگزید و گرچه او پزشک ماهر بود توانست همکیشان را از

خودخوشنود سازد و برضایت مردم بوظایف کلیسا برسد. طولی نکشید که درشکایت باز شد و در انجام جلسه‌ای از کشیشان منعقد گشت و او را باکثرتیت نخواستند و معزول نمودند ولی معزول کردن او بزبان آسان و درعمل دشوار بود زیرا که پادشاه او را میخواست. ازاینرو عزل او عملی نگشت تا اینکه موسی نام پزندیک دیگر که نیز مورد نوازش پادشاه بود روزی پادشاه را خورسند و بخود متوجه یافته گفت عرضی دارم پادشاه فرمود بگو گفت شاهی بود، که ازیکتن بینوا خوشنود شد و بوی فیلی بخشید و آن شخص فیل را بخانه برد و هرچه داشت باو خوراند و چون چیزی باقی نماند بحضور شاه رفت و عرض کرد تمنا دارم فیل را از من پس بگیرد و بر من منت گذارید نوشیروان تبسم کرد و گفت مقصود چیست موسی عرض کرد که این بطریق که برای ما فیلی شده از ما بگیرد بنا برین فرمان صادر نمود و در سنه ۵۷۰ یوسف رسماً معزول گشت و منزوی شد و جای او ازکیل یا حزقیل نام شخصی بطریق گردید و دوازده سال ریاست کرد و چون او در سنه ۵۸۲ درگذشت نوشیروان هم رحلت کرده بود. در زمان هر مزد چهارم این نوع یهب نام اسقف برگزیده شد و او را هر مزد دوست میداشت. پس از هر مزد چون خسرو پرویز در آغاز شاهی ناچار شد که بروم فرار کند خواهش کرد که ایشوع یهب همراه وی باشد ولی ایشوع اعتنائی بخواش او ننمود و بنا برین هرگاه خسرو پرویز بر حریف خود پیروز گشت و بیای تخت رسید ایشوع یهب به پیشواز او نرفت و گرچه ازین حرکات بطریق پادشاه دل خوش از او نداشت کاری برخلاف او نکرد و یهب ایشوع در سنه ۵۹۶ درگذشت و بنا بر خواهش شاه بانو شیرین صبرا ایشوع نام کشیش بطرین شد و پادشاه و شاه بانو هر دو او را مردی پاکدامن و پارسا و برگزیده خدا میدانستند و باوا احترام میگذاشتند، بطریق و باوا احترام میگذاشتند بطریق مسیحیان گرچه مافند موبدمو بدان در امور سیاسی کشور اختیار و نفوذ نداشت ولی پس از موبدمو بدان بزرگترین مقام روحانی را داشت و مکرر شاهان ساسانی در زمان صلح

بطریق یا یکی از اسقفهای محترم را بسفارت بدر بار روم میفرستادند و بر آنها اعتماد مینمودند و پز شک مخصوص پادشاه که جان پادشاه بدست او بود. مسیحی میشد گوئی پرشکی مخصوص مسیحیان شده بود در زمان خلفای عرب نیز تا اندازه ای این خصوصیت پاینده ماند هر مزد چهارم پادشاهی آزادمنش بود و گاه میشد یکتن زرتشتی که مسیحی میگشت بجای اینکه او را شکنجه کند و آزار رساند از او میگذشت چنانچه یکتن از بزرگان ایرانی زرتشتی مسیحی شد و موبد موبدان از او نزد پادشاه شکایت کرد و پادشاه پاسخ داد که اگر او کیش مسیحی را بر کیش نیاکان برتری داده برود بدوزخ ماکاری باونداریم رهبانان و صومعه نشینان مسیحی محترم بودند و از اینرو اگر یکی ترك دنیا میکرد بر او ایرادی نبود و رهبانیت کار آسان نبود زیرا که رهبانان تحت قوانین و نظم مخصوص بایستی زندگی بکنند. بنا بر آئین که ابراهام کسکر برای آنها تعیین کرد بایستی یازده شرط رهبانیت را بجا آورند از جمله - سکون قلب روزه نماز مطالعه کتب دین سکوت و مراقبه غفت و پاکدامنی فقر و انزوا هر صومعه يك تن خلیفه یا ابات (Abbot) یعنی رئیس دیر داشت و بهر رهبان حجره ای میدادند و او اکثر اوقات به تنهایی میگذاشتند برخی از آنها جهانگرد و آواره میزیستند و گدائی میکردند. بعقیده مسیحیان بشر خلقتا گنهکار است بسبب اینکه آدم ابوالبشر گناه مرتکب شد و آن بمیراث بفرزندان او رسید و آنرا نسبت دادند به شیطان یا اهریمن که در دلهای نوع بشر جا گرفته و تنها بعبادت و ریاضت میتواند او را ازدل بیرون کرد چنانچه خواجه حافظ میفرماید:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید

و بعقیده پارسایان مسیحی چون شیطان ازدل در آمد، بجای او محبوب حقیقی که حضرت مسیح یا روح القدس باشد دل تیره را روشن میسازد برخی از آواره گردنها و قلندر ها همواره زنی زیبا و جوانرا همراه و همدم خود میکردند و با هم سفر مینمودند

و چونکه هر دورهبان و تارك الدنيا بودند کسی نمیتوانست بآنان ایراد بگیرد و بد گمانی شود ولی برخی اوقات اگر پای یکی خواه مرد یا زن میلغزید ترك دنیا بفساد اخلاق مبدل میگشت. در زمان اسلام متصوفه جهانگرد بیچه درویش راهمراه داشتند زیرا که ممکن نبود زنی را که همسر نمیشد با خود آواره کنند و برخی در حسن مجازی و تنی چندان غرق میشدند که حسن حقیقی از یادشان میرفت عارف شاعر معروف ابراهیم عراقی حسن پرست بود و جمال معنوی را میخواست که در جمال تنی معاینه کند. در نفعات مینویسد که معین الدین پروانه که به ابراهیم ارادت داشت روزی مبلغی زرا آورد و به نیازمندی تمام گفت که شیخ ما را هیچ خدمت نفرماید. شیخ خندید و بجای پذیرفتن زر گفت حسن قوال را بمارسان و حسن جوانی بود زیبا و در حسن دلپذیر پس از غوغای عاشقان و رفع مزاحمت ایشان او را آوردند و شیخ از او استقبال کرد در بر گرفت و شربت خواست و وی را با یاران شربت خود داد. پس از آن به خانقاه رفتند صحبتها داشتند سماع کردند و شیخ در آنوقت غزلهای گفت. از آن جمله این شعر است :

ساز طرب عشق که داند که چه ساز است

کز زخمه آن نه فلک اندر تـك و تاز است

و با وجودیکه شیخ مرد پاکدامن شمرده میشد مولانا جلال الدین بلخی بر او انتقاد میکرد و حق با مولانا بود زیرا که میان چند تن مرد پاکباز اشخاص آلوده دامن نیز پیدا میشدند.

نوشیروان دویست و نود هزار اسیر از روم بایران آورد و بیشتر از آنها بلکه همه مسیحی بودند و از اینرو بر شمار مسیحیان ایران افزوده شد. پادشاه خوش بود که اسیر گرفته و مردم هنرپیشه را بایران آورده اما از سوی دیگر همین هنرپیشگان و اسیران مانند موش ریشه دولت زرتشتی ساسانی را بدندانهای تیز معقول و منقول پاره

میکردند و میکندند و ممکن نبود که آنها جان نثار و خدمتگزار دولت ساسانی گردند بلکه مترصد و نگران وقت بودند که از پنجه کافران خود را آزاد سازند .

پس از صبرایشوع بایستی «بطریق» برگزیده شود و فرمان پادشاه صادر گردد پادشاه ضمن فرمان فرمود که اسب های چار دولت را با سقفها که برای انتخاب بطریق گرد می آیند بدهند تا با آرام سفر بکنند. در آنوقت دوتن اسقف یکی بنام گریگوری با جرجیس را پادشاه دوست میداشت و یکی دیگر را شاه بانو شیرین میخواست و مردم به نامزد شاه بانو مایل بودند. از اینرو او برگزیده شد و بنا بر رسم بحضور خسرو پرویز رفت. پادشاه چون شخصی غیر از جرجیس دید بر آشفته و شگفتی نمود و گفت من جرجیس را میخواستم و او را در نظر داشتم. مردم عرض کردند این نیز جرجیس نام دارد و چونکه اسقفها او را برگزیده اند و منظور شاه بانو هست باید پذیرفته شود. پادشاه گر چه خاموش شد ولی انتخاب را خوش نداشت تا اینکه جرجیس بر رفتار نرم و سخنان دلپذیر تدریجا دل او را بدست آورد و او را رام و خوشنود کرد. مردم از او امیدها داشتند ولی نتوانست همچنانکه رضایت شاه را یافت مردم را نیز از خود راضی و خورسند سازد و نزدیک بود که مردم براو بشورند که در سنه ۶۱۸ از جهان درگذشت و پادشاه نیز باندازه ای در جنگ روم مشغول بود که انتخاب تازه نشد ولی ضمنا دوتن یکی بنام بابای و دیگر ابا نام بامور کلیسا رسیدگی میکردند و رئیس محسوب میشدند تا اینکه شمطاء پسر یزدین و واستر- یوشانسالار به کین پدرش با شیرویه پسر خسرو پرویز ساخت و پادشاه را غافلگیر کرده او و دیگر مخالفین را زندانی کردند و در انجام کشتند. بنابر نوشته آقای وگرم (تاریخ کلیسای آسوری) شمطاء نزد شیرویه چندی عزیز بود ولی مورد گمان او شده شیرویه فرمان داد که دست او را بریدند. در زمان عروج شمطا از شیرویه اجازه گرفته بود که شورای مسیحیان برای انتخاب بطریق تازه منعقد گردد و در آن مجلس بابای برگزیده

شد ولی اوپوزش خواست و انتخاب را نپذیرفت و چون باردیگر رای گرفتند ایشوع یهب انتخاب شد و گرچه جنگ روم و ایران از زندانی شدن خسرو پرویز عملاً یا انجام رسید ولی رسماً برقرار نگشت تا اینکه پوران خواهر شیرویه بر تخت نشست و او در سنه ۶۳۰ ایشوع یهب را بسفارت بدر باروم فرستاد و با او صلیب مقدس نیز روانه کرد اکثر از اعضای سفارت کشیش بودند چون مطران نسبس (Nisibis) و مطران اربل و کرخه و دوتن اسقف دیگر، شرایط صلح را مورخین به تفصیل ننوشته اند قیصر از سفراء عقیده دین آنها را پرسید و از پاسخی که شنید پسندید پس ازین طولی نکشید که دنیا منقلب گشت. دولت کهن سال ساسانی از میان رفت و ایران استانی از امپراطوری خلافت عرب شد. مسیحیان سفیر بدر بار خلافت فرستادند و خلیفه مسیحیان را بشرايط زیر حمایت گرفت.

۱ - اینکه جزیه بدهند توانگر هر تنی ده زوزن و بینوا باندازه دارائی تا چهار زوزن.

۲ - کلیساهای که داشتند باختیار آنان باشند ولی کلیسای نوبنا نکنند.

۳ - در عقیده آزاد باشند.

ایشوع یهب تا سنه ۶۴۴ رئیس روحانی بود پس از او مارامه (Mar Imeh) رئیس گشت ویزدگرد سیوم معاصر این دو بطریق بود. در عصر اسلام بویژه در خلافت بنی امیه بکثرت مسیحیان ایران اسلام پذیرفتند که اسقف بزرگ ایشوع یاب (Jesu Jab) سیوم ناراحت شد و به شمعون اسقف روانشهر چنین نوشت:

«کجا شدند فرزندان ای پدر. از فرزندان محروم شدی کجا شدند این همه مسیحیان مروکه بدون دیدن آزار و تحمل شکنجه یا ترس از شمشیر بمال و دارائی

دنیوی مسحورگشته مانند دیوانگان در دوزخ خیانت و بیوفائی بهلاکت جاوید افتادند و باندازه‌ای در شمار کم شدند که میتوان گفت نیستند زیرا که تنها دوتن کشیش مانند شراره‌ایکه از آتش میجهد از آتش ناپرهیزگاری نجات یافتند. دریغ از میان چندین هزار مسیحی یکی پیدا نشد که برای دین حق و در راه خدا خون اوریخته شود (وشهید گردد) کجا شدند کلیساهای کرمان و دیگر شهرهای ایران.

چنین بود انجام حسرت ناک مسیحیان که در ایران آغاز درخشان داشتند و انجام حزن انگیز و مانند مسیحیان بسرعت زرتشتیها نیز دین اسلام را پذیرفتند و هنوز زمان طولانی از انقراض خانواده ساسانی نگذشته بود که ایران مسیحی و زرتشتی، ایران اسلام گشت.

ایشوع یاب در نامه طولانی او بمسیحیان ایران نکوهش کرد که بدون علت و اجبار هزار صلیبی مسلم شدند. این نامه پراز حسرت اوسخن هر قل قیصر را بیاد میآورد زیرا که چون او از عرب شکست خورد و از شام خارج میگشت، گفت ای مکان مقدس به تو درود میفرستم و از تو جدا میشوم. طولی نکشید که از زرتشتی نمونه مشتی از خروار و از مسیحیان کمی از بسیار اکنون در ایران دیده میشوند اینها گوئی اشیاء باستانی شده اند که در موزه با احتیاط گذارده شوند. امتیازی که در این دو نمونه باستان میبایم این است که معدودی چند از زرتشتی که هنوز در ایران دیده میشوند ایران را میهن خود دانسته و صمیمانه دوست میدارند ولی مسیحی رویش بمسیحیان و خود را از ایران بیگانه میپندارد و میخواهد در حلقه بزرگ مسیحیت دنیا مستهلك گردد.

در عصر ساسانیها بازرگانان مسیحی ایران به ممالک دور سفر میکردند و هر جا میرسیدند در ضمن بازرگانی تبلیغ دین نیز میکردند و از این است که اکنون در اقصا جنوب هند و جزیره سیلان و چین مسیحیان را میبایم که نیاکانشان را مسیحیان آن عصر

تبلیغ کرده بودند. کیش مسیحی نستوری در چین از سنه ۴۳۶ تا سنه ۷۸۱ در کمال ترقی بود تا اینکه خاقان ووتسنگ (Wu Tsung) آنها را زجر و تبعید کرد و در انجام آنها بستوه آمده بمغرب هجرت کردند و بسیاری در سغد و ترکستان چین ساکن شدند. انجیل پهلوی ترجمه شد ولی اکثر از مسیحیان چه ایرانی و چه شامی ترجمه سریانی را بر پهلوی ترجیح میدادند (ویونانی را بر سریانی) چینی‌ها نوشته‌اند که «اولوپن» نام مسیحی پس از آنکه سه سال در چین بود از خاقان اجازه گرفت و در شهر چانگ - آن کلیسائی بنا کرد و در آنوقت عده مسیحیان در آنجا بیست تن میشدند که باید ایرانی و شامی باشند. در سنه ۶۳۸ خاقان فرمان صادر کرد باین عبارت :

« راهبی بنام اولوپن از کشور دور باینجا آمده و کتاب مقدس آن کیش را بدرگاه ما تقدیم کرد. در کتاب احکام آن کیش به تفصیل نوشته شده و بجز زندگی به نیکوئی و احسان و بی آزاری بحیوان و سود رساندن بهم نوع چیز دیگر نیافتیم و بنابراین فرمان میدهم که کیش او در کشور ما انتشار یابد و راهب اولوپن «در محله‌ی ننگ فانگ» کلیسائی برای پرستش بیست و یکتن از پیروان خود بنا کند.»

نخستین کلیسای مسیحی را کلیسای پارسی میخواندند و بعداً (یا به اشاره کشیشهای شامی یا برافتادن خانواده ساسان یا بعزت دیگر) در سال چهارم از شاهی خاقان تیان یاد در سنه ۷۴۵ م. نام کلیسا مبدل به «واجینگ» شد .

پس از اولوپن کشیش دیگر از ایران در سنه ۷۲۰ بچین رسید و همراه یکتن از بزرگان ایران بود که نام او را بچینی بان نامی میباشد و بنا بر نوشته آقای (چینی) این نام باید در اصل بهرام یا بهرامی باشد و او از خاقان لقب سالار راستگو یافت و خاقان باو پنجاه قطعه از یارچا بریشم عطا کرد و اجازه داد که به میهن باز گردد. پس ازین کیش

نستوری درچین انتشار یافت.

بطریقہائیکہ معاصر شاہان ساسانی بودند از این قرار میباشند :

۱- پاپا

۲- شمعون برسبعای

۳- شاه دوست

۴- به باشمن

۵- تموز

۶- قیومه

۷- اخوا

۸- یہبہالہ اول

۹- معنا

۱۰- دادایشوع

۱۱- بابویہ

۱۲- اکاسیوس

۱۳- بابای

۱۴- سیلاس

۱۵- پال

۱۶- مارابا۔ مارابا ۴۵۴۰ زرتشتی وابدزیدکہ اورایوسف نام دین مسیحی

مسیحی نمود، معاصر انوشیروان بود ودر ۵۵۲ درگذشت ودر حیرہ مدفون شد.

۱۷- یوسف

۱۸- حزقیل

۱۹- ایشوع یهب اول

۲۰- صبر ایشوع (شاهپور ایشوع)

۲۱- جرجیس (گریگوری)

۲۲ ایشوع یهب دوم. معاصر پوران دخت و از جانب او به سفارت به دریای روم رفت

۲۳- بارامه

بنابر نوشته آقای ب. حی (کتاب روابط ایران و چین) در اواخر قرن پنجم مسیحی مسیحیان نستوری از ایران به بخارا و سمرقند رفته و پیش از ظهور اسلام به چین رسیدند و چنانکه ذکر شد اولوپن (Olopin) نام ایرانی درسنه ۲۳۵ اوایل شاهی یزدگرد سیوم در چین تبلیغ کیش مسیحی نمود .

ایرانیان در کار تبلیغ استعداد مخصوص از خود نشان داده اند. در زمان پارتیائی (اشکانی) مبلغین بودائی ایرانی به چین سفر کردند و همچنین مبلغین مسیحی ایرانی و شاهی باقصاد و چین بلکه تا ژاپون سفر کردند. کتیبه ای در شهر هسی ان فو (Hsi an fu) در چین مورخ ۷۳۷/ ۶۳۶ میلادی وجود دارد و این کتیبه را درسنه ۷۸۱ کشیشی بنام ایزد بوزی یایس بوزید از اهالی بلخ بر پا کرده بزبان چینی نوشته شده و چند سطر از زبان شاهی نیز دارد و عقیده مسیحیان را بیان کرده و نیز نام بطریق آن عصر که یوحنا یشنا (John Jashna) میباشد در نوشته های شاهی ژاپون سنه ۷۹۷ نام یکتن مسیحی ایرانی دیده میشود که بآن کشور در سنه ۷۳۶ سفر کرد و بحضور امپراتور رسیده بود چنانکه اشاره شد کیش مسیحی در چین از سنه ۶۳۶ تا سنه ۷۸۱ در کمال ترقی بود و آنچه در شاهنامه از دین مسیحی ذکر شده معلوم میشود که اطلاعات فردوسی سطحی بوده، چنانچه میفرماید :

(بزبان خسراد برزین)

همان گفتگوی شما نیست راست
وگر برزند کف برخسار تو
که پیراهنت گر ستاند کسی
میاور تو خشم و مکن روی زرد
بکمتر خورش بس کن از خوردنی
مزن همچنان تا بماندت نام
بدین سربدی را به بد نشمرید
که ایوانها تان بکیوان رسید
ابا گنجتان نیز چندین سپاه
همه چشمه گردد بیابان ز خون
یکی بینوا مرد درویش بود
جز از ترف و شیرئی نبودی خورش
چو آورد مرد جهودش بمشت
همان کشته را نیز بردار کرد
پدر دیر او بود و مادر کنشت
تو گوئی که فرزند یزدان بد او
بخندد برین بر خردمند مرد
که هست او ز فرزند وزن بینیا ز

و خسرو پرویز در پاسخ نامه قیصر گفته :

دگرکت زد ار مسیحا سخن
هر آن دین که باشد بخوبی پای

بدین بر روان مسیحا گواست
شود تیره از زخم دیدار تو
میاوز با او بتندی بسی
بخوابان تو چشم و مگو ایچ سرد
مجوی ار نباشدت گستردنی
خردمند را نام بهتر ز کام
بی آزار ازین تیرگی بگذرید
شماری که شد گنجتان را کلید
زره های رومی و عودی کلاه
مسیحا نبود اندرون رهنمون
که نانش زرنج تن خویش بود
فزونیش روغن بدی پرورش
چو بی یار و بیچاره دیدش بکشت
بدان دار دینی و را خوار کرد
نگهبان و جوینده خوب و زشت
بدان دار برگشته خندان بد او
تو گر باهشی گرد یزدان مگرد
بنزدیک او آشکارست راز

بیاد آمد از روزگار کهن
برین دین باشد خرد رهنمای

کسی را که خوانی همی سوگوار	که کردند پیغمبری را بدار
که کوید که فرزند یزدان بداوی	بدان دار برگشته خندان بداوی
چو فرزند بد رفت سوی پدر	تواندوه آن چوب سوده مخور
ز قیصر چه بیهوده آید سخن	بخندد بر آن نامه مرد کهن
همان دار عیسی نیزید رنج	که آنرا شهی بر نهاده بکنج
از ایران چه چوبی فرستم بروم	بخندند بر ما همه مرز و بوم

این است مختصر از کیش مسیحی که در ایران انتشار یافت و اگر ایرانی مسلمان نمیشد ممکن بود که ایران یکی از ممالک مسیحی شمرده شود. بایران نامه جلد سیوم (دوره اشکانیان) نیز رجوع شود. نوشته دینی مسیحیان از این قرار میباشد:

۱- انجیل متی در ۲۸ باب (۹) رساله پولس رسول به غلاطیان ۶ باب (۱۷) رساله پولس رسول به تیطوس ۳ (۲۵) رساله سیوم یوحنا رسول ۱ .

۲- انجیل مرقس در ۱۶ باب (۱۰) رساله پولس رسول به افسسیان ۶ باب (۱۸) رساله پولس رسول به فلیمون ۱ (۲۶) رساله یهودا .

۳- انجیل لوقا در ۲۴ باب (۱۱) رساله پولس رسول به فلپیان ۴ باب (۱۹) رساله

به عبرانیان ۳ (۲۷) مکاشفه یوحنا رسول $\frac{۲۲}{۲۶۰}$

۴- انجیل یوحنا در $\frac{۲۱}{۸۹}$ باب (۱۲) رساله پولس رسول به کولیان $\frac{۴}{۱۸۴}$ باب (۲۰)

رساله یعقوب ۵ .

۵- اعمال رسولان ۲۸ باب (۱۳) رساله اول پولس رسول به تسالونکیان ۵ باب (۲۱)

رساله اول پطرس رسول ۵ .

۶- رساله پولس برومیان ۱۶ باب (۱۴) رساله دوم به تسالونکیان ۳ باب (۲۲) رساله دوم پطرس ۳ .

۷- رساله اول پولس به قرنتیان ۱۶ باب (۱۵) رساله اول پولس به تیموتاوس ۶ باب (۲۳) رساله اول یوحنا رسول ۵ .

۸- رساله دوم پولس $\frac{13}{162}$ باب (۱۶) رساله دوم پولس به تیموتاوس $\frac{4}{200}$ (۲۴) رساله

دوم یوحنا رسول $\frac{1}{236}$

کیش مانی

شمعه‌ای از افکار مانی در ایران نامه جلد سیوم ذکر شد و چونکه او در عصر ساسانیان میزیست باقی مانده از اندیشه و کیش او در اینجا بیان میشود .

فساد عقیده یا ترك دين زرتشتی از زرتشتیان در آغازشاهی ساسانیان گناه بسیار بزرگ شمرده میشد و مرتد را میکشتند و البته برای انتشار کیش زرتشتی اردشیر بابکان و پسر او شاهپور کوشیدند و قوانین سخت برای نگهداری آن گذاشتند ولی جانشینان آنها بعد از سزای ارتداد تخفیف دادند. تنسردر نامه‌اش مینویسد که پادشاه عصر او فرمان نوشت که از دین برگشته را یکسال در زندان بگذارند و موبد از حقانیت و راستی کیش زرتشتی او را آگاه سازد و رهنمائی کند و اگر براه راست گرائید او را آزاد کنند و اگر در فساد عقیده اصرار ورزید سزای سخت بدهند. در تجارب الامم مسکویه بزبان نوشیروان چنین مینویسد :

« که مؤبد موبدان را فرمودم نامهای مردمیکه در پایتخت یا در دیگر شهرهای ایران میباشند و از بزرگان شمرده میشوند و از کیش زرتشتی منحرف شده پیرو کیش دیگر شده‌اند و پنهانی مردم را بدین خود میخوانند و سبب فتنه و فساد میکردند و

آنچه بنا بر کیش ما رواهست ناروا و آنچه نارواست روا می‌پندارند فهرست نموده برای ما بیاورد پس از آن فرمودم که با چنین اشخاص موبدان بحث کنند و رهنمائی نمایند تا دوباره بکیش ما بگردند.»

در آغاز شاهی ساسانیان کسی نمیتوانست بر دین زرتشتی انتقاد کند ولی در اواخر عصر آن خانواده انتقاد میکردند اشخاص فاسد العقیده در سه گروه بودند باین ترتیب.

۱ - اوکه باطن خود را ظاهر نمیکرد و به تقیه مردم را فریب میداد.

۲ - اوکه از مبلغین کیش دیگر فریب خورده بود.

۳ - اوکه در افکار خود سر و خود رأی بود و بر پیشینیان و موبدان انتقاد میکرد و

بر آموزش زرتشتی خورده گیری مینمود و فکر نمیکرد که خطای بزرگان گرفتن خطاست بگفته موبدان شخص فاسد العقیده کسی است که در دل او اهریمن جا گرفته و در

زندگی تن او پلید شده است به دینان همچنانکه از جسد مرده دوری میکنند باید از اشخاص فاسد العقیده نیز پرهیز کنند. فاسد العقیده در دنیا بدبخت و در زیست آینده

بدبخت تر خواهد شد و روان او جاوید در آزار خواهد ماند. از جمله اشخاص فاسد العقیده

که در کتب پهلوی میابیم و از او نکوهش شده گرگی نام شخصی بود که او را مرد پر آژ گفته اند

و دیگر مانی ولادت او در عصر اشکانیان شد و بنا بر نوشته خود او در سنه ۵۳۶ بابلی یا

۳۵ مارس سنه ۲۲۸ میلادی یا در اپریل سنه ۲۲۹ نبوت خویش را آشکار کرد. در سنه

۲۴۰/۴۱ به هندوستان رفت و در ۱۴ فبروری سنه ۲۷۴/۷۶ از جهان درگذشت بنا بر نامه

کفالایا (Kaphalaia) که منسوب بخودمانی است او در اواخر ایام اردشیر به انتشار فکر

خود به هندوستان رفت و در آنجا بود تا اردشیر رحلت کرد و با اجازه شاهپور با کشتی بایران

بازگشت و در جائی خوزستان بحضور پادشاه باریافت و با احترام پذیرفته شد در ایران نبوت

او پیشرفت خوبی کرد مردم افکار او را پسندیدند ولی موبدانی که تازه روی کار آمده بودند

فراحت شدند و سخت کوشیدند که او را تباہ سازند و در انجام کسامیاب گشتند میگویند مانی از کودکی با هوش بود و استعداد مخصوص در فرا گرفتن علم داشت. آغاز تبلیغ او در زمان اردشیر و شهرت او در عصر شاهپور شد موبدان سخت ایستادگی کردند و پادشاه را بر علیه او برانگیختند تا اینکه در سنه ۲۷۶/۷۷ او را بدار آویختند و پس از آن بهر که گمان مانویت میکردند یا بزدان میکردند یا میکشند از اینرو بسیاری از مانویان بکشورهای شرق و غرب پناهنده شدند. در شرق به کیش بودائی روبرو گشتند و در غرب مسیحیان را سخت مخالف خود یافتند نویسندگان پهلوی مانی را درج (دروغ) و به آغاز ناهیده اند و پیروان او را مردم سبکسرو و سیسه کار و فریبنده گفته اند بر عکس آموزش زرتشت مانی ریاضت و رهبانیت و تجر در استوده است اساس اندیشه او از یکسویه زرتشت و از سوی دیگر بگروه گناستیک عصر او میپیوندد زرتشت در سنای ۴۵ فرموده است .

«از ازل دو گوهر فعال میباشند یکی بنام سپنتا و دیگر بنام انگره و این دو کاملاً در همه خصوصیات و صفات از هم ممتاز هستند و این گفته ظاهراً مینماید که جهان تن و آنچه در آن است بر دو گونه تمایل و احساس صورت گرفته و از اینرو اشیاء تنی بدو صورت پدید میشوند. یکی پیوستگی و دیگر گسیختگی یکی زیست و دیگر مرگ یکی روشنائی و دیگر تاریکی یکی شادی و دیگر رنج یکی آرام و دیگر درد یکی دانش دیگر جهل و غیره و غیره و چیزی نیست که از این دو خصوصیت آزاد باشد حتی در مقابل وجود باید اندیشه عدم را نیز کرد در همه اشیاء جاندار یا بیجان یا تکامل است یا نقص آموزش یار است را فریب و آموزش است را رهنمائی گویند خرد یا عقل چون درست کار کرد یا رشا طر و چون درست کار نکرد بار خاطر میگردد پس از زرتشت در ایران مذاهب دیگر پدید شدند و زمان سلوکیه و اشکانی فلسفه یونان در سراسر ایران مطلوب شد و البته افکار زرتشتی را برخی انتقاد کردند یا فهمیدند و در پاسخ و توضیح آن دانشمندان

زرتشتی ناچار شدند که بدلائیل فلسفه توضیح دهند و باین ترتیب علم کلام زرتشتی صورت گرفت و اوستا تفسیر و تاویل گشت. از جمله تأویل مانی است و چونکه او در نفوذ کناستیکها بود و از کیش مسیحی و بودائی و فلسفه یونان ارسطو نیرو و صورت و در فلسفه سانکیهای هند پرورش و پراکرتی میباشند یکی را دانش محض یا نور مجرد و دیگری را نادانی محض یا تاریکی نامید. یا یکی هستی تمام و دیگری نیستی است و این دو حقیقت مستقل از یکدیگری آغاز و بی انجام میباشند و بر آنها حقیقتی دیگر برتری ندارد. یکی از آنها را دریای یکرانه نور فرض کرده که از همه آلودگیها پاک و مجرد و لطیف است و دیگر عدم و ماده هست صفت بارز نور و آتش و صفت طبیعی ماده یا تاریکی است و کناره های این دو بهم نزدیک ولی کاملاً از هم جدا و هیچ گونه شباهت بهمدیگر ندارند. مانی فرض میکند که تاریکی سیلاب مانند بدریای هستی یا نور در آمد و چونکه غیر جنس بود در دریای نور اضطرابی پدید شد و آنرا پس راند ولی در پس راندن اندکی از نور در تاریکی آمیخته گردید و از آن آمیزش صورت جدید پیدا گشت که آنرا ما جهان تن مینامیم یعنی بعقیده مانی سه جهان میباشند. یکی هستی محض که دریای نور است و دیگر نیستی محض که ماده یا تاریکی است و هر دو جاوید میباشند و سیوم که آغاز داشت و انجام نیز باید داشته باشد نیستی هستی نما یا آمیزش تاریکی بنور است جنبش یا عمل نیستی هستی نما بر دو گونه هست یکی زندانی نگه داشتن نور در خود و دیگر کوشش نور با آزادی از آن زندان و این دو جنبش بصورت بدی و خوبی نیز گفته میشود مانی میگوید که افراد نوع بشر در این کوشش یار و یاور نور گردند نور بی نیاز ولی تاریکی نیازمند است و نیاز او بصورت گوناگون که خواهشها باشند پدید میگردد. نام دیگر فقر است و از اینرو تاریکی یا اهریمن نوع بشر را بفقر و احتیاج میکشد ولی نور که بی نیاز است به بی نیازی رهنما میگردد پس خواهشهای دنیوی که بر اساس نیازمندی میباشند

از نور نیستند و زندگی دنیوی اهریمنی است و از اینرو مانی پیروانش را با نژاد و اقناعت و بی آزاری و دوری از لذات دنیوی رهبری میکند. اخلاق او مانند مسیحیان مانی میباشد و با آموزش زرتشت موافقت نمیکند زیرا بنا بر آموزش زرتشت زندگی دنیوی بخش ایزدی است و بشر باید این بخشش را بسپاس پذیرد و نگهدارد و از آن بهره‌مند گردد و خواهشها را نکشد بلکه آنها را از آلودگی پاک سازد و همچنان که این امانت ایزدی را پاک یافت پاک پس دهد و از اینرو از او رهبانیت را مذموم میدانند کیش مانی رستاخیز ندارد ولی اساس کیش زرتشتی بر عقیده رستاخیز است. در فضایل اخلاق زرتشتی فعالیت و در فضایل اخلاق مانی تسلیم و آرام و بی جنبشی است. زرتشت فرمود خوش بخورید و خوش بپوشید و صاحب زن و فرزند گردید ولی با آنچه ناقص و بد است مقاومت بکنید و از خود دور سازید و مانی گفته خوشی زندگی مادی بلکه خواهش خواهشها یعنی خوشیهای زندگی اهریمنی است از اینرو تا میتوانید از آنها پرهیز کنید و دور شوید. شادی دنیا بی حقیقت و همسر گرفتن و پدر و مادر فرزندان شدن کمکی بکار اهریمن یعنی افزودن جهان تن است زرتشت میفرماید روان چون به تن پیوست بوسیله تن فعالیت اهریمن را بر می‌اندازد و تباہ میسازد بردار نده و بر نده روان است چون اسب که سوارش را بر میدارد و بجای که اراده کرد میرساند پس زندگی تنی اهریمنی نیست و باین مرکب بشر با آفریدگارش پیمان مینمید که با اهریمن مبارزه و با هورمزد خدمت کند بر تن فرمان دهد ولی فرمان او نبرد او را مخدوم گردد نه خادم. باین ترتیب آموزش زرتشت غیر از آن است که مانی گفته. مانی روزه و امساك را يك وسیله برای آزادی نور مینداخت و از اینرو سالی سه‌ماه در سال بروزه گرفتن باید گذرانید ولی زرتشت فرمود که گرسنگی چاره اهریمن را نمیکند دوری از بدی بشکم تعلق ندارد بلکه بدل دارد مانی فقر و زهد را ستوده شخص نيك خوراك روزانه و جامه یکسال را فراهم کند کافی است چو فردا شود فکر فردا کند ولی بنا بر آموزش زرتشت بینوا برای جامعه باری است نه یار باید هر فردی از جامعه دارنده گردد

تا بردیگران بار نگردد و توانگری بداشتن پول محدود نمیشود بلکه توانگری در علم و تندرستی و درهمه چیز هست و هر که بیشتر توانگر است بکمتر از خود یار و یاور بشود توانائی و توانگری وسیله‌ای برای برانداختن اهریمن است بشرطیکه از آرزو خود خواهی منز و پاک باشد و مقصود از داشتن آن شکست کار اهریمن باشد و دارائی روانی که اخلاق ستوده و اورمزدی را باید بردارائی دنیوی برتری داد. او که توانگراست و دارائی خود را بکار نیک بمصرف میرساند، اورا سروش یاری میکند بنا بر آموزش زرتشت توانگر با افراد جامعه میتواند سود برساند و از بینواکاری ساخته نمیشود. (رجوع شود به حکایت درویش و توانگر در گلستان)

بنا بر نوشته سریانیها از عفرتی نرو عفرتی ماده بنام اشقلون و نر مائیل فرزندی بنام کهمرد (گیومرد) و دختری بنام مرویانك ولادت یافتند و آنها آدم و حوا یا پدر و بزرگ نوع بشر میباشند در کهمرد ذراتی از نور که دیوان ربوده بودند محفوظ بود و از جانب عالم نور عیسی (خرید شهر) یا عالم عقل برگزیده شد که بهره نوریرا که در کهمرد زندانی شده آزاد سازد و آدم (کهمرد) را از عالم بیهستی و غفلت بیدار کرده حقیقت را باو بگوید و این عیسی در حقیقت نیروئی هست که از درجه دوم عالم نور آمده و همه اشیاء را بالیدگی میدهد و بکمال خلقت او میرساند و همواره در کار است و درهمه اشیاء پیوسته پدید و ناپدید میگردد.

مانی و شاگردان او بزبان ایرانی و سریانی افکار خود را نوشته‌اند از جمله نوشته های مانی شاهپورگان است که بنام شاهپور اول نوشته و بزبان پهلوی ساسانی است و از ایزدانیکه نام برده و داستانهاییکه ذکر کرده ایرانی میباشند مانویها بسیاری از اندیشه های خود را بزرشت نسبت میدادند ولی نام فرشتگان را از شامیها گرفته‌اند چون گبرئیل (جبرئیل) و رفائیل و میکائیل و سرائیل و غیره و غیره، یعقوب را گفته‌اند که نریمان یا گرشاسپ است از تثلیث‌های مانی نخستین به تثلیث مسیحی که پدر و پسر و

روح القدس میباشند شبیه است والبته مسیح مانی مسیحی نیست که از نژاد یهود باشد بلکه وجودیست ایزدی و نورانی یا نیروئی هست که در عالم بشر بنام عقل و در سایر اشیاء بعنوانین دیگر خوانده میشود نوشته‌ای از مانویها بزبان چینی یا ختائی یافته‌اند مبلغین مانوی مانند مسیحیان بکشورهای دور سفر میکردند از جمله پاپس نام شخصی مبلغ را بمصر فرستاده بودند .

ظهور مانی یا تجدید کیش مزدیسنی در زمان اردشیر بابکان و پسرش شاهپور توأم شدند موبدان مزدیسنی را پادشاه با همه توانائیش حمایت میکرد و مانویان چنان یا و روحامی نداشتند و با وجود این افکارشان پیشرفت کرده و بنابر نوشته فهرست فیروز برادر شاهپور که برخراسان فرمانده بود مانی را بحضور پادشاه بر دو برادر او بنام مهر کیش مانی را پذیرفت. برخی دیگر از شهزادگان نیز مانوی شدند. مانند مسیح مانی نیز حواری داشت و پزشکی میکرد چون موبدان زرتشتی بر او سخت گرفتند بمیل خود یا بفرمان پادشاه از ایران خارج گشت و پس از مسافرت به کشورهای همسایه در زمان بهرام اول بامیدی بایران پس آمد ولی موبدان او را آسوده نگذاشتند و مجلس مباحثه منعقد کردند که او را بزند و بکشند، بروایتی او در زندان در گذشت و بروایت دیگر برادر کشیده شد و پوست او را زنده یا پس از مرگ در آورده در آن کاه پر کردند. فردوسی میفرماید .

چو آشوب گیتی سراسر بدوست	بباید کشیدن سراپاش پوست
همه چرمش آکنده باید بکاه	بدان تا نجوید کس این پایگاه
بیاویختن از در شارسان	دگر پیش دیوار بیمارستان
بکردند چونانکه فرمود شاه	بیاویختندش بدان جایگاه

محاکمه مانی پس از مراجعت او از ترکستان چین بوده و او چینی شهرت یافته و

پس از او پیروانش ترکستان چین را پناهگاه خود ساخته بودند. بنابراین فردوسی مانی از پاسخ دادن بموبدان درمانده؛

فرو ماند مانی میان سخن ز گفتار موبد ز دین کهن
ومؤبد تند شده ،

بدو گفت کای مرد صورت پرست بیزدان چرا آختی چیره دست
کسی کاو بلند آسمان آفرید بدو در مکان و زمان آفرید
کجا نور و ظلمت بدو اندر دست زهر گوهری گوهرش برتر است
و البته دو بیت فوق باندازمای که بعقیده اسلام نزدیکترست بکیش زرتشتی
نیست و اما ایات زیر مطابق بعقیده زرتشتیهاست :

اگر اهرمن جفت یزدان بدی شب تیره چون روزرخشان بدی
همه ساله بودی و شب و روز راست بگردش فرونی نبودی نه کاست
موبد ایرادهای دیگر نیز گرفت :

سخنها جز این نیز بسیار گفت که با دانش و مردمی بود جفت
محاكمه درگند شاهپور یا جائی نزدیک بآن شهر شده بود. بنابراین بیرونی موبدان
بشاه بهرام شکایت کردند که مانی میخواهد کیش زرتشت را براندازد و فساد پیدا کند از
اینرو باید پیش دستی کرده پیش از آنکه فتنه شدت بگیرد او را تباه سازیم. مانی دستگیر
شد و بنابر نوشته مانویان او را بزندان کردند و در آنجا بسبب شکنجه و آزاری که باورسید
پس از بیست و شش روز در ماه شهریور درگذشت و ممکن است پس از مردن پوست او
برکنده اند یا اصلاً حکایت پوست کندن افسانه باشد .

در عصر قیصر پرویوس (۲۸۲/۲۷۶) آموزش مانی در آسیای کوچک انتشار یافت
کم کم پیروان او زیاد شدند و مانند کیش مهرپرست در اروپا درآمد و با افکار و عقاید

کم کم پیروان از زیاد شدند و مانند کیش مهرپرستها در اروپا بر ننگ اروپا در آمد و با افکار و عقاید مسیحیان آمیخته شد و نسبتاً در شام بصورت اصلی ماند سنت آگستن پارسای مسیحی پس از آنکه کیش مانی را پذیرفت و نه سال پیرو آن بود بار دیگر مسیحی گشت. کتاب کفالا یا که بهره بزرگ آن بزبان قبطی است و ممکن است که اصل آن بزبان یونانی باشد که پس از مرگ مانی انتشار یافته و آموزش او را دارد و نامه های دیگر از مانی میباشند که به پیروان و شاگردان خود نوشته که در تیسفون و بابل و خوزستان و دیگر شهرهای ایران بودند و در پاپیروس های مصر برخی از آنها به قبطی ترجمه شده اند و نیز اوراقی هستند که در تورفان (ترکستان چین) یافته اند، کمک بزرگی به آگاهی از افکار مانی شده اند برخی از این اوراق نیمه پاره مصور و مذهب میباشند و بزبان سغدی و پهلوی و ترکی نوشته شده اند. معلوم میشود که موسیقی و سورت نگاری و شعر میان مانویها مرغوب بود. اشعار به سبک آن عصر سیلابی گفته شده اند مانی چه در نثر و چه شعر سبک تازه ایجاد کرده بود و در زبان نیز اصلاحات نمود و بجای اینکه بحروف پهلوی بنویسد بالفبای سریانی مینوشت و عبارت او الفاظ هز وارش ندارد. الفبائی نیز از خود ایجاد کرد که در سغد و ترکستان چین و خراسان مروج شد.

پس از رحلت مانی بنا بر وصیت اوسیس یا سیسین نام رئیس مانویان گشت و بابل را مرکز قرارداد و چون او نیز بدار کشیده شد. اننا یوس (Innaios) نام شخصی بریاست برگزیده شد و با وجود مقاومت موبدان کیش مانی چه در غرب و چه در ایران پیشرفت کرد و چونکه دولت روم و ایران مخالف بودند مانویها بشرق که سغد و چین باشد هجرت کردند و بنا بر نوشته برخی از مورخین در عصر نرسی و هرمزد دوم زجر و آزار بر مانویان سخت تر شد و بسیاری از آنها کشته شدند. از بزرگان عراق عمرو بن عدی امیر حیره بآنها همراهی کرد و بسبب نبودن ارتباط یا علل دیگر مانویهای شرق از خود

بزرگی انتخاب کردند و اواز رئیس غرب مستقل شد و چونکه بزبان سریانی نا آشنا بود نوشته‌های مانوی در مشرق بیپهلوی ساسانی ترجمه شدند و بعداً بزبان پهلوی شمالی سرودها و نامه‌ها انتشار یافتند از جمله کتابی بنام خواستو و نفت (Khvastu Vaneft) بزبان ترکی اویغوریست و این مانند عقیده یا اعتراف دیگر دین‌هاست. در حفريات تورفان اشعار یا سرودهایی از مانویان یافته‌اند که استاد ویلیامز جاکسن امریکائی با یادداشت‌های علمی در کتابی بنام پژوهش در کیش مانوی (Researches in manichaeism) شایع کرده‌است و برخی از آن در اینجا نقل میشود. استاد نامبرده را نگارنده در نیویورک ملاقات کرد تحقیقاتی که اواز کیش زرتشت و مان اوستا نموده است شایسته تحسین و تقدیر است و منت بزرگی بزبان شناسان بویژه زبان باستان ایران گذاشته. از خانان ترك اویغور که در میان آسیا از سنه ۷۵۰ تا سنه ۸۵۰ شاهی کرده‌اند یکی بکیش مانوی گروید و «مظهرمانی» لقب یافت و بنا برین دین مانوی از مرز چین گرفته تا اروپا انتشار یافت و کتب مانویان بزبان ترکستان چین و پهلوی ساسانی و پهلوی شمالی و سغدی و قبطی و سریانی و شاید یونانی نوشته شدند و ممکن است در شرق مانویان در نفوذ بودائی‌ها درآمدند و بودائی‌ها را نیز در نفوذ خود در آورده‌اند و در مغرب کیش مسیحی بلکه اسلام از آموزش مانوی متأثر شده‌اند. در ایران قریب بحمله اسلام ظاهراً امتیازی میان زرتشتی و مانوی به نظر بیگانه نمیرسید و از اینرو مسلمین عرب هر دورا يك کیش دانستند معروف است که مانوی و شاگردان او نقاشی را در نوشته‌های خود بکار میبردند چنانچه فردوسی میفرماید.

بیامد یکی مرد گویا ز چین که چون او مصور نه بیند زمین

و کتابی که بداشتن تصاویر شهرت یافت بنام ارتنگک یا ارشنگک و ارژنگک است که تذهیب و نقاشی و تصویر از نود درآورد رهایی مانوی و شاگردان او باشد خوش خطی نیز

نزد آنها مطلوب بود و اینها يك وسیله تبلیغ میشدند. در عصر اسلام این روش ادامه داشت و در ایران نامه‌ها بلکه قرآن مجید را مذهب و منقش میکردند و این نوع نقاشی یکی از هنرهای ایران گشت و چونکه صورت نگاری در اسلام روا نبود بجای صورت صفحه اول یا چند صفحه ابتدائی کتاب با گل و ریاحین میآراستند. بنابر کتاب فرهنگ اسلام (Islamic Civilization) از آقای خدا بخش ابراهیم سندی میگفت زندقه‌ها (مانویها) اگر کمتر به پاکیزگی و سفیدی کاغذ و سیاه بودن مرکب و خوش خطی و تربیت خطاطان بپردازند خوشوقت خواهم شد زیرا که من کاغذی پاکیزه تر از کتاب دینی مانویان و خطی زیباتر از تحریر آنها ندیده‌ام در پاسخ یکی افزود که زندقه‌ها بخوش خطی و پاکیزگی کاغذ اهمیت می‌دهند و مسیحیان بزیبائی و نقش و نگار در دینار کلیسا می‌پردازند و در خصوص نوشته‌های مانویان که در مغاره تورفان یافته‌اند استاد فن له کاک (Vonlecoq) مینویسد که نوشته آنها خوش خط و واضح است و یکی از خصوصیات رسم تحریر آنها استعمال اعجام (Punctuation) یا نشان فاصله میان دو جمله یا مفهوم بشکل دایره یا نقطه میشد که اکنون در قرآن مجید نیز می‌گذارند و آیات را از هم جدا میکنند در خوچو (Kho Tso) مغاره‌ای یافته‌اند که اندرون آن به نقشهائی آراسته شده از جمله صورت مردیست که شکل چینی دارد باریش دوشاخ و دایره یا هاله نور اطراف چهره‌اش را گرفته و نشان روحانی بودن اوست کلامی بر سر دارد که هنوز محو نشده است اینها جامه سفید پوشیده و دست بسته ایستاده‌اند و مردی که از آنان جدا گانه نقش شده گمان میرود که بزرگ روحانی آنهاست و برخی تصور کرده‌اند که او خودمانی است یا یکی از جانشینان اوست و اگر خودمانی باشد تصویر او خیالی است که پس از رحلت او ارادتمندان او نقش کرده‌اند زیرا که مانوی نه صورت و قیافه چینی باید داشته باشد و نه چنان چینی شده بود که جامه‌های چینیان را بپوشد و همچنین شاگردان متقدمین اوشامی و عراقی و ایرانی

بودند و صورت‌هایی که در نقش دیده می‌شوند همه مغول تاتاری هستند دیگر از آثار مانویان شرق دو پرچم پرستش‌گاه می‌باشند که بر روی آنها تصاویری نقش کرده‌اند. از جمله چهره بانوئی هست بنام «یسوسک» که باید از طبقه برگزیدگان باشد و مقابل او زنی زانورده و بر پرچم دیگر دو تن هستند یکی زن و دیگری مرد در خدمت یکی از برگزیدگان زانورده‌اند و نیز بر صفحه‌ای از آهن که عبادت ترکی دارد تصاویری می‌باشند که جامه سفید پوشید و کلاه بلند بر سر دارند و در دو صف نشسته و بدست قلم و کاغذ دارند در یکسو درختی است که خوشه انگور دارد و نیز تصویر سه شخص که یکی از آنها نشسته و از گردن بالاتر ندارد و از دو تن که پیش روی او نشسته‌اند یکی دست بر سینه گذاشته و مودب نشسته و دیگری عود مینوازد و دیگر ساختمان‌های ویران در تورفان می‌باشند که آثار مانوی دارند از جمله :

۱ - یارخوتو (Yar Khvoto) که پایتخت کشور ترقان بود (در عصر هان و تانگ امپراطوری چین) که نوشته معروف خواستو و نفت در آنجا یافتند.

۲ - صومعه توپوق (Topuq) در اینجا چند عدد نوشته پیدا شد.

۳ - در خرابه مرتوق (Murtuq)

۴ - صومعه‌های سنگه (Sangim)

۹ - مغاره تان هوانگ (Ton Huvang) در نوشته نشان داده که ساختمان

صومعه چگونه باید ساخته بشود. می‌گوید باید پنج بهره تقسیم گردد.

۱ - اتاقی برای کتابخانه (دینی و نقاشی) ۲ - اتاق برای روزه داران ۳ - اتاق

برای نماز ۴ - اتاقی برای آموزش و تدریس ۵ - اتاق برای بیماران.

نقش و نگار مانویان بر پارچه ابریشم یافته‌اند. مانویان جلدنامه دینی را مذهب

و منقش می‌کردند و به نقش و نگار آرایش میدادند و معروف است که این ایجاد خود

مانی بود .

نوشته‌جات مانویها مکرر مخالفین آنها سوزانده و از میان برده‌اند. از جمله در سنه ۸۴۳ و سنه ۸۶۹ چینیها آنچه از نوشته مانوی یافتند سوزاندند جا حظ مینویسد که مانویان میکوشیدند که برای نوشته دینی کاغذ سفید بسیار اعلا بیابند و با بهترین و پررنگ‌ترین مرکب سیاه رنگ ادعیه و سرود بنویسند و جامه‌ها برنگهای مختلف از آسمانی سبک رنگ و تیره و زرد و سبز و سرخ آنرا تزئین بدهند و این روش در عصر اسلام میان مسلمین ادامه پیدا کرد. مانویان خوش خط بودند و گذشته بر کاغذ بر پارچه ابریشم و طومار پوستی مینوشتند. مانویان (مانند متصوفه اسلام و رهبانان مسیحی) باطراف جهان سفر میکردند و در ضمن سیاحت تبلیغ نیز مینمودند .

تناسخ مانویان

بعقیده مانی برگزیدگان نیک پس از مرگ بعالم نور پیوست میشوند یا اینکه بگوئیم به بهشت میروند و آنانکه بدنیا آلوده شده‌اند باندازه آلودگی بزندگی دنیوی برمیگردند تا آنکه از آلودگیها پاک گردند و اثر اهریمنی و تنی از آنان کاملاً دور شود سیوم آنانکه یکپاره مادی و اهریمنی هستند بدوزخ تاریکی سرنگون میشوند.

مانویان مغرب زمین خود را دیندار و مانویان شرق دین آورمینامیدند و هر دو اموات را در جای بازمی‌گذاشتند که تدریجاً از هم متلاشی بشود و گروهی برهنه بخاک میسپردند و بزرگ روحانی را اسپسگ میخواندند .

گیتی یا جهان تن

آنچه در این خصوص از اوراق پاره و پوسیده ترقان بدست آمده بسیار مختصر است ولی به تطبیق با نوشته‌های رومی و شامی و مورخین اسلام چنان بنظر میرسد که

مانویان جهان تن را بهشت طبقه بخش کرده اند و اینها را هشت زمین نامیده اند معلوم نیست که از هشت زمین قصدشان چیزی مانند هفت اطوار یا وادی متصوفه هست یا مقصودی دیگر در نظر داشتند هر چه بوده آن مفهوم را بصورت جسم در آورده اند از هشت طبقه چهار طبقه زیرین مدور مانند سینی روی هم میباشند و طبقه پنجم در یک جانب چهار طاق كوچك دارد كه بهم پیوسته اند و در جانب دیگر يك طاق وسیع است و در طبقه ششم دایره آن در دوازده راه منقسم میشود و همه راهها يك دایره اندرونی منتهی میگردند و دایره اندرونی بیست و هشت ستون دارد و روی این ستونها طبقه هفتم گذاشته و استوار شده و آن چهار قسمت میشود و هر قسمت یا بخش سه مکان دارد كه دوزخ مینامیدند و این سه در چهار كه دوازده دوزخ میباشد، اطراف يك دایره دیواری واقع شده اند و میان دایره كه دیوار دارد يك دایره كوچكى است كه آنرا زندان مسموم خوانده اند و زمین هشتم روی طبقه هفتم واقع شده و جای بشر و دیگر جانداران است و به يك دیوار محیط شده كه باید آنرا كوه قاف متأخرین گفت و دیوار محیط چهار در دارد. یکی بنام شمال و دیگر بنام جنوب و سیوم خاور و چهارم باختر و بر هر در فرشته ای پاسبان است و باید مقام باد و آتش و آب و خاك نیز معین شده باشد و لی در اوراق نیافته اند. میان طبقه هشتم كوهی است برآمده و بلند شده و نویسنده این اوراق گویا شخصی بنام يشوع فرزند بود مانویها نامهایی مركب از نام يشوع اختیار میكردند چون يشوع و زرو يشوع یا (جان) و يشوع زن (افزار يشوع) و يشوع بام و غیره و غیره يشوع فرزند از روی فروتنی نوشته خود را چنین آغاز میکند .

ادمن يشوع پسر زنده دبير نوگ
من كه يشوع فرزند (نام دارم) دبير
اكر وگ كه كم بشت پذيريه (Parih)
نوهم و ناكرده كار
او هروكين رت زوران
پس ميگويد :

هپت اباختر پزید اودو
هفت اختر را (او كه روان زنده است) برچید
ازدهاگ آگوست اورگشت
و بر بست و دواژدها را بند كرد و زنجير نمود و
او بدخان ای اردم آسمان
آنانرا بر پست ترين آسمان بر قله آن بست و
ال آگوست او شان پدوانگ
برای اينكه (آسمان را) بگردانند چون وانگ
اپن سپين گردنيدن رای
زند (بخواند) آنرا در فرمان (دو فرشتگان)
نرومايگ
يكي نرو ديگر ماهه

پس ميگويد و نيز تاويمند (يعنی کرانه) و بلندی روشنائي او (روان زنده آن
(عناصر) را افزاشت و ساخت و راست كرد (يعنی ترتيب داد) و از باد و روشنائي و آب و
آذر كه پاروده (صاف) شدند از ابترش (به تاريكي) دو چرخ روشن (يكي) خورشيد از
آذر و روشنائي با پنج ديوار از اثير و باد و آذر و آب و روشنائي و داوراده در (كه دواژه
بروج باشند) و پنج مان (منزل) و سه گاه و پنج فرشتگان روان چين و همه اينها اندرون
ديوار آتشين مي باشند و نيز او ساخت و راست كرد چرخ (دوم) را از ايزدماه و از باد و آب
با پنج پرسب (يعنی دیوار) از پروحرين (يعنی اثير) و واد (باد) و روشنائي و آذر و آب
و چهارده در (كه چهارده روز اول ماه قمری باشند) و پنج مان و سه گاه و پنج فرشتگان
چيننده روان و همه اينها اندرون ديوار آبي هستند.

مقصود روان زندگي دو چرخ از عناصر پاك شده از تاريكي ساخت يك چرخ خورشيد
و ديگر چرخ ماه كه نور را از تاريك اهريمن بر مي كشند و دريكي از آنان پنج مان

(یعنی عناصر) و دوازده برج و دردیگری چهارده دریا منازل ابتداء ماه و سه گاه یعنی موالید ساخت و بر هر چرخ پنج فرشته مأمور کرده چرخها را بگردانند و روشنائی را از تنهای تیره برکشند و جدا سازند.

اگوستن - گردزدن گشت - زنجیر کرد اخرافت - برد - کشید - افراشت
رهی بلهجه اوستائی رته (Ratha) و به سنسکرت رته یعنی گردونه یا وسیله نقل اشیاء که از این کلمه در اوستا رایثیه (Raithya) و به سنسکرت رتیه بمفهوم از آنجائیکه رته میگذرد یا جای مرور وسایل نقل و اکنون در فارسی راه میگویند مفهوم عمومی نقلیه هست .

پس از آن مینویسد :

که او (روان زندگی) اندر پیموخت (یعنی پوشانید) ایزد مهر را به سه پیموگ (پوشیدنی) که آب و باد و آتش باروده (بالوده و صاف شده) از تاریکی باشند و آنچه تیرگی بود و از آنها جدا شد بر زمین تیره اوخت (یعنی فرونشست) و برای اینکه بر بلندیا بیافریند و از بهشت نوا این پنج کندار (غار) مرگ را بر کند و هموار ساخت و برابر به آسمانهای بالا زمین تیره را نهچید (برچید) و روی هم چهار زمین زیر را بر نهاد یکی از آنان بیوشاگن (بادسام) تباہ کننده و دوم تاوین (تیره) و سیوم آذرین و چهارم آیین بود و او دیواری کشید از زمین روشن سوی خوراسان (مشرق) و ایرگ (Erag) یعنی جنوب و خورپران (مغرب) که باز بر زمین پیبوندند .

پس او زمین پنجم ساخت و آنرا بچهار زمینهای زیرین برنشاند و مانبد (Manbed) را بر آن فرمان ده کرد و بر آن زمین يك دیوار اندرونی سراسر بسوی خوراسان (مشرق) و ایرگ (Erag) یعنی جنوب و خورنوار (مغرب) ساخت و در همان سه کشور (یاسه جهت) سه ستون و پنج طاق (تاگ) ساخت و طاق نخستین را درسردیوار

که (درجهت) خورپران است تاستون خورپران کشید و ساق دوم را از ستون خورپران بستون ایرگ و طاق سیوم را از ستون ایرگ بستون خوراسان و چهارم را از ستون خوراسان گرفته تا خورپران کشید و او (و اینها در یک جانب و جانب دیگر) که ستون پنجم و ستون بزرگ است، از خوراسان گرفته تا خورپران کشید و او یک زمین دیگر بزرگ و استوار که زمین ششم باشد ساخت و در آن دوازده درکه بدوازده در (برج) آسمان برابر میشوند نهاد و پیرامون آن زمین چهار پرسپ یعنی دیوار و سه پارگن (کنده) درست کرد و در پارگنی که زیر دو پارگن دیگر است اودیوان را بهم بر بست و زیرین ترین آسمان را بر سر و دست ما بند (Manbed) نهاد تا آسمان را گرداگرد خود به نظم گذارد و چهار بار هفت ستون را اندرون ایستاند و زمین بزرگ تر را روی آن ستونها و طاقها بر نشاند و دو دیوار فراخ را بردوش ایزد ما بند (Manbed) بر نهاد و آنچه او بنظم نگه داشته سوی خوراسان را ایرگ و خورپران بیرون ترین دیوار و سوی ایرگ (Abrag) یعنی شمال زمین روشن است یعنی شمال زمین روشن است و بر این زمین بزرگ و مهمن (که زمین ششم باشد) گذشته بر پارگینان (کنده ها) او دوزمین دیگر بهم پیوست یعنی زمین هفتم و هشتم) و در زمین هفتم دری برای باد و آب و آتش و پیرامون آن زمین او یک دیوار با چهار در ساخت و اندرون چهار کشور (جهات) او چهار فرشته ایستاد (نگهداشت) از زیرین ترین آسمان که برابر و مانند به آسمانهای برین میباشد نگهبانی کنند و برای اینکه پلیدی اهریمنی را از چهار کشور بر و بد دوازده دوزخ بنا نهاد که هر سه دوزخ در یک پایگاه و از هم جدا باشند و پیرامون این زمین بزره محفوظ نمود و میان آن یک اهریور (محوطه) ساخت و در میان اهریور برای در گرفتن توده زهر اهریمنی زندان انا نمود و بر زمین هشتم در میان کوه بلند ساخت.

روشن چین پرستک پنز - پنج فرشتگان چینندگان یا جدا کنندگان روشنائی

از تیرگی مادی اهریمنی اندر پیموخت او اندر پوشانید .

اج هم پارایشن از هم پیراسته - جدا شده .

پیموگ سه - سه جدا شده .

ارخست - غرق کرد .

رازورزگ وهشت نوگ - رازبزرگ بهشت نو .

پنزکندارمرگ - پنج کنده مرگ .

هنگند - بهم کند - همگین کرد - یکسان کرد .

اهراپت - نیراپت - بررفت - بالابرد و فرو آمد فرو آورد .

پرسپ - دیوار تاک - تاق - طاق .

ابرپریمک - برپشت یا بردوش .

پرسپ بیدوم - بیرونترین دیوار .

انی دوزمیک گومیختک - دیگر دوزمین بهم آمیخته .

ونیارد - آراست - ساخت .

پرستک چهار که اردم آسمان دارند - فرشتگان چهار که نخستین آسمان دا

برداشته اند .

ابگوهاک - کثافت .

چهارکشورتار - چهار جهات تیر .

آهر بوراو (Ahrevar ev) - جای ابتلاء ورنج .

مزن - توده انباشته بهم بسته . ازدهاک مزنان - ازدهای جسم .

زهریمک - زهرین

کهی دودی ابردم زمیک - وریکریروی زمین . دم یررو - سطح .

و نیز از نوشته‌هایی که در ترقان پیدا شده و بشعر سیلابی است مختصر آن چنین میشود .

دیوان هوش گیران بیماری گریو (جان) خویشتن آشوب بر پا کردند و او (اهریمن) از چرک و ریم دیوان این نسا (تن) را ساخت و اندرون آن خود را جاداد پس از آن اواز پنج امهر اسپندان (عناصر) خدای خرمزته که زین (افزار) جنگ ارنودند گیان (نور) خوب را بر کشید و اندر نسا (تن) فرو بست و آن گیان را مانند کور و کرویپوش ساخت چنانکه او بن (حقیقت خود را ندانست و ناف (پیوستگی) خویش را از جهان روشنائی فراموش کرد .

اهریمن گیان (نور) خوب را چون بزندان نسا (تن) فرو بست او خاموش و گنگ در زندان تن بماند و آنجا بودند دیوان آزاد دهنده و همه گون پری . اهریمن گیان (نور) را در نسا (تن) بست و بر او بخندید و او را زشت و دروند کرد ولی او رمزد خدای بخشنده بر او بخشایس آورد و در تنهای مردم او اخستاناد (فرو فرستاد) و آنها را از آز و دروند بشت و روان را است (وجودی) کرد که چشمگاه (بصیرت) داشت و باو آشکار کرد و همه چیزها بنمود که چه بود و چه داد (خواهد شد) و بشتاب او را آگاه کرد که این زندگی تنی او رمزدی نیست و روان را او رمزد چنان نه بسته و برای گیان (روان) زیر سان و نیو بختان رستاخیز خواهد شد و او دانش او رمزد نیو خدا را باور کرد (یامان آورد) و هروسپ (همه) اندرز و فرمان و مهر خواستی (مهر و یگانگی) را بیجا بکی مانند گرد (قهرمان) کرد کار (کار کننده) پذیرنده و فرمان و مهر خواستی (مهر و یگانگی) را بیجا بکی مانند گرد (قهرمان) کرد کار (کار کننده) پذیرنده گردید و پلیدی مرگ از او فراموخت (دور شد) و اوزا یدان (جاویدان) بختک (آزاد گردید و بر افرافته (برافراشته) شد و بیبشت آن شهر فرخان .

و نیز قطعه‌ای هست که در سنه ۱۹۰۸ کراتکوف که قونسل روس در ارمنی (Urumchi) بیافته و این قطعه بسیار مختصر است.

هربتگان (آموزگاران) روشنان برای این کشته شدند و اتروانان برای این موبند (گریه کنند) همه شهران (کشوران) را اوازهم گسیخته دارد (تابه آسانی بر مردم آنجا فرمانروائی کند) و بخور و ماه تنها خود اسپرد (بدرخشد)

آنجاست زین (افزار) رزم نیزه اورمزد خدای که دشمن را خست و ازین برکند هروسپ (همه) ما و گراد (بیدار بوده) خواهیم ایستاد (منتظر شد) برای زمانیکه روز پاداش و پیروزی ما را رهائی بخشد زیرا که اوتهم (توانا) است.

این چند قطعه از نوشته علامه ولیمز جاکسن (از کتاب Researches in Manichaeism) نقل شده، برای تفصیل خواننده بآن کتاب رجوع کند.

در نامه شکند گمانیک و چار که پهلوی است و در اواخر قرن نهم میلادی یک تن زرتشتی بنام مرتان فرخ پور اورمزد دات نوشته و در ثبوت نظریه دو گوهر دیرین که اسپنتا و انکرا باشند و بررد عقیده دیگر کیشها مطالبی نوشته، از جمله بعقیده مانویان اشاره نموده و این کتاب از زبان پهلوی به پازند و سنسکرت در بهر نیمه آخر قرن دوازدهم فریوسنگک نام موبد زرتشتی کرد. او یعنی نویسنده شکند گمانیک و چار میگوید:

اکنون پرستندگان مزد ابد اند سخنان مانی در باره اکرانه (نام محدود) بودن بن گوهران و میانی که آمیزش آنان است و فرجام وجدائی روشنائی از تیرگی که جدائی آنان بگفته او بیشتر به ناجدائی مانا تراست،

او میگوید که این گیتی تن کرد اهریمن است و آنچه تن کرد است از دهش اهریمنی است. اینکه آسمان از پوست و زمین از گوشت و کوه از استخوان و ارواره (گیاه) از موی دیو کندک میباشند و باران سسور (نطفه) دیوانیکه به سپهر بسته شده اند میبارد و مردم

دیوان دوبا و چارپایان دیوان چارپا میباشند و دیو کندیك سپهدار لشکر اهریمن است که در نخستین رزم روشنائی ایزدمزد را بناخن ربود و فرو برد ولی در رزم دوم دیو کندیك را با بسیاری از دیوان دیگر بگرفتند و برخی از آنانرا بسپهر بستند و دیو کندیك را کشتند و از تن او این آفرینش بزرگ را ساختند و خورشید و ماه بیرون از بن آسمان بر برترین جا گمارده شدند تا اندك اندك روشنائی را برگشند و آنچه دیوان فرو برده اند در آورند و پالوده (رها) سازند. پس اهریمن دانست که رود به کشتن خورشید و ماه و روشنائی (روانی) از تیرگی (تن) پالوده شده جدا خواهد گردید و برای اینکه نگذارند رود روشنائی از تار جدا شود این جهان کوچک را بساخت که از مردم و گوسپندان و دیگر جانداران بجهان بزرگ هم مانند است و باین ترتیب جان ما و روشنائی را اندر تن زندانی کرد تا که آنچه روشنائی بوسیله خورشید و ماه کشیده و رها شود باز بآمیزش زادن بکیتی تار باز گردد باینکه درنگتر جدا شود.

(قطره های) باران سوسر (نطفه) دیوان میباشند زیرا دیوانی که روشنائی را فرو برده اند بر سپهر در بند هستند و برای اینکه روشنائی از آنان در آورند دوازده دوشیزگان با فرزان را بچشم آنها جلوه دادند که انگیزش اشای (شہوت) آنان شد و سوسر (نطفه) از آنان جدا شده بر زمین فرو ریخته اروار (گیاه) و درخت و زرتکان (غله) از آن روئیده سبز میشوند و روشنائی که در سوسر زندانی است آزاد میگردد و بصورت تخم از زیر خاک درآمده و بالیده شده باصل خود میبوند.

دیگرمانی گفته که جان در تن بسته و زندانی است و از آنجائی که دادار داشتار (نگهدارنده) همه استه مندان (موجودات) اهریمن است. بهمان علت زایش و پیوند شایسته نیست چونکه داشتاری آدمیزاد و چارپایان با اهریمن همکاری میکنند و روشنائی را بزدان تن باز میآورند بلکه برگزیدگان از کشت اروار و زرتکان (غله)

نیز دوری کنند .

و دیگر مانویها سخنان ضد و نقیض به ناستواری گویند که تباہ کننده دام (جانداران) نیز اهریمن است پس نباید هیچ جاننداری را بکشیم زیرا که کشتن کار اهریمن است و دیگر گویند گرچه اهریمن گیتی را نگهداشته در فرجام ایزد بجدا کردن جانها از تنها فیروز خواهد شد و این گیتی مادی در انجام نابود خواهد شد و بعد گیتی نو نخواهد ساخت و نه هم رستاخیز و برخاستن مردگان خواهد بود و نیز مانویان گویند که پیوستگی و هم مرز بودن این دو گوهر دیرین چون خورشید و سایه آن است و وشات (خلا) در میان میباشد (کلمه و شاخ در مفهوم و تلفظ به بساط عربی قریب است) .

دینکرت که کتاب مهمی بزبان پهلوی است نیز انتقاداتی بر عقیده مانویان دارد و مانی را پتیارك میخواند و میگوید که برخلاف گفته اتورپات پورمارسپند مانی گفته است (اتورپات وزیر شاهپوردوم بود و مانی معاصر شاهپور اول بوده یا اینکه نویسنده دینکرت شاهپور اول را شاهپوردوم پنداشته یا آنچه مانویهای عصر شاهپوردوم میگفتند گفته خود مانی پنداشته از جمله میگوید :

۱- اتورپات گفت که مردم حس کینه را نباید در منش پیروند و مانوی گوید که گرائیدن بچنین حس ناروا نیست .

۲- اتورپات گفت که در اندوختن دارائی آزر و ا نباشد ولی مانی گوید که اصلاً نباشتن زروسیم نارواست بلکه آنچه از خواسته مردم دنیا و خواربار نهان است باید نابود کرد .

۳- اتورپات گفت که از مهمان پذیرائی کنید و مانی گفته که در پذیرائی مهمانست باشید .

۴- اتورپات گفت با خانواده نزدیک و نجیب وصلت کنید و مانی گفته از خانواده

پست نیز میتوانید همسر اختیار نمائید .

۵- اتوریات گفت که دادور راست و درست برگزینید تامیان پیش ماری (مدعی) و پس ماری (مدعی الیه) درست دادوری و دادستان (قضاوت کند) و مانی گفته که اصلاً از دادستان (قضاوت) و دادودادورا نکار کنید .

۶- اتوریات گفت که به بیدادگاو و گوسفند نکشید و مانی گفته که از بار آوردن چارپایان و اندوختن هر گونه دارائی دوری کنید بلکه از تولید و تناسل چارپایا مانع شوید .

۷- اتوریات گفت که آفرینش این جهان تن خوب است و از اینرو از آن نگهداری کنید و مانی گفته که آغاز آفرینش چرخى هست که برستون دیو کندك قرار گرفته .

۸- اتوریات گفت که دارائی خود را در راه خدا ببخشید و مانی گفته اندوختن دارائی گناه میآورد و بنا برین اندوخت کننده و دهنده بزه کار است و غیره و غیره و البته انتقاد نویسند دینکرت از روی تعصب و مخالفت میباشد .

دیگر تیودور برخونی (سنه ۸۰۰ میلادی) نیز بزبان سریانی شرحی از عقاید و افکار مانویان نوشته ولی او و دیگر نویسندگان با حقیقت را نمیدانستند و یامیدانستند و بسبب تعصب بموهومات دین پرداخته و از اصل آن چشم پوشیده اند . همه کیشها بر چهار اصل میباشند :

۱- اندیشه مؤسس که اساس دین اوهست .

۲- فلسفه آن اندیشه .

۳- عبادت و احکام دین که وسایل هستند برای رسیدن به هدف یعنی اساس و اندیشه مؤسس .

۴- موهومات در انواع رسوم و تأویل و تفسیر بیجا و بجا که بعداً پیروان دین بر

اصل میافزایند و چیزکی را چیزها میسازند آنانکه دانشمند و برگزیده و پیروان حقیقتی میباشند نظرشان باساس و نخستین اندیشه مؤسس است و عوام که کورکورانه پیروی میکنند بر سوم و ظاهر عمل علاقه دارند و در آن باندازه ای تعصب و علاقه پیدا میکنند که اصل از نظرشان پنهان میشود: شمه ای از اندیشه و فلسفه مانی در جلد سیوم ایران نامه در ضمن تاریخ اشکانیان نگاشته شد و البته از آن خوانندگان باین نکته پی خواهند برد که مانی برای عوام فهم کردن فکر را مجسم نموده و باید آن جسم را دوباره مجرد و بصورت فکر درآورد تا قصدا و واضح گردد ولی برعکس آنچه او مجسم کرده دیگران مجسم تر کرده اند سبک بیان مانی افسانه وار است گرچه افسانه نیست و باید افسانه او را بزبان فلسفه درآورد. گاه میشود که اندیشه دانشمندی بسیار عمیق است ولی سبک و طرز بیان آنرا سطحی مینماید و خواننده یا شنونده اگر آنرا سطحی بگیرد چنانچه بسیاری از متشرعین میگیرند فکر دلکش نامطلوب میگردد و برعکس اندیشه سطحی یکی را اگر فیلسوفی تفسیر و تأویل کند آنرا عمیق میسازد پس نوشته یا گفته یکی آنچنان میشود که خواننده یا شنونده باندازه استعداد و تمایل و سلیقه خود آنرا تفسیر و تأویل میکند.

افکار مانی را اگر بصورت نمایشی توضیح دهیم چنین میشود.

پرده نخستین

علت آفرینش - باید دو جهان بنظر آورد: یکی همه نور و دانش محض و دیگر همه تاریکی و جهل و گرچه بهم متصل ولی کاملاً از هم منفصل نیز میباشد. مانی یکی از آنها را پدر بزرگی و روشنائی و دیگری را اصل تاریکی و اهریمنی نامیده اهریمن با کسانش بر کشور پادشاه روشنائی تجاوز میکند و برای دفع او پادشاه روشنائی مادر هستی

را برمیخواند و او پدیدگشته به نوبه خرمزته یا نخستین مرد را میخواند و او پدید میگردد و پنج فرزندان یا عناصر که برای او بعداً افزار نبرد میشوند خوانده و آنان را همراه گرفته و بنزد اهریمن میرود ولی در نبرد بناخن اهریمن خراشیده شده اندك از خون (نور) او را اهریمنان فرو میبرند و او را در کشور تاریکی زندانی میکنند و او در آنجا بیهوش میماند و این تثلیث نخستین است.

پرده دوم

خرمزته بهوش آمده خسته و ناتوان در دست اهریمنان است. زاری میکند و در پاسخ زاری و یاری خواستن او پادشاه روشنائی باردوم ایزدان را میخواند و این بار ایزد نرسف و مان (بابنا) و گریوزیوندك نمایان میشوند و این تثلیث دوم مانویان است. همه یاری خرمزته بجهان تاریکی میروند و به ته دوزخ تاریکی رسیده خرمزته را با پنج افزار رزم میابند که از اهریمنان در محاصره مانده اند و آزار میکشند. پس گریوزیوندك با آواز رسا و بلند خرمزته را میخواند و آواز او مجسم شده ایزدی میگردد و بخرمزته رسیده بر او درود میفرستد و پاسخ میشوند و پاسخ نیز مجسم میگردد و این دو یعنی خواندن و پاسخ دادن ایزدان خروشتگ (خروشنده) و پدواختگ (پاسخ دهنده) خوانمیده میشود و بمادرزندگی و بادزیوندك میرسند و بادزیوندك خروشتگ و مادرهستی را بر خود گرفته بجهان تار و درود میرود.

پرده سیوم

ایزد خروشتگ دری را که روبه بهشت باز میشود، برای ایزد خرمزته باز کرد و باد زیوندك با دست یاری داد و از تاریکی برکشید و بنابراین روایت مانویها چون بهم میرسیدند با دست راست مصافحه میکردند و باین ترتیب نبرد روشنائی و تاریکی با انجام

میرسد و بهره کمی از روشنائی نزد اهریمنان میماند و برای برون کشیدن آن گیتی تنی اهریمنی آفریده میشود . تثلیث مسیحی و هندوئی و برخی دیگر کیشها در کیش مانئی سه نوع تثلیث شده باین ترتیب :

تثلیث نخستین

- ۱- پادشاه روشنائی یا خداوند یگانه و بزرگ
 - ۲- مادر زندگی یا رام راتوخ (ام الحیات)
 - ۳- ایزد خرمزته و بااوبنج عناصر (مهر اسپندان)
- که مطابق میشود با پدر و پسر و روح القدس مسیحیان

تثلیث دوم

- ۱- ایزد نرسف (دراوستا نایریوسنپه)
- ۲- بام (بنا)
- ۳- گریوزیوندک

تثلیث سیوم

- ۱- ایزد مهر یاسه
 - ۲- فریانك روشن یا دوست روشنائی - دوشیزه روشنائی
 - ۳- منوهمد بزرگ یا دانش بزرگ
- بنابر نوشته یکی از اوراق ترفان در پایان روزگار ایزدان از چهار جهات گرد آمده و جهان تن با انجام میرسد چنانکه میگوید :
- اورمزد بك اج ایرك یا وکوس اورمزد خداوند از پایگاه شمال

وردشن شهزید اچ خور آسان وروشن شهر ایزد (نرسف یافریانک روشن) از خاور
 ونوک شهر یزد اچ ارك (خداوند بان) شهر (کشور) نو دز جنوب
 ومهر یزد اچ خورینوار (Khvarnivar) پاوگوس- وایزد مهر از پایگام خور بر (مغرب)
 بدستان اچ خویش پاوگوس (واینها خواهند گرفت) پایگاه خود را در
 (کشور) خود

همس ابرهان راز و هشتاد ونوک شهر بر تر از آن (راز) بهشت راکه (کشور) نوا باشد
 و آباب - تا - نی یه شانده و خواهند دید بر زیر دوزخیکه (تیره) می باشد
 نام دوازده دوشیزگان آسمانی که دختران ایزد مهر تعبیر شده، نویسندگان سریانی
 چنین نوشته اند :

- ۱- شاهی ۲- دانائی ۳- پیروزی ۴- خورسندی ۵- پاکی ۶- راستی
- ۷- گرویدگی ۸- شکیبائی ۹- درستکاری ۱۰- نیکوئی (احسان) ۱۱- داد
- ۱۲- روشنائی

جای مهر ایزد دو منزل خورشید و ماه بگفته مانی گویا دو کشتی میباشند که در دریای بی کران آسمان روان شده اند دوازده دوشیزگان را گاهی بدوازده دول هم مانند کرده است که نور را از چاه جهان تن کشیده در کشتی ماه و خورشید میریزند که از آنجا باصل یعنی دریا نور میرسد یا بگوئیم بعقیده مانی همه طبیعت با مظاهر آن به بر کشیدن و جدا ساختن نور از تاریکی مصروف هستند که بصورت ظاهر جنبش و تغییرات گوناگون میباشند بشر نیز بهمان وظیفه باید مصروف گردد و چنانکه کارکن چون بوظیفه مشغول گردد باید زحمت و مشقت را متحمل شود، همچنان بشر در بجا آوردن وظیفه مقدس که جدا کردی نور از تاریکی تن است طبعاً بزحمت و مشقت مبتلا میشود.

هنگام سپیده صبح یا بامداد زمانی است که نور تصفیه شده از تاریکی با سخنان پاك و دم ناآلوده رستگاران و نیکان که خداوند را بزرگی یاد میکنند بلند شده بسوی سرچشمه میرود و هرگاه نور پاك شده از تاریکی سرچشمه رسید آنچه بسیار اندك از آن باقی مانده بر زمین میخورد و از آن تصادم جهان تن آتش گرفته یکپزار و چهارصد و شصت و هشت سال میسوزد و اهریمن تاریکی را بگوری انداخته و سنگی بر آن گذاشته بفساد او خاتمه میدهند.

البته برای توضیح و شرح استعارات و تمثیل مانی نامه‌ای جداگانه لازم است از مهرهای هفتگانه مانی (که در جلد سیوم این نامه ذکر شد) چهار مهر بنام خدا و روشنائی او و قدرت او و دانش او هستند و سه دیگر مهر زبان و مهر دست و مهر سینه یا دل میباشند چنانچه در یکی از قطعه‌های ترفان میگوید (و اینها ایمان و عقیده یا مانند اصول دین یا شهادت مسلمین است)

بچهار مهر روشنائی ما دلها مان را مهر کرده ایم یکی عشق و علاقه بخداوند و دیگر ایمان که مهر ایزد خورشید و ماه میباش و سیوم ترس از خداوند که مهر ایمان به عناصر پنجگانه مردنخوین است و چهارم دانش راست که مهر برخان یعنی شناختن و تصدیق کردن به نبوت پیغمبرانی که پیش از مانی پدید شدند و در نوشته پهلوی ترقان مهرهای چهارگانه عبارت از خداوند زروان و روشنائی و نیرو و دانش میباشد یعنی خداوند که فرد عظمت او ستوده است پادشاه روشنائی است و روشنائی او در ماه و خورشید میباشد و نیرو یا قدرت او در عناصر یا فرشتگان پنجگانه یعنی اثیر و باد روشنائی (در جهان تن) و آب و آتش هستند و دانش او کیش و ایمان پاك است. مقصود از مهر زبان پرهیز از سخنان شایسته و از مهر دست پرهیز از کار ناسزاوار و از مهر سینه یا دل پرهیز از اندیشه‌های باطل و بیهوده است و سه مهر آخر همانند به سه اصل زرتشتی یعنی اندیشه نیک و سخنان نیک

ماحصل کیش مانی

آموزش مانی براساس هفت مهر اوچنین میشود:

۱ - روشنائی یا تاریکی یا هستی و نیستی درحقیقت مستقل ازهم ازلی وابدی هستند صفت برجسته روشنائی ازخودآگاهی است .

۲ - روشنائی به تاریکی نیازمند نیست ولی نیستی بهستی هست وبنابراین .

۳ - تاریکی بروشنائی رو آوردو به اندرون دریای روشنائی راه یافت وچونکه ناجنس بود در دریای روشنائی اضطراب وهیجان پدیدگشت ودر کشمکش بهره کی به تاریکی آمیخته ازدریا جداگشت .

۴ - و ازآن بهره آمیخته يك نیستی هستی نمای محدود شده بصورت جهان تن پدیدارگشت وچنین بود آفریش جهانی که دیده میشود. اصل آن از نیستی است و آنچه از هستی در آن زندانی گشته میکوشد که آزاد گردد و باصل خود پیوند دواصل نیز او را بخود میکشد و این کوشش جنبشی شده که اعمال نامیده میشوند .

۵ در فلسفه افلاطون اصل همه اشیاء بنام اعیان ثابته (ideas) جاوید در علم ایزدی بودند و هستند و خواهند بود و تنها بر تو آنها بر صفحه هیولاء بصورت افراد در آمده و هر فردی مستقل شده و در فلسفه سانکهای هند هر روحی مستقل است ولی بنابر اندیشه مانی ارواح درحقیقت یگانه هستند که از اصل جدا شده و در جهان تن در تنهای ازهم ممتاز پدیدار شده اند و کوشش از روح فرد نیست بلکه از مجموع بهره زندانی است. ظهور خوبی و بدی نظم و بی نظمی دانش و جهل در تنها وابسته به آمیزشی و موقع روشنائی در تاریکی تن است در آنکه بهره روشنائی بیشتر است اعمال او با دانش و

نیکوئی میشوند و دردیگر که بهره تاریکی افزون شده بهمان اندازه چهل و مادیت بیشتر است .

۶ - ازروشنائی آنچه رهامیشود برای جاویدان در اصل است یا بفرموده قرآن مجید او که بهشتی میشود برای جاوید در بهشت برین است و همچنین آنچه ازروشنائی بی بهره شده و تاریکی گشته بتاریکی میپیوندد و او نیز در قصر تاریکی یا بگفته قرآن هم فیه خالدون جاویدان در دوزخ تاریکی است .

۷ - کوشش بهره زندانی شده روشنائی برای پیوستن باصل طبیعی و لازمی است و اعمال هر نوع که باشند اضطرابی هستند و کوششی برای آزادی میباشند و بهره زندانی شده در تن عشق و علاقه باصل دارد. مولانا جلال الدین بلخی میفرماید:

بشنوازی چون حکایت میکند	از جدائیا شکایت میکند
از نیستان تا مرا بیرده اند	از نفیرم مرد و زن نالیده اند
شرح شرحه سینه خواهم از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور شد از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش

۸ - عشق و علاقه باصل یعنی بخداوند یا پادشاه روشنائی مهر پنجم مانی است و مهر ششم ایمان است که مهر ایزد خورشید و ماه نیز نامیده میشود و گویا مقصود از آن ایمان با آزاد شدن روشنائی است و در آخر مهر هفتم مهر سینه و دل است تا دل مرکز اندیشه هاست پاك نباشد و ازروشنائی پر نگردد مهرهای زبان و دست نیز درست کار نخواهند کرد و تنها از اندیشه های پاك و منظم جامعه رو بخوبی میرود و آنچه ازروشنائی در افراد جامعه میباشد تدریجاً آزاد میگردد پس پرهیز از اندیشه باطل و سخنان ناشایسته و اعمال ناسزاوار برای آزادی روشنائی لازمی است و این است تفسیر و تاویل

بطرز نوکه میتوان از هفت مهرمانی کرد و هر چند بیشتر شرح و بسط داده واضح تر خواهد گشت .

پیش ازین گفتیم که سبک بیان مانى افسانه وار است و به بیان ابن عربى عارف و صوفى معروف عصر اسلام شباهت دارد و تا افسانه بزبان ساده و حکمت شرح داده نشود واضح نمى گردد.

دین مزدك

گفته اند که زندگی خواب است و خیال و نیز گفته اند در جهان بزرگ بشر جهان کوچکی است پس همچنانکه زندگی بشر خواب و خیال است وجود جهان تن نیز ممکن است خواب و خیال باشد آنچه در حین خفتن دیده میشود آنرا خواب مینامند و گاه میشود که در خواب خوابی میبینیم و در خواب بیدار شده خواب را بذهن درمی آوریم و هرگاه بیدار شدیم میدانیم که هر دو یعنی خواب و خواب در خواب خواب بودند پس بر دو گونه هست یکی در غنودگی است که تن جنبش ندارد و شخص خفته بنظر میرسد ولی ذهن او در کار است و کیفیات ذهنی چون تصاویر سینما از نظر او میگذرند و از دیدن آنها اثرهای مخصوص بر او وارد میشوند گاهی خوشی و گاهی درد زمانی لذت و زمانی اضطراب است خود میشنود خود میرغضب میشود و خود کشته میگردد کیفیات ذهنی بنا بر کار کردن اعضای او جلوه گر میشوند و هر عضو رئیسه که بهتر کار کرد مطابق کار کردن آن خوابی میبیند و اگر عضوی بدرد است خواب نیز دردناک میشود و در تن ساکن و آرام او اندیشه ها در جنبش هستند و آنچه در خواب بر او وارد میشود لذت یا درد آن بیش از آن است که در بد بیداری میآید گاهی در بوستان سیر میکند یا بر هوا میپرد یا از دشمنی

میترسد گاهی میزند و زمانی زده میشود و اگر عضوی که او را بجنس لطیف مایل میکند متحرک گردد و فعال بشود دوشیزه‌ای بنظر می‌آورد و مجالست و در مصاحبت با او لذتی که احساس میکند بیش از آن است که در پیداری بی‌باید خواب عالم مخصوصی است و اگر تن درست باشد و اعضای رئیسه درست کار بکنند البته عالم خوش است و آنچه در خواب دیگر که آنرا بیداری مینامیم ببیند آنرا برای امتیاز عالم خیال می‌گوئیم اگر متخیله درست کار بکند و اعضای وابسته بذهن نقصی نداشته باشند در عالم خیال نیز کارهای برجسته میکند خود لذت میبرد و دیگران خیالهای او را می‌پسندند و گرویده خیالهای او میشوند عمل نتیجه خیال یا اندیشه هست و اندیشه‌ها تنوع دارند و بنا بر این اعمال نیز تنوع دارند. یکی هست که اندیشه او در عمل او را شاعر و ادیب می‌سازد و دیگری تحت اندیشه‌هایش فیلسوف و دانشمند میشود و سیومی جوینده تفوق و برتری کلاهی را کج می‌گذارد و ادعای انا و لا غیر می‌کند و بردوش مردم چون جنازه‌ای سوار میشود و خود را همه و دیگران را هیچ میداند و یکی هست که اندیشه‌های او اعمال زشت میشوند و صورت هیبت ناک بخود می‌گیرند یکی آزادی دوست میشود و دیگری در دروغ فروغ می‌بیند و بفریبی که بدیگران داده می‌بالد و افتخار میکند یکی ستمکار و قهار میشود و نقشه‌ها میکشد که چگونه دیگران را بیچاره و زبون سازد و درمانده کند و جهانی را فدای هوا و هوس خود نماید. بسا اوقات تحت عناوین بسیار خوب اعمال بد سرزد میشوند و گاهی گرچه عنوان نامرغوب است ولی چونکه اندیشه نیک بوده در انجام عمل که نتیجه اندیشه هست خوب میشود «از خیالی صلحشان و جنگشان» توجهانی بر خیالی بین روان، دو گروه بجان هم می‌افتند در صورتیکه هدف هر دو یگانه هست در عبادت روشی جداگانه اختیار کرده از کرده خود ستایش و بکار دیگری نکوهش میکند خود را براه راست و دیگری را بسوی ناراست در نظر آورده اولاً انتقاد و بعد

دشنام و سپس قتل و غارت است. او که چیره شد بر حق و او که زبون گشت بر ناحق است پیروز شکست خورده را زبون میسازد، افراد آنرا بر دار میکشد بزندان میفرستد تیر باران میکند و همه نوع ستم و اهانت بر او روا میدارد و لطف در این است که همه تحت عنوان خوب شمرده میشوند گاهی بنام عدل و انصاف و زمانی بوکالت از خداوند متعال یا رفع فتنه یا اصلاح جامعه ولی چون نیک بنکریم در بسیاری از اینگونه عناوین حس گینه و انتقام و تفوق و گاهی ترس و حسد میبایم هم چنین میباشند خوابها و خیالهای بشر و همه به بیچاره و ناقص بودن او گواهی میدهند بلکه ثابت میکنند عیوب دیگران را که بزرگ نشان میدهم کاش که عیوب خود را نیز در نظر بیاوریم و آنوقت خواهیم گفت «این گناهی است که در شهر شما نیز میکنند».

برخی در عالم خیال دور و بر خود را فاسد بنظر آورده میخواستند اصلاح کنند و سروسوورتی بهتر دهند و ساختمان شکسته و برهم افتاده را از نو بسازند. اگر در اندیشه و در عمل کامیاب گشت که مصلح و شخص برجسته و بزرگ و اگر نشد فریب دهنده گفته میشود از جمله چنین اشخاص مزدك فریدنی پسر بامداد است او از مردم خراسان یا استخر یا آذر بادیگان بود که شمه‌ای از او در ضمن سرگذشت شهنشا قباد^۱ بیان شد آنچه درباره او مؤرخین نوشته‌اند یا بقلم دشمنان اوست یا از آنها بودند که از اندیشه او درست آگاه نبودند چیزی شنیده و بسیاری بر آن افزوده‌اند و اینجا آنچه نوشته میشود ما حاصل گفته هزدو گروه است و ممکن است که درست باشد یا نگارنده نیز اشتباهات دیگران را مشتبه‌تر نموده است.

نوشته خاورشناسان مغرب و نویسندگان مشرق چنین است که مزدك در اوایل پادشاهی قباد ولادت یافت و به سبب هوش و استعداد و تحصیل علمی در عنفوان جوانی بمقام شامخ موبدان موبد برگزیده شد و بدان وظیفه مشغول بود که افکار خود را انتشار داد. بنا بر نوشته مالاس (Maialas) در زمان قیصر دیو کلیسین شخصی بنام بندوس

* رجوع شود به ایران نامه (جلد چهارم) تألیف اینجناب .

(بندك يا بندويه) که باید اصلاً ایرانی باشد در شهر روم (ایتالیا) عقیده‌ای انتشار داد که با عقیده مانی مخالف بود و برخی گمان کرده‌اند که او از پیروان مانی بود که بعد مانند سنت آگستین از او انکار کرد از جمله عقیده داشت که ایزد او رمزدگرچه با اهریمن نبرد کرد ولی بر او چیره گشت و این بندویه چون از روم بایران آمد در آنجا پیروانی یافت که خود را درست دین مینامیدند برخی بندویه را پیشرو مزدك تصور کرده‌اند ولی بندویه را معاصر دیو کلیسین گفته‌اند که باید زمانی میان سنه ۲۸۴ و سنه ۳۰۵ باشد و مزدك معاصر قباد اول یعنی میان سنه ۴۸۷ و سنه ۵۳۱ دویست سال پس از بندویه میزیست و گمان نمی‌رود که ارتباطی به افکار بندویه داشته باشد.

بنابر تبری، دین مزدك بدعت شخصی بود بنام زرتشت پورخرگان از مردم فسا و مزدك پور با داد انتشار دهنده و مبلغ این دین شد و نوشته که مزدك در مندریه (کوت العماره) عراق تولد شد و در آنجا در عصر ساسانیان بسیاری از ایرانیان مقیم بودند و آنچه سبب توجه مردم باو شد اشتراك در زن و خواسته بود و از این است که برخی دین مزدکی را قسمی از طریق اشتراکی دانسته‌اند. شهرستانی در کتاب الملل والنحل به حواله محمد وراق مینویسد که مزدك در زمان قباد پدید شد و فرمان نوشیروان بقتل رسید و دین او از چند نقطه نظر مانند دین مانی بود و همچنین دیگر مورخین نوشته‌اند و باید چند نکات در نظر آورد.

۱- اینکه ظهور مزدك و انتشار عقیده او در اوایل شاهی قباد بود یا در اواخر

۲- سبب عزل قباد

۳- سبب کینه نوشیروان بمزدك

۴- مال کار مزدك و سبب ناکامیابی و نبودن اثری از نوشته او

در پاسخ نکته اول اگر تولد مزدك را در آغاز دوره نخستین شاهی قباد فرض بکنیم در زمان عزل و زندانی شدن پادشاه او باید کودک باشد و بنا برین عزل پادشاه هیچ ارتباطی

بدین او ندارد.

و پاسخ نکته (۲) این است که بلاش چون درگذشت و قباد بر تخت نشست سوخره نام اعیان دربار باندازه ای نیرومند و جام طلب شده بود که قباد از او واهمه داشت و توسط شاهپور او را بزدان کرد و در نتیجه عده ای از بزرگان با پادشاه مخالف شدند و او را غافلگیر کرده بگرفتند و در زندان فراموشی بند کردند یا چنانکه برخی از مورخین نوشته اند پادشاه از ترس مخالفین فرار نمود و به هیتالیان پناهنده گشت و جای او جاماسپ بر تخت نشست و پس از سه سال قباد با سپاه هیتالیان و هواخواهان ایرانی بایران بازگشت و سرداران سرکش چاره ای جز تسلیم و اطاعت ندیده و جاماسپ نیز خود را ضعیف یافته پادشاه را پیاپی تخت را دادند و باید در دوره دوم شاهی او مزدك طرف توجه او گشته باشد.

در پاسخ نکته سیوم باید گفت که در اواخر شاهی قباد دوتن از فرزندان او امید داشتند که جانشین او گردند. یکی کاوس که بزرگتر بود و هواخواهان او مزدکی بودند و دیگر خسرو که او را موبدان زرتشت و کشیش های مسیحی میخواستند و بنا برین کاوس بایستی نشان بدهد که او مایل بمزدك است و خسرو خود را معرفی کند که به دین زرتشتی متدین و دوست مسیحیان است و چونکه مزدك و پیروان او میكوشیدند که کاوس جانشین گردد، طبعاً خسرو از آنها بدل کینه داشت و در صدد انتقام بود.

در پاسخ نکته چهارم باید گفت کیش مزدك هنوز پانگرفته و انتشار درست نیافته بود که نوشیروان بر او دست یافت و چنان آن را قلع و قمع کرد که معدودی از پیروانش جان بسلامت در بر دند و چون پیروئی نماند و خود نیز تپناه شد نوشته او نیز نابود گشت مگر چند قطعه از رساله های که دست پیروان فراری باقی ماند و اشخاصی در عصر اسلام به آن دست یافتند از جمله محمد وراق بود پس علت ناکامیابی مزدك ۱- مخالفت سخت خسرو و نوشیروان ۲- مخالفت موبدان و کشیشان و ۳- طبقه ملاك و اشراف بود پیروان مزدك از طبقه وسط و بینوا

بودند و اینها مقابل نیروی دولت و نفوذ موبدان و کشیشان و اشراف باندازه‌ای ضعیف بودند که نتوانستند گاری بکنند و پس از مزدك پیروانش رهبرزبردست و باهمت نیافتند. آقای وگرم (Wigram) در تاریخ کلیسای سریانی مینویسد که آموزش مزدك انقلاب در دولت ساسانی و کلیسای مسیحی پیدا کرد آموزش او همه افراد بشر را رتبه مساوی میداد و زندگی همه جانداران را محترم می‌شمرد بگفته فردوسی :

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
و دارائی را میان مردم عمومی میکرد و این طریق قسمی از اشتراکیت بود از
این روز رشتی و مسیحی که تکیه هر دو بر اشراف بود مخالف شدند.
گرچه عموماً مورخین مزدك را با اشتراکیت متهم کرده‌اند ولی شکفتی در این
است که نه تنها پادشاه که بزرگترین اشراف بود بلکه شاهزادگان و برخی از بزرگان
نیز بعقیده او گرویدند و رنجش پادشاه بسبب عقیده دینی نبود بلکه باختلاف در انتخاب
جانشین بوده یعنی فرزندی را که پادشاه میخواست جانشین کند مزدك و پیروانش
نمیخواستند.

اختلاف در آموزش مانی و مزدك.

مانی گفت که دو عالم ازلی وابدی مستقل ازهم وجود دارند یکی روشنائی و دیگری
تاریکی است و تاریکی بر روشنائی تجاوز کرد و از روشنائی بهره کمی فرو برد و از آن این
جهان تن پدید گشت یعنی نیستی بهستی نیازمند است و نیستی است که هستی را در خود
فرو کشیده و از آن نیستی هست نما پدید شده مزدك در صورتیکه این اندیشه را میپذیرفت
میگفت که نیستی شعور و اراده ندارد و بنا برین نمیتواند تجاوز کند بلکه آمیزش اتفاقی
و تصادفی است و چونکه غیر طبیعی است، بنا برین لازم است که ازهم جدا شوند و هر يك
باصل خود بپیوندد اضطراب و هیجان که در جهان تن میبینیم و همه اشیاء را چه جاندار

و چه بیجان در جنبش و حرکت و عمل میایم بسبب اتصال دوجنس که یکی میکوشد خود را از نزدیکی به ناجنس آزاد سازد چنانکه گفته اند روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم. پس تماس نوره تاریکی از نور نیست و نه هم در نتیجه تجاوز موقتی تاریکی است بلکه تصادف است و چونکه نور علم محض است نمیتواند با جهل یکجا بماند و از اینرو به نیروی اراده از او جدا خواهد شد و تا کاملاً جدا نشده اضطراب او پاینده هست تاریکی چون مرد تسمه پای افسانه هست که شخص سالم را بردوش خود سوار کرده و میخواهد از او استفاده کند ولی شخص سالم داناست و به تدبیر خود را از چنگ او آزاد میسازد و البته اندیشه مزدك منطقی تر و مدلل تر است و بر اساس این اندیشه و اخلاق ستوده را پیشنهاد پیروانش کرده که مانند اخلاق مانی منفی میباشند مزدك میگوید که نور بینیا است و نیاز یعنی خواهش از نور نیست بلکه از تاریکی است. از اینرو خواهش که بر اساس نیازمندی میباشد و ما آنرا لذت دنیوی میخوانیم اهریمنی است و باید ترك بشود و از اینرو زهد و قناعت و بی آزاری و اجتناب از خوراك حیوانی و غیره را ممدوح می شمارد و اندوختن دارائی و آرز بداشتن زمین و نگهداشتن زنان بسیار و غیره را مکره میدانست و بر اساس چنین اخلاق عبادت و ریاضت او بعبادت و ریاضت مانی هم مانند است و البته آتش که مظهر عالم نور و پاکی است نزد زرتشتیان و مانی و مزدك مقدس و محترم بود ولی جامعه زرتشتی به شرافت بآبی متمایل بود و طبقه بندی داشت و بدان مقامی رفیع داشتند و پس از آنها رشتاران و و سپهران برگردن مردم رنجبر سوار شده زندگی آنها را برای آسودگی خود میخواستند. مزدك میخواست طبقه بندی از میان برود و میان دارا و ندار مساوات باشد او میگفت که سه نقص اخلاقی میباشند که باید جامعه از آن پاک باشد یکی آرزو دیگر رشك و سیوم خشم و آنچه انگیزش هر سه یا یکی از اینها را میکند باید از افراد جامعه تا ممکن است دور گردد. در این سه صفات احساس خوش گذرانی

خوشگذرانی و برتری و فتنه و فساد پدید میشوند و اگر اعتدال با يك گونه مساوات در جامعه جاگیرد ممکن است سه صفات نامبرده ناپدید یا ضعیف گردند و البته چنین آموزش جلب توجه رنجبران و بینوایان را زودتر از توانگران میکرد برای طبقه سیوم و چهارم جامعه چنین آموزش رحمت ایزدی ولی برای سرمایه داران و بزرگان و ملاکین و احتکارکنندگان و عیش پرستان مصیبت دنیوی بود و این گونه ایده آل و هدف که بمدینه فاضله افلاطون شباهت داشت با هوا و هوس بزرگان عصر ساسانی کاملاً ضدیت داشت موبدان زرتشتی و کشیشان مسیحی تکیه شان بر بزرگان بلکه شاهان و قیصرها بود و نظر مزدك بر عموم مردم بوده بنابراین میان پیروان مزدك و موبدان و کشیشان اولاً رقابت و همچشمی و بعد نفرت و سپس دشمنی و کینه پدیدگشت و به تباهی مزدکیان موقتاً پایان یافت. از شاهان ساسانی برخی رعیت پرور و سرپرست بینوایان بودند و بعضی مانند خسرو نوشیروان از اشراف و بزرگان حمایت میکردند و گرچه میان قباد و خسرو نوشیروان یعنی پدر و پسر در اخلاق و رفتار با رعیت شباهت نبود ولی پدر و پسر را دوست میداشت و در تأثیر نفوذ موبدان او را بر همه فرزندان برای جانشینی ترجیح میداد و ضمناً چونکه از موبدان و بزرگان و وسپوهران آزار دیده و بدسیسه آنها یکبار از تاج و تخت محروم شده بود میل داشت که مزدك را آزاد بگذارد تا آنچه خود نتوانست بکند او بکند و نیروی بزرگان شکسته گردد ولی معلوم نیست که خود او تا چه اندازه فکر مزدك را میپسندید و تا کجا میخواست با او همراهی بکند و موبدان گرچه از ملامت او نسبت بمزدك از او خوشنود نبودند ولی نمیتوانستند یکبار دیگر او را غافلگیر کنند مزدك فرمود که از خوراك حیوانی تنها تخم مرغ را میتوانید بخورید و اتفاقاً در ایران خشکسالی شد مردم بینوا در گر سنگی ورنج بودند و سرمایه دار خروارها گندم و برنج در انبارها احتکار کرده بود

بها نه بدست مزدك افتاد و چنانكه درجای دیگر این نامه (كه جلد اول باشد) ذكر شد
باجازه پادشاه به مردم گفت بها بدهند و به زور گندم از محتكرين بگیرند و اگر حاضر
نشدند به بهای مناسب بفروشند بغارت دریا بند چنانچه فردوسی فرموده :

همی گفت هر كو توانگر بود تهیدست با او برابر بود
نباید كه باشد یکی بر فزود توانگر بود تار و درویش بود

و از این دو بیت صریحا معلوم میشود كه مزدك نمیخواست توانگر بینوایان و
همه دارائی توانگر را غارت بكند بلكه میخواست توانگران بگذارند كه بینوایان
و تهیدستان نیز از زندگی برخوردار بشوند و از گرسنگی نمیرند و اما مساوات در عقد و
نكاح زنان در ضمن سرگذشت بهرام پنجم فردوسی میفرماید .

كنون نهصدوسی تن از دختران همه بر سر از افسران گوهراں
شمرده است خادم بمشكوی شاه كز ایشان کسی نیست بی دستگاه

بهرام بهر خانه كه میرفت و بهر کسی كه میرسید اگر اوسه یا چهار دختر داشت
همه را به یکبارگی برای خود میخواست و بحرم شاهی میفرستاد و البته این دوشیزگان
بیچاره دیگر صورت پادشاه را نمیدیدند و احتمال دارد كه بسیاری از آنها همه عمر
دوشیزه میماندند. از چند هزار كنیزان و خدمه و زنان حرم خسرو پرویز نیمه كم بكنیم
بیش از هزار زن بهر عنوان كه در كاخ شاهی باشند نشان افراط بوده و باین میزان باید
حرم بزرگان و اعیان را در نظر بیاوریم و مزدك یقینا میخواست از این نوع افراط جلوگیری
بكند همسران و كنیزان بزرگان داشتند و میان فقراء ممكن نبود كه تعدد زنان باشد
گرچه مزدك چنانچه میخواست در مرام خود كامیاب نشد ولی طولی نكشید كه مسلمین
عرب پیروزانه بخاك ایران درآمدند و طبقه بندی اشراف را بهم زدند و جامعه نا هموار

ازدانا ترین آنها پرسید که چگونه ریختن خون او را میدانند و بکشتن او شخصی را
برانگیختند پاسخ داد هر که دین ما را نپذیرفت کشتن او را میدانیم و بهمین دلیل
کشتن شما را نیز روا دانستیم .

وا احتمال دارد که پیروان آن دین مزدکی بودند و این روش بعدا در عصر اسلام
از اسماعیلیان الموت تکرار شد پیش از آنکه مزدک را بکشند بنا بر صورت ظاهر قباد یا
پسر او نوشیروان انجمنی از موبدان زرتشتی و کشیشان مسیحی برای محاکمه او منعقد
کرد و اشخاص زیر حضور یافتند .

پور بامداد - نیوشاپور - دادهر مزد - آذر مهر - بخت آفرید - آذر فرن بگ -
گلنار - بازانس اسقف طبیب شاهی و غیره و البته مقصود از این جلسه تباہ کردن و محکوم
نمودن مزدک بود چنانچه او محکوم و معدوم گشت انتخاب جانشین در سنه ۵۲۹ دوسال
پیش از رحلت قباد سبب اختلاف پادشاه با مزدکیان شد و احتمال دارد که محاکمه در
عصر نوشیروان شده باشد .

حدیثی روایت میکنند که «فکونوا هذا الامر و سوا لاتکونوا قیة اذنا با» یعنی در
(اسلام) سر باشید و دم نگردید مولانا بلخی این حدیث را چنین بشر در آورده است .

واعظی را گفت روزی سائلی	کای تو نیر راسنی، تر قابلی
یک سئوالستم بگو ای ذولباب	اندرین مجلس سئوالم را جواب
بر سر باره یکی مرغی نشست	از سر و دمش کدامین بهتر است
گفت اگر رویش بشهرو دم بده	روی او از دم او میدان که به
ورسوی شهر است دم رویش به ده	خاک آن دم باش از رویش بجه

مزدک میگوید که رو باید سوی نور و پشت بتاریکی باشد تا زودتر باصل خود
پیوندد و اگر پشت بنور و رو بتاریکی است، البته در چهل و تاریکی خواهد ماند و گفت

نفس اماره را زبون سازید تا ازدسیسه اورهائی یابید و با همه کس حتی دشمنان بمهر و شفقت رفتار نمائید از کین و حسد بازایستید و آزار کسی را نخواهید مهمان نوازی کنید .

مانی گفت که نور پنچ عناصر دارد اعنی ائیر و آب و آتش و روشنائی و نسیم و لسی مزدك بسه محدود کرد یکی آتش و دوم آب و سیوم خاك و از آمیزش این سه اشكال گوناگون از خوب و بد پدید شوند یعنی چون بخوبی آمیخته شدند پلیدی دور میشود و اگر بیشتر بیدی مخلوط گردند پلیدی میگردند چهار طبقه در باریان یعنی روحانیون و کارمندان کشوری و سر بازان نظامی و ادباء را مزدك بچهار صنف ذهنی تطبیق کرده و آن چهار تمیز (میان خوب و بد) و هوش و یاد و خورسندی است و بمناسبت هفت سیارگان یا هفت اصناف در بار برای اداره نمودن جهان تن هفت مدیر آسمانی از این قرار هستند.

سالار - پیشکار - باربر - پروان - کاروان - دستور و كودك و باز چهار ركن شاهی یعنی دریافت - هوش - ویریا حافظه و شادمانی در دوازده تقسیم کرده یعنی - هر ركن باید دارای صفات سه گانه باشد باین ترتیب .

۱ - مؤبد یا بزرگ روحانی - خوانندگی - دهندگی - ستايندگی .

۲ - رئیس کشور یا بزرگ فرما دار - برنده - خورنده - ودونده .

۳ - بزرگ سپاه یا سپه سالار - خیزنده - کشنده - زنده .

۴ - ادیب و رامشگر - کننده - شنونده - پاینده (از پائیدن)

نویسندگان روم و شام امتیازی میان پیروان مزدك و مانوی نگذاشته، عقاید مانویان را بمزدکیان و افکار مزدکیان را بمانویان نسبت داده اند زیرا که علی الظاهر میان آنها امتیازی نمی یافتند و همچنین امتیازی، مسلمین میان زرتشتی و مانوی و مزدکی بلکه برهمن نمی گذاشتند و همه را بنام کافریا بت پرست یا آتش پرست خطاب میکردند

بگفته شیخ سعدی زرتشتی بت میپرستید و بر همن اوستا وزند میخواند و البته این اشتباه نبودن تماس صحیح از پیران کیشهای نامبرده بود و آنها نیز از ترس مسلمین باندازه ای افکار خود را آشکار نمی کردند. آنچه از مزدك در این نامه ذکر شده مثنی از خروار و نمونه ای از بسیار است. آنچه محقق است اینست همچنانکه او تباہ شد و پیروانش از میان رفتند نوشته های او نیز مفقود گشتند و از مختصریکه بما رسیده معلوم میشود که شخص خوش نیت بوده و میخواست در جامعه زرتشتی اصلاح بکند.

کیش موسوی

بنی اسرائیل یا یهود ملتی است که افراد آن بهوش و ذکاوت و مهارت در امور اقتصاد در جهان معروف شده و هر کجا که زندگی میکنند بسبب هوش مخصوصی که دارد محسود مردم آنجا میشود و مردم او را بنظر یگانگی و محبت نمیبینند و در صد آزار او بر میآیند علاقه بنی اسرائیل اتفاقاً از آغاز ارتباط آن ملت با ایران همواره دوستانه بود و گرچه بسبب اقلیت نمیتوانست رل مهمی در سیاست ایران بگیرد ولی در اقتصاد مستقیماً یا غیر مستقیماً نفوذ داشته. بنی اسرائیل خود را از نسل ابراهیم بن تارح میدانند ابراهیم در شهر «اور» که از شهرهای جنوب کلد و در شمال نزدیک بصره واقع شده بود ولادت یافت و تا سن جوانی بلکه نزدیک بکهنولت را در آنجا گذراند و بعد بعللی که تحقیق نشده با کسانش از آنجا هجرت کرد آنچه افسانه وار گفته و نوشته شده علت بزرگ اختلاف دینی بود. ابراهیم کنار رود فرات را گرفته و روبه شمال رفت و از شهر بابل و حران (شمال سوریه) و حلب در گذشته بکنعان یا فلسطین رسید و مختصر سفری بمصر نمود و از آنجا بازگشته دد حیرون که جایی در جنوب اورشلیم و شمال بر شبع بود مقیم گشت هجرت او تخمیناً در سنه ۱۷۳۲ قبل از میلاد و احتمال دارد در همان ایام اندک

دیرتر یا زودتر ملل دیگر جابجا شدند از جمله آریائیها بودند که از مکان خود بلند شدند و بایران و بعد روه هند رفتند و تدریجا بر شمال و جنوب آن کشورها مسلط گشتند. هجرت ملل از کشوری بکشوری گاهی بصلح و آرام انجام میگرفت و زمانی بقتل و غارت و جنگ خونریزی تمام میشد و علی الظاهر هجرت ابراهیم و کسان او بآرام و صلح بود و در همان ایام سومریها و عکادیهای عراق بر عیلامیهای خوزستان تاخته و بشدت با آن مردم در کشمکش بودند ابراهیم در حبرون بآرام گذراند و پدر فرزندان شد فرزند بزرگتر بنام اسمعیل بود که پدر او را بحجاز برد و در مکه اقامت داد و آنجا معبدی بنامود و پسر را متولی آن معبد کرد و فرزند دیگرش اسحق نام داشت که نیای بزرگ بنی اسرائیل میشود قریش و برخی دیگر از عربهای حجاز خود را از نسل اسمعیل میدانند یعقوب فرزند اسحق دوازده فرزند داشت که در آینه دوازده اسباط و پدران بنی اسرائیل شدند از اینها فرزندش یوسف که عزیز پدر بود بسبب حسادت برادران بزرگتر به بندگی به یکی از بازرگانان که با کاروان روبسوی مصر میرفت فروخته شد و او بنوبه یوسف را به پوتیفار نام سردار مصری فروخت ولی پس از کشیدن مرارتها و زندانی شدن در آنجا یوسف وزیر فرعون گشت و نفوذ فوق العاده در امور سیاسی و اقتصادی مصر بهم رسانید و بعد پدر را ماز کنعان خواست و از گناه برادران در گذشت یعقوب با فرزندان بمصر آمد و در زمین گوشن مقیم شد و باین ترتیب مصر مهین سیوم نژاد ابراهیم گشت و بنی اسرائیل پیش از یکصد سال در آن سرزمین بآرام گذراندند و بکله داری و کشاورزی مشغول شدند یعقوب در سن پیری پس از آنکه بحرمت و عزت زندگی کرد در سنه ۱۵۲۲ از جهان در گذشت چنانکه بالا اشاره شد آدمیزاد چون هوش داشت و زحمتکش شد و روزگار نیز بساخت و ثروتمند میگردد و ثروت و بزرگی او را بیشتر جاه طلب میکند و جاه طلبی یکمرتبه سبب حسادت دیگران میشود بویژه اگر شخص دارنده و جاه طلب محکوم و افراد ملت

حاکم براوتسلط سیاسی داشته باشند در پی آزار و توهین او بر می آیند و چنین بود وضعیت بنی اسرائیل که صد سال یا بیشتر از آن آرام و استراحت گذرانده بودند دچار مصائب گشتند و از آقائی به بندگی و اسارت فرو آمدند تا اینکه پیمانۀ شکیبائی و تحمل شداید لبریز شد و منتظر بودند که راه نجات پدید گردد و اتفاقاً پدید شد و کودکی از آنها در کاخ شاهی فرعون تربیت یافته بود و مقام ارجمند داشت برای یاری و رهبری آنها بلند شد و در آنوقت بنی اسرائیل نسبت بمصریها یار شاطر نبودند بلکه بار خاطر آنها محسوب میگشتند دولت نیز با ملت ساخته بود و بر یهود بسیار سخت میگرفت رهبر جوان آنها که موسی نام داشت بر تبه بلند لشکری و کشوری رسیده در دانش و شهامت و تدبیر و همت بی نظیر بود و از برگزیدگان عصر شمرده میشد چون هم نژادان خود را در ذلت و زحمت یافت بر رهبری آنها که مرست و آنها را از کشور مصر سالم بشبه جزیره سینا آورد و اسباط دوازده گانه را ملت یگانه نمود و چنان اتفاق و همرنگی در آنها پیدا شد که پس از سه هزار سال تا کنون گرچه در اطراف زمین پراکنده زندگی میکنند، اما در هر گوشه دنیا که باشند با هم ارتباط دارند و گرچه در صورت وقیافه و لباس و زبان یهود هندی با یهود ایران یا یهود ایران با یهود آمریکا و آلمان اختلاف داشته باشد، اما در عقیده دینی و تعصب نژادی و همرنگی ابداً اختلاف ندارد و این علت بزرگی است که آنها را با هم متفق نگه داشته گذشت ایام ابداً در این علت تأثیری ندارد. مسلمان ایرانی چون در هند ساکن گشت پس از صد سال در او اثری از ایران نیست بهمه معنی هندی میشود اما یهودی ایران پس از دوهزار و پانصد سال امروز نیز یهودی تمام است و نظرش بهم نژادان او میباشد.

حمورابی - این نام از همویا اممو یا احمی بعربی بمفهوم عم و ربی بمعنی بزرگی ترکیب شده و نام پادشاه بابل است که در سنه ۲۰۶۵ تا سنه ۲۰۲۵ ق.م چهل و سه سال

شاهی کرد پدر او یکی از مقتدرترین شاهان سومر و عکاد بود. حمورابی مرزهای کشورش را در شمال و سمت داد از اولوحي درویرانه شوش پدید شده که هشت پا بلند است و بر آن دستورکشورداری و اجتماع نوشته شده مؤسس خانواده حمورابی مردی بنام سوموآبی (Sumuabi) که در سنه ۲۱۶۹ ق.م بابل را پایتخت ساخت پس از مرگ حمورابی خانواده اش ضعیف گشت و شاه عیلام (خوزستان) بر بابل لشکر کشید و آنجا را تصرف نمود و غارت کرد از جمله غنایم لوح نامبرده حمورابی بود که بشوش آورده شد در آن لوح حمورابی در حضور ایزد خورشید نشسته و لوح را از او میگیرد و این اتفاقا شباهتی دارد بر فتن حضرت موسی بکوه سینا و دیدن آتش و بعد یافتن الواح یا احکام ایزدی اما اینکه موسی از لوح حمورابی استفاده کرد چنانکه برخی از نویسندگان گمان کرده اند بسیار بعید است زیرا موسی در مصر و شبه جزیره سینا زندگی کرد و مشکل است که به بابل رفته باشد شباهتی اگر در احکام میابیم بسبب هم مانند بودن افکار دانشمندان و پیامبران است .

حضرت موسی پس از آنکه خدمت بزرگی بهم نژادان خود نمود در سنه ۱۲۷۲ ق.م معزز و محترم از جهان درگذشت و پیش از آنکه درگذرد قوانینی وضع فرمود و دستوری پیش نهاد کرد و اساس آنها را بر احکام ده گانه زیر گذاشت بزبان پروردگار :

۱ - من خدای تو هستم که تو را از مصر و از مکان بندگی در آوردم .

۲ - من خدای غیور هستم و روا ندارم جز من خدائی را پرستید .

۳ - نام خدا به باطل میر .

۴ - روز سبت را تقدیس نما و در آن روز استراحت کن .

۵ - والدین را گرامی دار .

۶ - از کشتن پرهیز کن .

۷ - زنا مکن .

۸ - دزدی مکن .

۹ - برهمسایه بدروغ گواهی مده ،

۱۰ - بخانه وهمسرو بنده وکنیز وچارپایان همسانه تجاوز مکن .

و نیز با مکیرو در هفت سال یکسال را سال آزادی قرار داد یعنی در آن سال بدهکار که نتواند بدهی خود را بپردازد ازدادن بده آزاد گردد و بیاری بینوایان تاکید فرمود .

بنی اسرائیلی بروایتی ۲۱۰ سنه در مصراقامت کردند و چنانکه ذکر شد نیمه آن زمان بر فاهیت و نیمه دیگر بزحمت و اسارت گذرانند و در سنه ۱۳۱۲ ق.م از آنجا در آمدند و پس از آنکه زمانی در شبه جزیره سینا بودند در سنه ۱۲۷۲ رو بفلسطین که مکان نیای آنها بود حرکت کردند در آنوقت در فلسطین اقوام مختلف زندگی میکردند و صاحب آن سرزمین بودند و چونکه هجرت اسرائیل بآن زمین بصورت مهاجم بود طبعا جنگ و خونریزی لازم داشت و اتفاقا پس از حضرت موسی رهبر دیگر برای آنها پدید گشت و او یوشع بن نون از نسل افرانیم بن یوسف بود و او مردی بود که دلیری و تدبیر نظامی را با سیاست و کشورداری توأم داشت بنی اسرائیل را از زمین خشک شبه جزیره سینا در آورد و بر فلسطینها حمله کرد و از رود اردن گذشت و شهرهای فلسطین را یکی پس از دیگر تسخیر نمود و چهارده سال با کمال اقتدار بر اسرائیل فرمانده بود و آنها را از بدویت و خانه بدوشی در آورد و شهر نشین و کشاورز کرد و او نخستین شخصی بود از شا نزده تن دیگر که بقضات در تورات ذکر شده اند پس از او پانزده تن دیگر بآن نام اسرائیل فرمانده بودند و این سلسله یعنی فرماندهی قضات از سنه ۱۲۷۲ تا سنه ۱۱۷۷ یکصد و نود و پنج سال طول کشید و پس از آن بخواهش و اصرار اسرائیلیها در زمان شموئیل سلسله

قضات بپایان رسید و شموئیل جوانی بنام شاول را که در قرآن طالوت نامیده شده بشاهی برگزید و او را رسماً مسح نمود .

شاول بن فیثی

سنه ۱۱۷۷ تا سنه ۱۰۵۷

(بیست سال و بروایتی ۴۰ سال) رجوع شود به قاموس تورات

شاول بن قیش از نسل بنیامین ابن یعقوب جوانی بود خوش اندام و با هوش و دلیر چون بشاهی برگزیده شد پس از آنکه یکصد و هشتاد و یکسال از رحلت یوشع ابن نون گذشته بود دوره دادوران یا قضات به پایان رسید .

شاول پس از آنکه دشمنان اسرائیل از عمونیان و عمالقه و غیره را سرکوب کرد میکال دختر خود را به داود پورایشای ازاھل بیت لحم ازدواج نمود و داود در جنگی که با فلسطینیها شد سردار بزرگ آنها را که گلیاد یا جلیات نام داشت و در قرآن جالوت خوانده شده در نبرد تن به تن بقتل رسانید و در جنگهای دیگر نیز شرکت میکرد تا اینکه مورد رشك و رقابت بدرزن گردید و ناچار از دست او فرار کرد و شاول پس از آنکه بیست سال شاهی کرد در جنگی که با فلسطینیها نمود با سه پسران خود که یکی از آنها یوناتان نام داشت در میدان جنگ خودکشی کرد .

داود ابن ابشای (بیت لحمی)

سنه ۱۰۵۷ تا سنه ۱۰۱۷

حضرت داود در شهر صقلع بود که شنید شاول با سه فرزندانش که یکی از آنها یوناتان دوست صمیمی او بود کشته شد از اینرو همت یافت که بکشور خود بازگردد و در حبرون مردم یهودا او را مسح کردند و بشاهی خود برگزیدند و بر باقی مانده اسباط ایشبوش پسر شاول حکمران شد ولی شاهی او بیش از دو سال نبود زیرا که

میان او و سردار توانای او که ابنر نام داشت اختلاف پیدا شد و ابنر جانب داود را گرفت و در انجام داود پادشاه همه بنی اسرائیل شد و به کمال اقتدار و تدبیر چهل سال شاهی کرد یعنی هفت سال در حبرون و سی و سه سال بر تمام کشور اسرائیل و اورشلیم را پایتخت قرار داد و بهر جا که رو نمود بر دشمنان و سرکشان پیروز گفت تا اینکه مرزهای کشورش به حد معین شده و هدف تورات رسید و در مشرق برود فرات و در مغرب بمصر محدود گشت و شکفت نباشد اگر هم اکنون که جمهوری اسرائیلی تشکیل شده هدفشان همان خواب و خیال باستانی باشد و بکوشند که حد تعیین شده در تورات تجدید گردد در زمان طولانی شاهی داود نه تنها کشور وسعت یافت بلکه علوم و فنون ادب و شعر و موسیقی اسرائیل نیز به پایه بلند رسیدند، داود سپاه آراسته داشت و شخصاً بموسیقی و شعر علاقه مند بود معروف است که زره را خود او درست میکرد و اشعار او بنام زبور بهره مهم از تورات میباشند و در آنها افکار عالی مییابیم و اینها یکصد و پنجاه مزامیر میباشند برخی نسبتاً مختصر و بعضی طولانی در زمزمور چهل و دوم میفرماید .

«چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد جان من تشنه خداست تشنه خدای زنده که کی بیایم و بحضور خدا حاضر شوم اشکهایم روز و شب نان من میبود چون تمامی روز مرا میگفتند خدای تو کجاست چون اینرا بیاد میآورم جان خود میریزم چگونه با جماعت میرفتم و ایشانرا بخانه خدا پیشروی میکردم با آواز ترنم و تسبیح در گروه عید کنندگان ای جانم چرا منحنی شده ای و چرا در من پریشان گشته ای برخد امیددار زیرا که اورا برای نجات روی او باز حمد خواهم گفت.»

حضرت داود در سن سی سالگی بسلطنت رسید و پس از آنکه چهل سال شاهی کرد در سن هفتاد یا کمی بیش از آن از جهان رحلت کرد او آخر ایام عمر او به تلخی

گذشتند و در خانواده فتنه و فساد پذیر شد در باب دوازدهم از کتاب دوم سموئیل حکایتی نسبت باو گفته شده که در قرآن نیز باندك تغییر و عبارتی ملایمتر و فصیحتر تکرار شده در تورات میفرماید که ناتان نبی روزی نزد داود آمد و باو گفت که در شهری دو مرد بودند یکی دولتمند و دیگری بینوا دولتمند کوسفند و گاو بسیار داشت و بینوا به يك ماده بره امور زندگی را میگذراند تا اینکه مهمانی نزد دولتمند آمد و او بجای اینکه برای مهمان کوسفندی از خود ذبح بکند بزور کوسفند مرد بینوا را گرفت و آنرا برای مهمان ذبح کرد داود فرمود چنین شخصی بی انصاف و باید سزا یابد و کشته شود ناتان گفت آن شخص خود شما هستید زیرا با داشتن همه گونه بخششهای تبتدی بهمسر اوریای حتی طمع کردی و او را بجنگ با دشمنان فرستادی که کشته شد و پس از آن همسر او را برای خود گرفتی داود بخطای خود اعتراف کرد و از پروردگار آمرزش خواست و آمرزیده شد . پسر داود بنام ایشالوم برخواهر ناتانی فریفته شد و او را بفریب نزد خود خواست و با او نزدیکی نمود و در نتیجه برادر حقیقی آن دختر چون برایشالوم دست یافت او را کشت .

شاول چون کشته شد با وجودیکه بحضرت داود دشمنی نمود برای او مرثیه سرود و در آن میفرماید .

«ای کوههای جلیوع شبنم و باران بر شما نبارد و نه از کشت زارهایت هدایا بشود زیرا در آنجا سپر جباران دور انداخته شد. سیر شاول که گویا بروغن مسح نشد بود از خون کشتگان و از پیه جباران کمان یوفاتان بر نگریدید و شمشیر شاول تهی بر نکشت شاول و یوفاتان در حیات خویش محبوب نازنین بودند.

و در موت از هم جدا نشدند از عقابها تیز پرتو و از شیران توانا تر بودند» .

حضرت سلیمان

از سنه ۱۰۱۷ تا سنه ۹۷۷ ق . م

از فرزندان حضرت داود ادونیا نام امیدوار بود که بکمک یواب نام سردار لشکر جانشین پدر گردد ولی ناتان نبی بحمايت سلیمان برخاست و برای او پسر کوچکتر را که بعربی سلیمان خوانده میشود جانشین کرد و در زندگی خود او را مسح نمود و باو چنین وصیت فرمود .

«قوی و دلیر باش وصایای یهوه خدای خود را نگه داشته بطریقه‌های او سلوک نما و فرایض و اوامر سلوک و احکام و شهادتها ویرا بنوعیکه در تورات نوشته است محافظت نما تا هر کاریکه کنی و بهر جائیکه توجه نمائی بر خوردار باشی» کتاب اول پادشاهان - باب دوم»

سلیمان به عقل و دانش شهرت دارد و داستانهای زیاد از او چه در کتب دینی مانند قرآن و چه در افسانه‌ها نوشته شده‌اند تنها بر بشر بلکه بر پرندگان و جن و پری فرمانروائی میکرد بفرموده قرآن حتی مورچه‌ها او را میشناختند و آنچه تاریخی است این است که در زمان او سلطنت بنی اسرائیل بنهایت وسعت رسید و او از رود فرات گرفته تا زمین فلسطینها و تا سرحد مصر شاهی مینمود بنابر نوشته تورات در باب چهارم از کتاب اول پادشاهان آذوقه سلیمان برای هر روزی سی کر آرد نرم و شصت کر بلغور و ده گاو پرواری و بیست گاو چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای فر به بود مردم با من و اطمینان زندگی میکردند از کارهایی عمده در عصر او یکی ساختن خانه خداوند است که به بیت المقدس معروف شده و آن

دو سال چهارصد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر و سال چهارم سلطنت آغاز گشت طول آن شصت ذراع و پهنای بیست و بلندی آن سی ذراع بود و برای خانه پنجره‌های مشبك ساختند و این ساختمان تاریخی در هفت سال یعنی از سال چهارم سلطنت سلیمان که آغاز شد در سال یازدهم تکمیل گشت . دوم پادشاه کاخی برای خود ساخت که آن نیز در سیزده سال تمام شد حضرت سلیمان گر چه بنا بر نوشته تورات هفتصد زن بانو و سیصد متعه‌ای در حرم داشت از جمله سولی نام دختر فرعون بود و ملکه سبا آوازه سلیمان را شنیده بحضور او آمد و از او پرسشها کرد و سلیمان همه پرسشهای او را پاسخ داد ملکه گفت آوازه حکمت و دانش تورا شنیده بودم راست یافتم خوشا بحال تو و این بندگان و پادشاه صد و بیست وزنه طلا و گوهرهای گران بها تقدیم نمود و سلیمان نیز باو هدایا داد و او بکشور خود بازگشت این اتفاق در قرآن بنوعیکه با آموزش اسلام مطابق بود بیان شده حضرت سلیمان پس از شاهی چهل سال پرافتخار از جهان درگذشت اخیای شیلونی که یکی از انبیای بنی اسرائیل شمرده میشود معاصر وی بود .

پس از سلیمان از سنه ۹۷۷

زمان شاهی حضرت داود و سلیمان عصر زرین تاریخ یهود است و گر چه در تورات از آندو شاهان مقتدر و با دانش ستایشی که جنبه روحانیت آنان را ثابت کند نشده بلکه انتقاد شده ولی در قرآن هر دو ستوده شده‌اند و چنانکه زبور یا مزامیر حضرت داود بهره‌ای از تورات میباشد امثال سلیمان نیز هستند که در ۳۱ باب بیابان میرسند باب اول چنین آغاز میگردد .

«بجهت دانستن حکمت و عدل و برای فهمیدن کلمات فطانت بجهت اکتساب

ادب معرفت آمیز و عدالت و انصاف و استقامت تا ساده دلان را زیرکی بخشد و جوانان را معرفت و تمیز تا مرد حکیم بشنود و علم بیافزاید و مرد فهم تدابیر را تحصیل نماید۔ ترس بیهوش آغاز علم است لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند و در باب بیست و هفتم سخن را چنین آغاز میکند۔

«در باره فردا فخر منما زیرا نمیدانی که روز چه خواهد زائید دیگری تر بستاید و نه دهان خودت غریبی نه لبهای تو سنگ سنگین است و یگ ثقیل اما خشم احمق از هر دوی آنها سنگتراست. غضب ستم کیش است و خشم سیل اما کیست که در برابر حسد تواند ایستاد. تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است جراحات دوست وفادار است اما بوسه‌های دشمن اقرط است. شکم سیر از شان غسل گراحت دارد اما برای شکم گر سینه هر تلخی شیرین است.»

این است بسیار مختصری از امثالیکه بحضرت سلیمان نسبت داده شده‌اند و البته چنین پادشاه بزرگوار شایسته ستایش است. بهره مختصری از تورات بنام غزل‌غزلهای سلیمان در هشت باب پایان میرسد. پس از سلیمان کشور بنی اسرائیل بدو بهره تقسیم شد بهره‌ای بنام یهودا در جنوب از دو اسباط تشکیل گردید در جبعام بن سلمان بسلطنت آنجا برگزیده شد و بهره دیگر ازده اسباط در شمال بنام اسرائیل بوجود آمد و پادشاه آنجا یربعام بن سات انتخاب گشت و از آنوقت در میان اسرائیلیها کشمکش بود و در نتیجه ضعیف گشتند و بالاخره بخت النصر بر آنها مسلط شد و در سنه ۵۸۶ که سال بسیار پر مصیبت برای یهود بود. بنی اسرائیل یکبار دیگر پراکنده گشتند و به بابل و دیگر کشور باسارت رفتند که نتوانستند مدتی کمر راست کنند ولی با وجود اسارت و مصیبت و آوارگی اشخاص بزرگوار و برجسته از آنان پدید گشتند و شاهان بابل بلکه شهنشاهان ایران بآنها توجه دادند از جمله دانشمندی اوایل این عصر ارمیا بن حلقیا

بود که اوضاع اسارت و تباهی اورشلیم را بیان کرده و در تورات کتابی بنام ارمیاء نبی در پنجاه و دو باب میباشد و نیز کتاب هرائی ارمیاء در پنج باب است. در کتاب ارمیاء باب نهم را چنین آغاز میکند :

« کاش که سرمن آب میبود و چشمانم چشمه اشك تا روز و شب برای کشتگان دختر قوم خود گریه میکردم. کاش که در بیابان منزل مسافران میداشتم تا قوم خود را ترك کرده از نزد ایشان میرفتم. »

و در باب دوازدهم چنین میفرماید :

« ای خداوند تو عادلتر هستی از اینکه من با تو محاجه نمایم لکن در باره احکامات با تو سخن خواهم راند چرا راه شریان بر خوردار میشود و جمیع خیانتکاران ایمن میباشند. تو ایشان را غرس نموده پس ریشه زدند و نمو کرده میوه نیز آوردند تو بدهان ایشان نزدیکی اما از قلب ایشان دوز. »

و در باب پنجاه و دوم میفرماید :

« و واقع شد که نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده سنگری گرداگرد بنا نمودند و شهر تا سال یازدهم صدقیا پادشاه در محاصره بود و در روز نهم ماه چهارم قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود پس در شهر رخنه ساختند و تمام مردان جنگی در شل از راه دروازه ای که در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود فرار کردند و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند و ایشان براه عربه رفتند و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده در بیابان اریحا صدقیا رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند پس پادشاه را گرفته او را نزد شاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بروی فتوی داد و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش

بقتل رسانید و چشمان صدقیا را کور کرده و او را بدو زنجیر بست »

و در کتاب مرآئی ارمیا باب اول چنین آغاز میشود :

« چگونه شهریکه پراز مخلوق بود منفرد نشسته است؟ چگونه آنکه در میان امته بزرگ بود مثل بیوه زن شده است؟ چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراج گذار گردیده است. شبانگاه زار زار گریه میکند و اشکهایش بر رخسارهایش میباشد از جمیع مجبائش برای وی تسلی دهنده نیست همه دوستانش بدو خیایت ورزیده دشمن او شده اند. یهودا بسبب مصیبت و سختی بندگی جلای وطن شده است در میان امته نشسته راحت نمیابد. »

از سنه ۵۸۶ یهود در اسارت و ذلت بودند تا اینکه فضل ایزدی شامل حال آنان شد .

- بنی اسرائیل در عصر شهنشاهان هخامنشی -

دودمان هخامنش از نژاد آریائی در فارس بود تا اینکه از میان آنها شخصی بنام هخامنش رئیس خانواده شد و پس از او پسر یا از احفاد او یکی بنام چش پش مؤسس سلسله شاهان هخامنش گشت و از نژاد او شاهان زیر بشاهی رسیدند .

هخامنش ۱



چش پش اول ۲



کورش اول ۳

۷ آریا رمنا



کمبوجیه اول ۴

۸ ارشامه



۵ کورش دوم بزرگ شهنشاه نجات دهنده یهود

وشتاسب



۶ کمبوجیه دوم

۹ داریوش بزرگ در تورات داریوش



خشایارشا در تورات احشوروش



ارته خستره اردشیر بهمن در تورات ارته خششتا



اخشایارشا در تورات احشوروش

سفدایان

داریوش دوم



اردشیر دوم

-



اردشیر سیوم

-



ارشك

داریوش سیوم

و از این شهنشاهان کورش بزرگ در تورات بسیار ستوده شده و داریوش اول و خشایارشا و ارته خشتر (اردشیر) اول و دوم و داریوش دوم ذکر شده اند که مختصراً از آن در اینجا نقل میشود .

چش پش دوم چون خوزستان (عیلام) را ضعیف یافت با نجا لشکر کشید و تصرف کرد و از آنوقت، پادشاه فارس و انزان (یعنی خوزستان) شد و پس از او فرزندان او در دو سلسله برانزان و فارس فرمانروا بودند تا اینکه کورش سیوم پسر کمبوجیه بعزم جهانگیری بلند شد و بر ماد لشکر کشید و استیاگس را که پدر مادر او بود شکست داده شهنشاه فارس و ماد شد و پس از آن سلسله فتوح او جاری بود تا بر همه آسیای کوچک و شام و عراق و خاور ایران تا حدود چین يك شهنشاهی بسیار نیرومند و وسیع تأسیس کرد و پس از آنکه سی سال یعنی از سال ۵۵۹ تا سنه ۵۲۹ سلطنت کرد بنا بر نوشته یونانیها در جنگی گشته شد یا اینکه بمرک طبیعی درگذشت و او را در تورات نجات دهنده یهود خوانده و در صحیفه اشعیا نبی که در شصت و شش باب پایان میرسد در باب چهل و پنجم چنین گفته :

« خداوند به سیح خویش یعنی بکورش که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امتهای را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را بحضور وی مفتوح نمایم و دروازهها دیگر بسته نشود چنین میگوید که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را بتو خواهم بخشید » .

و در باره کورش در باب چهل و چهار چنین میفرماید :

« او شبان من است و تمامی مسرت مرا با تمام خواهد رسانید و در باره اورشلیم میگوید بنا خواهد شد » .

کورش در سنه ۵۳۹ یا چهل و هفت سال پس از خرابی اورشلیم متوجه بابل گردید و بلتشر پادشاه شکست خورد و بابل در سنه ۵۳۸۹ بدست ایرانیان افتاد و کورش فرمان داد که یهود آزاد باشند و بکشور خود بازگردند و مسجد بزرگشان را از نو تعمیر کنند و در صورتیکه سیاست شاهان آشور و کلدان بروحشت و خونریزی و سفاکی و خشونت با اقوام مقهور بود کورش بنا بر طبیعت مهربانی که داشت سیاستی کاملاً برعکس آنها اختیار کرد کورش شخصی بود که همت بلند داشت و ازدوراندیشی میدانست که خشونت با اقوام مقهور بی نتیجه که سهل است در مآل کار سبب برافتادن قوم غالب میگردد. متصرفات او از فارس و ماد گذشته بر همه خاک آسیای کوچک و شام و عراق و فلسطین رسیده بود و میبایستی بر اقوامیکه در آن سرزمین پهناور زندگی میکردند آرام و امن شاهی کند و چنین شاهی ممکن نبود مگر بمهربانی و خوش رفتاری و نیز او میخواست که مصر را هم بتصرف در آورد و کشور یهود جائی بود که از آنجا بایستی بگذرد او یهود را دشمن سخت دشمنان خود که بابلیها و آشوریها بودند یافت و البته دشمن دشمن دوست شمرده میشود و امید داشت که دشمنی یهود با ملل همسایه فلسطین سبب دوستی آنها با ایران خواهد شد و ضمناً بادشمنان نیز باندازه ای خوش رفتاری و هماهنگی کرد که آنها نیز دوست و مطیع او شدند و او پدرا ایرانیان و محبوب بیگانگان شد و در زمان شاهی او و جانشینانش یعنی کمبوجیه و داریوش و خشایارشا و اردشیر اول و داریوش دوم و اردشیر دوم در میان بنی اسرائیل اشخاص برگزیده و برجسته پدید شدند که در حقیقت آنها بودند که اساس فرهنگ کنونی بنی اسرائیل را پی ریزی کردند و بشاهان ایران مطیع بودند و نام آنها را در نوشته مقدس آورده جاوید کردند .

تورات و انبیای بنی اسرائیل کتاب تورات در ۹۲۹ باب پایان میرسد .

بنا بروایت‌های اسرائیلی از حضرت موسی گرفته تا ملاخی چهل و هشت تن نبی در ملت یهود ظهور کردند و آنان را رهبری نمودند از اینها چند تن در قرآن ذکر شده‌اند توراتیکه اکنون در دست داریم نتیجه افکار آنها و الهام ایزدست که در چندین صحف پایان میرسد و مطالب گوناگون دارد و در زمان مختلف گفته و نوشته شده قدیمترین بهره آن که بخود حضرت موسی نسبت داده میشود (Pentateuch) یا کتب پنجگانه از این قرار میباشند .

۱- سفر پیدایش (Geneses) در پنجاه باب پایان میرسد

۲- سفر خروج (Exodus) - چهل باب -

۳- سفر لاویان (Leviticus) - بیست و هفت باب -

۴- سفر اعداد (Numbers) - سی و شش باب -

۵ - سفر تثنیه (Deutiuronomy) درسی و چهار باب به پایان میرسد.

در اسفار پنجگانه بالا از آفرینش جهان گرفته تا خروج ورود بنی اسرائیل بزمین فلسطین بر سبکی بیان شده که نیمه تاریخی است و بیشتر بهره آن آئین موسوی است و گرچه بنام حضوت موسی تمام شده ولی از امتداد زمان ممکن است چیزی کاسته یا افزوده شده باشد .

و از دیگر نامه‌ها .

۶ - کتاب اول پادشاهان در ۲۲ باب .

۷ - کتاب دوم پادشاهان در ۲۵ باب .

۸ - کتاب اول تواریخ ایام در ۲۹ باب .

۷ - کتاب دوم تواریخ ایام در ۳۶ باب .

و دیگر صحف انباء میباشند باین ترتیب :

۱۰ - صحیفه یوشع بن نون در ۲۴ باب .

۱۱ - کتاب داوران در ۲۱ باب .

۱۲ - روت در ۴ باب .

۱۳ - سموئیل نبی کتاب اول در ۳۱ باب .

۱۴ - سموئیل نبی کتاب دوم در ۲۴ باب .

۱۵ - عزرا (۴۵۷ تا ۵۸) در ۱۰ باب .

۱۶ - نحمیا در ۱۳ باب .

۱۷ - ایوب در ۴۲ باب .

۱۸ - مزامیر داود (زبور) در ۱۵۰ باب .

۱۹ - امثال سلیمان در ۳۱ باب .

۲۰ - کتاب جامعه سلیمان در ۱۲ باب .

۲۱ - غزل غزلهای سلیمان در ۸ باب .

۲۲ - صحیفه اشعیا نبی در ۶۶ باب .

۲۳ - صحیفه ارمیای نبی در ۵۲ باب .

۲۴ - مرثی ارمیا در ۵ باب .

۲۵ - صحیفه حزقیال نبی در ۴۸ باب .

۲۶ - صحیفه دانیال نبی در ۱۲ باب .

۲۷ - صحیفه هوشع نبی در ۱۴ باب .

۲۸ - صحیفه یوشیل نبی در ۳ باب .

۲۹ - صحیفه عاموس نبی در ۹ باب .

۳۰ - صحیفه عوبدیاء نبی در ۱ باب .

۳۱ - صحیفه یونس نبی در ۴ باب .

۳۲ - صحیفه میکاه نبی در ۷ باب .

۳۳ - صحیفه ناحوم نبی در ۳ باب .

۳۴ - صحیفه حلبوق نبی در ۳ باب :

۳۵ - صفیاء نبی در ۳ باب .

۳۶ - صحیفه حجی نبی در ۲ باب .

۳۷ - صحیفه ذکریاء نبی در ۱۴ باب .

۳۸ - صحیفه ملاخی یا ملاکی نبی در ۴ باب .

و علاوه بر اینها کتابی بنام استر در ده باب هست که در آن همدسه نام دختر اسرائیلی است که یکی از شاهان هخامنشی بنام اخشورش او را بهم سری پذیرفت و او را استر یا ستاره نامید که مفصل تر بعد ذکر میشود و این حکایت در ایران نامه جلد اول و دوم نیز بیان شده .

روت هم دختری بوده که در ایام حکومت داوران همسر پسر الملك نام از مردم بیت لحم شد و پس از مردن شوهر یوغر نام شخصی را ازدواج کرد و ثروتمند گشت و بوغر نیای بزرگ حضرت داود بود این حکایت در تورات بنام کتاب روت در چهار باب به پایان میرسد .

و از صحفی که ذکر شدند آنچه از ایران میایم در صحف زیر میباشد :

۱ - صحیفه عزرا که معاصر بود با اردشیر اول یا دوم .

۲ - سخمیا که معاصر بود با اردشیر اول یا دوم .

۳ - اشعیاء .

۴ - دانیال .

۵ - کتاب استر (یا ستاره) .

نوشته‌های تورات در سه بهره تقسیم میشوند:

۱ - آئین تورات .

۲ - انبیاء .

۳ - کتب .

در انجیل لوقا حضرت مسیح هم چنین اشاره فرموده . در فصل ۳۴/۲۴ میفرماید «همین است سخنانیکه وقتی با شما بودم گفتم ضروریست آنچه در (۱) تورات موسی (۲) و صحف انبیاء (۳) و زبور در باره من مکتوب است بانجام میرسد تورات در اصل بزبان عبری بود ولی هیچ نسخه‌ای بزبان عبری یافت نمیشود که پیش از سنه ۹۱۶ میلادی نقل شده باشد. بنابراین نمیدانیم که عبری زمان حضرت موسی یا جانشینان متقدمین و متأخرین او چگونه بوده زیرا که پس از اسارت و پراکندگی اسرائیل بالطبع زبان عبری بگذشت روزها زبان روزمره آنها نبود و ناچار بودند که بزبان محلی سخن گویند یعنی برخی به آرامی و بعضی بسریانی کلدانی و یونانی و لاتین بلکه فارسی آشنا شدند یعنی هر گروهی بهر کجا که رفت و ساکن شدن ناچار بود که بزبان مردم آنجا سخن گوید و عبری منحصر بزبان عبادت بود و آنچه از تورات بزبان دیگر ترجمه شده مهمترین ترجمه بزبان یونانی است که آنرا (Septuaginta) یعنی هفتاد نامیدند و از اینرو گمان میرود که ترجمین یکتن نبود بلکه هفتاد یا بیشتر بود و نیز ترجمه‌ای به زبان لاتین بنام (Vulgate) شد و مترجم آن پارسائی بنام جروم مسیحی بود که در قرن پنجم میلادی ترجمه کرده احتمال دارد که پنجگانه را که بنام حضرت موسی میباشد عزرائی نبی، از نوشته‌های قدیمتر نقل و تدوین کرده و زمان آن باید در قرن پنجم قبل از میلاد باشد پس توراتی که اکنون در دست میباشد و اساس فرهنگ و دین بنی اسرائیل است باید در زمان اسارت

یا پس از بازگشت بفلستین تدوین شده و بصورت کنونی درآمده باشد .

و دیگر نوشته تالمود (TaImud) یا قوانین شرعی و عرفی یهود است و بدو بهره میبشد . بهره ای بنام مثنه که مجموعه روایت هائی هست که ربی یهودا در سنه ۱۵۰ میلادی گرد آورده در عربی بمعنی الثانی میشود و بهره دیگر گمره یا تفسیر و توضیح مثنه هست مانند اوستا که متن است و زند که ترجمه و تفسیر آن است تالمودی هست که غربی و اورشلمی گفته میشود و در قرن چهارم تدوین شده و تالمودی هست بابلی که در اواخر قرن پنجم با تمام رسیده و از نسخه قرن چهارم نقل شده بزبان کلدانی تالمود بمعنی دستور است از لامد بمفوم آموختن و یاد گرفتن که در عربی لمد و تلمیذ میشود .

و نیز تارگم (Targum) یا تفسیر تورات بزبان آرامی نوشته شده بزبان آسوری رگمو یا رجمو بمعنی سخن گفتن و ترجمه نویا ترجمه گوینده که عبری مترجم میشود برخی گمان کرده اند که ترجمان در اصل زبان فارسی است ولی این درست نیست .

عزرا و نحمیا - در اینکه این دو بزرگوار معاصر کدام يك از شاهان هخامنشی بوده اند مورخین اختلاف کرده اند و غالباً چنین بنظر میرسد که در عصر اردشیر دوم میزیستند کتاب عزرا در ده باب بی پایان میرسد . در باب اول او چنین میفرماید :

« در سال اول کورش پادشاه فارس تا کلام خداوند بزبان ارمیا کامل شود خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالك خود فرمانی نافذ کرد و آنرا نیز مرقوم داشت و گفت کورش پادشاه فارس چنین میفرماید یهود خدای آسمانها جمیع ممالك زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهود است بنا نمایم .

کورش پادشاه ظروف خداوند را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود بیرون آورد و کورش پادشاه آنها را از دست متردات گنجور

خود بیرون آورده به شش‌بصر رئیس یهودیان شمرده.

و در باب سوم میفرماید «و تمامی قوم مثل يك مرد در اورشلیم جمع شدند.»

و در باب چهارم - «آنگاه اهل زمین دستهای قوم یهودا راست کردند و ایشانرا

در بنا نمودن به تنگ میآوردند و بضد ایشان مدبران اجیر ساختند که در ایام کورش

پادشاه فارس تا سلطنت داریوش پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند و چون

اخشورش پادشاه شد در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهودا و اورشلیم شکایت نوشتند و در

ایام ارتخشستا (اردشیر) بشلام و متردات و طبیل و سایر رفقای ایشان بار تاختنا پادشاه

فارس نوشتند و مکتوب بخط آرامی نوشته شد و معنیش در زبان آرامی است»

مطابق آن نامه معلوم میشود که اختلاف افتاده و مردم برخلاف یهودا و اورشلیم

به پادشاه ارتخشستا (اردشیر اول) شکایت نوشتند و پس از تحقیق پادشاه فرمان نوشت که

کار تعمیر مسجد متوقف گردد و تا سال دوم از شاهی داریوش دوم معطل ماند و بعد مشایخ

یهود به پادشاه نامه نوشتند و یادآوری کردند که بناء مسجد بفرمان کورش بزرگ آغاز

شود و داریوش فرمان نوشت که کار تعمیر را بپایان برسانند و مسجد در روز سیوم ماه آذار

در سال ششم داریوش دوم با تمام رسید. پس از آن پادشاه ارتخشستا (که باید اردشیر

دوم باشد) به عزرای واهن چنین فرمان نوشت :

«فرمان از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در

در سلطنت من هستند برفتن به همراهی تو با اورشلیم راضی باشند بروند چونکه از جانب

پادشاه و هفت مشیر او فرستاده شده‌ای تا درباره یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت

که در دست تو است نقص نمائی و فقره و تلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل

که مسکن او در اورشلیم میباشد بذل کرده‌اند بیری» (فصل هفتم).

این است مختصر از کتاب عزرا که بایران تعلق دارد و اما کتاب تجمیعا که در سیزده

باب بیایان میرسد در باب پنجم (۱۵/۱۴) چنین میفرماید.

«و نیز از روزیکه بوالی بودن زمین یهودا مأمور شدم یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم ارتخشست پادشاه که داوا زده سال بود من و برادرانم وظیفه دایگیری را نخوردیم اما والیان اول که قبل از من بودند بر قوم بارسنگین نهاده علاوه بر چهل مثقال نقره نان و شراب نیز از ایشان می گرفتند».

از دانیال نبی - «در ممالک شرق بویژه در ایران شهرت دار زیرا که قبرش در اینجا است کتابی که بنام او بهره ای از تورات است و دوا زده باب به پایان میرسد مطالبی از بنو کد نصر (بخت النصر) و کورش و داریوش اول و بلشصر پادشاه بابل افسانه وار نوشته شده که نباید چندان اهمیت تاریخی داشته باشد. از جمله درباره داریوش در باب ششم چنین مینویسد.

«داریوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان بایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد پس این دانیال بر سائر وزراء و والیان تفوق جست.

بنابر نوشته دانیال میان او و درباریان اختلاف افتاد ولی در ابجام دانیال بر رقباء تفوق یافت ولی داریوش در سن شصت و دو سالگی پادشاه نشد بلکه هنوز سی سالش هم نشده بود مگر اینکه سال یهود شش ماه بگیریم یا اینکه نویسنده اشتباه کرده و در باب نهم میفرماید «در سال اول داریوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود در اول سلطنت او من دانیال عدد سالهای را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیاء نبی نازل شده بود از کتب فهمیدم که هفتاد سال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد» در باب هم میفرماید:

«در سال سوم کورش پادشاه فارس امری بردانیال که بلطش صرسمی بود کشف گردید» و در باب یازدهم چنین میفرماید: در سال اول داریوش مادی من نیز استاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم و الان ترا بر استی اعلام نمایم اینک سه پادشاه بعد ازین در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولت مند تر خواهد بود و چون بسبب توانگری خویش قوی گردد همه را بضد مملکت یونان بر خواهد انگیزد. «پس پیشگوئیها نموده است که بهیچ زمان تازیانی نمیتوان آنرا تطبیق کرد. اخشورش را که دانیال ذکر کرده پدر داریوش نبود بلکه پدر خوانده او بود.

کتاب استر (یا ستاره) در ده باب به پایان میرسد و از ازدواج دختری بنام هدسه ذکر میکند که تربیت شده شخصی بنام مردخای بن بائیر بنیامین و از قوم یهود بود و او را اخشورش نام شاه ایران بهمسری گزینت نویسنده آن معلوم نیست مختصر آن چنین میشود که اخشورش جشنی منعقد کرد و روز هفتم آن جشن بهفت تن خواجه سرایان حرم بنام مهربان و بزتا و خربونا و بغتا و کرکس را فرمان داد که دشتی (بهشتی؟) شاه بانوی ایران را از جانب پادشاه بگویند که در جشن شرکت کند ولی شاه بانو خواهش او را نپذیرفت و پادشاه خشمگین گشت و با هفت رئیس فارس و مادی بنام کرشنا و شیتار و ادما تا و ترشیش و مرس و مرسنا و مموکان مشورت کرد و برای آنها فرمان داد که دوشیزه ای زیبا تجسس بکنند تا او را بهمسری اختیار کنند و باین ترتیب شاه بانو را تنبیه نماید و آنها هدسه را پیدا کردند و او را بهمسری پادشاه شایسته دانستند و پادشاه نیز او را پسندید و او بحرم شاهی درآمد و کار یهودیان مقیم شوش بالا گرفت. در آنوقت هامان یا هومان نام که اصلاً از مردم عمالقمه و دشمن یهود بود موارد توجه و نوازش شاه و مقام بزرگی را دارا بود و او میخواست یهود را تباه سازد به بهانه ای فرمان از پادشاه گرفت که قصدش را عملی کند و چون مردخاکه با و سر فرو نمود و آرد از قصد او آگاه گشته بهدسه یا ستاره (استر)

پناهنده شد و او را از قصد هاماں آگاه ساخت ضمنا اتفاق افتاد که دوتن از خواجه سرایان حرم بنام بغتان و تیارش خواستند بر پادشاه دست درازی کنند و مردخای ارقصد آنها آگاه شده همدسه را مطلع نمود و او پادشاه عرض کرد و پس از تفحص و تحقیق پادشاه فرمان داد که هر دو را بردار کشیدند و این اتفاق بنا بر رسم آن عصر در روزنامه شاهی ثبت گردید.

همدسه موقع را میبایست تا اینکه روزی مناسب یافته بی اطلاع باتاق مخصوص پادشاه رفت و مرسوم بود که کسی اگر بی اطلاع باندرون اتاق میرفت یا پادشاه فرمان میداد که بقتل برسد یا زندانی گردد یا اینکه جسارت او را میبخشید و در آن صورت جوگانی که در دست همواره داشت بسوی او میکرد و همدسه که داخل اتاق شد پادشاه باو اظهار نوازش کرد و چوگان را باو بنمود و همدسه جرأت یافته باو نزدیکتر گشت و با احترام نوك عصای پادشاه را لمس کرد. پادشاه سبب بی وقت آمدن او را پرسید عرض کرد خواهشمندم که همراه هاماں مهمان من بشوید پادشاه خواهش او را پذیرفت و با هاماں نزد او رفت. در آن عصر مرسوم بود که هنگام خوابیدن دبیر در بار آنجا روز واقع میشد و پادشاه فرمانها میداد با آنچه روزهای دیگر واقع شده بود برای پادشاه میخواند تا اگر اشتباهی از پادشاه شره بود آنرا اصلاح بکند و اتفاق شد که دبیر خدمتی که در پاداش ما چه دادیم دبیر گفت چیزی نبخشیدید.

روز دیگر پادشاه هاماں را خواست و فرمود که مردخای را براسب شاهی سوار کرده و خود پیاده باطراف شهر بگرداند تا مردم او را ببینند و پاداشی که ما میدهیم بدانند و هاماں همچنان کرد و از این نوازش همدسه جسارت کرده از قصدیکه هاماں نسبت بیهود داشت و فرمان پادشاه گرفته بود که آنها را تبه سازد بعرض پادشاه رسانید و پادشاه بخشم آمد و فرمان داد آنچه هاماں نسبت بمردخای و بیهود میخواست بکند مردخای نسبت باو و دو دماش بکند و باین ترتیب هاماں از میان رفت و جای او را مردخای گرفت

قبری در نزد يك همدان تاکنون دیده میشود که معروف است بقبر استرومردخای ولی معلوم نیست که از آنهاست یا از کسی دیگر است که بنام آنها بعلت نامعلوم باقی مانده در ایران جاهائی بنام جمشید (چون تخت جمشید) یا سلیمان شهرت یافته اند و البته حقیقتی ندارند. همه شاهان هخامنشی از کورش گرفته تا داریوش سوم نسبت بیهود مهربان بودند و یهود از آنها شکایتی نداشتند و ایران را میهن دوم خود میدانستند و بزبان محلی سخن میگفتند. اورشلیم برای آنان مکان مقدس روحانی شده بود تا اینکه ورق برگشت و اسکندر مقدونیائی مالک ایران گشت و هنوز سیاست معین نسبت بیهود اختیار نکرده بود که در عنفوان جوانی از جهان درگذشت و پس از او چندی سرداراناش بجان هم افتاده و در انجام سلوکیه برای ایران و شام و دیگر مقبوضات هخامنشیان و اسکندر که در آسیا بود فرمانروا شدند و فلسفه و افکار یونان در سراسر آتزمین پهناور انتشار یافت که با عقیده یهود درست سازش نداشت و در این عصر ریاست بدست کاهنان بود که تا تسلط سکائیها ادامه کرد از کاهنان شش تن بنام بابشوعه و یویاقیم و الیاشیب و یویاداع و یدوعه ریاست کردند و بعد در ایام اسکندر و جانشینان او انیاس بن یدوعه و شمعون بن ادنیاس و ارتیاس (۲) بن شمعون و شمعون (۲) بن ادنیاس و ادنیاس بن سمعوق ریاست کردند عصر هخامنشیان به نقطه نظر روحانی عصر تلائی یهود بود که بزرگان روحانی در آن عصر پدید شدند و کیش موسوی را پس از آمیزش با دیگر ملل بصورت مخصوصی در آوردند که تاکنون پاینده هست و گذشته بر انبیائی چون نحمیا و ارمیا و عزرا و دانیال حجتی نبی و زکریای نبی نیز از پادشاه داریوش اشاره کرده اند در کتاب حجتی دو باب اول میفرماید «در روز اول ماه ششم از سال دوم داریوش شاه کلام خداوند بواسطه حجتی نبی و به زربابل بن شلتیس و والی یهودا و به یهوشع بن یهو صادق رئیس کهنه رسید» و در کتاب زکریا باب هفتم چنین نوشته «و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کسلو باشد بر زکریا نازل شد.»

دوره اشکانیان- در این عصر ممالك آسیا میان دو دولت توانا تقسیم گشتند بهره

غربی یعنی آسیای کوچک و شام و فلسطین و مصر از روم و و بهره‌ای از عراق بفرمان اشکانیان درآمد و از اینرو تاریخ یهود در ایران تاجائیکه علاقه‌بغفیده دینی و احکام شریعت داشت تغییر کلی بلکه جزئی هم نکرده مرکز بزرگ و خزانه‌ملی آنها در دهی بنام نی‌اردا (baNear) بود و اتفاق افتاد که در آنجا دو تن از برادران یهود یهود بنام اسینای و الینای یا انیلای شاگرد کاریگری بودند که بآنها بخشنوت رفتار میکرد و آنها ناچار راهزتی راپیشه ساختند تا اینکه باندازه‌ای توانا شدند که بر مرزبان آن ناحیه بلند گشته و جنگ کرده و اورا شکست دادند و ارته‌پاونه یا ارتبان از سرکشی و دلیری آنها آگاه شده بجای اینکه آنانرا تنبیه کند اسنای را بجای مرزبان فرمانده بابل نمود و او پانزده سال فرمانروائی کرد در آن اثنا الینای برهمسر یکتن افسر اشکانی عاشق شده و اورا کشته آن زن را ازدواج کرد یهودیها چون آگاه شدند آن وصلت را نپسندیدند زیرا که آن زن یهودیه نبود و به سبب شکایت کردند و آن زن پیش دستی کرد و برادر شوهر یعنی اسینای را مسموم نمود و بجای او الینای حاکم بابل گشت و بعد بامهر داد نام اشکانی در آویخته در جنگ شکست خورد و بدست مردم در قریه نی‌آردم کشته شد . بابلیها که از یهود دل برداشتند موقع را غنیمت دانسته بر آنها فشار آوردند و از بابل خارج کردند و یهود بشهر سلوکیه رفتند و آنجا نیز یونانیها با آنان نساخته جنگ واقع شد و پنجاه هزار تن از آنها کشته شدند و باقی‌مانده اولابه تیسفون و بعد بشهرهای دیگر در ایران پراکنده شدند و طولی نکشید که در زمان شاهی بلاش اول در ایران و در روم پس از کشته شدن قیصر نیرو و سپاسیاهیان بادعای مقام فیصری بلند شد و سال بعد تیتوس سردار روم بر یهود اورشلیم حمله آورده آنها را چنان بشکست که تجدید عصر بخت النصر نمود و یهود بار دوم از میهن خود آوارا شدند و پراکنده گشتند و بلاش نامه تبریک به تیتوس نوشت و تاجی از طلا برای او فرستاد .

دوره ساسانیان- تلمیحات و اشاره‌هایی در تورات میابیم که راجع بایران میباشد

بویژه از شاهان هخامنشی ولی وزیران ایرانیه آن‌عصر اشاره نشده زبان روزمره یهود مقیم

بابل و عراق ایرانی آرامی بود فارسی آنها بگذشت روزها اختصاصی یافت و فارسی اسرائیلی خوانده میشود و تصانیف و تالیفات بآن زبان میباشند قدیمترین علاقه یهود با ایران درست نمیتوان تعیین کرد ولی از زمان سلمینسردوم (۹۳۵) قبل از میلاد یهود بقصد بازرگانی و هجرت از عران و آشور بداخله ایران آمدند و و تخمینا در سنه ۷۲۲ پادشاه آشور عده از اسیران بنی اسرائیل را در استان ماد آورد و پس از آن دهیو که (دهکیوس) آشوریها را از ایران بیرون کرد و ایران از سلطه آشور آزاد گشت ولی ارتباط یهود با ایران ادامه داشت چندین الفاظ ایرانی در تورات دیده میشوند چون کلمه شترپ و دات (داد) و کنز (گنج) و پروس (پرادیس) فردوس و غیره در سنه ۳۲۲ میلادی که عصر ساسانیان بود ربی یوسف خام خام اسرائیلی بهم کیشانش فرمود که بفارسی سخن گویند قدیمترین نوشته ای که از فارسی اسرائیلی در دست است استاد ارل استاین (Aarelstein) درختن یافته از قرن هشتم میلادی میباشد و این نوشته الفاظ عربی ندارد بلکه وبری هم در آن نیست (رجوع شود به JR . A . S . act . lqoz) و پس از این کتابی است که در ۱۰۳۰ (عصر محمود) نوشته شده برخی از یهودیهای فارسی زبان از بخارا باورشلیم هجرت کردند و زبان آنها فارسی سغدی بود یهودیهای ایرانی در خارجه فارسی را با لقبای عبری مینویسند و فارسی آنها گذشته بزبان پهلوی الفاظ اوستائی نیز دارد و قابل مطالعه و استفاده هست شعراء فارسی زبان میان یهود پیدا شده اند و گرچه علاقه آنها تا کنون با ایران دوستانه بوده ولی مناسباً اسرائیلی ایرانی مانند اسرائیلی اروپا هنری از خود نه در ادبیات و علوم نشان داد و نه نام برجسته از آنها میابیم ممکن است بآنها موقعی داده نشد که هنرشان را اظهار کنند . نامه دینکرت که در قرن نهم تخدید و تکمیل گشت نامهای یهود را بلحجه پهلوی ذکر کرده و همچنین در تورات نامهای ایرانی به ترکیب عبری نوشته شده اند که ااضل آنها را بقیاس میتوان معین کرد . از هر دو یعنی عبری پهلوی و ایرانی عبری در اینجا نقل میشوند .

آدم	آدینه (Adino)
اسرائیل	اسر سرہ (Asersara)
اسحق	اسینا (Asinaa)
مسیح	مشحیکا (چنانچہ دردادستان دیتک ذکر شدہ)
اورشلیم	اورشلیم
نام‌های ایرانی کہ در تورات و کتاب اسرائیلی ذکر شدہ و ضمن حکایت استرومردخای خوانندہ خواهد یافت	
دشتی	بہشتی - یازبیا
استر	ستارہ
ہادسہ - ہدسہ	ممکن است تحریف ہوتاوسہ باشد
اخشورش	ہوخشتر ہوخشترہ
یزتہ	یزتہ (Yazatha)
ہربنہ	ہرباونہ - زبان آور ؟
بگتہ	بگتہ (Bigtha)
ابگتہ	(Abagtha)
زتر	(Zathar)
کرکس	(Carcas) کرکس
کرشنہ	(Carshana) نازک اندام - خوش اندام
ادمتہ	(Admatha)
ترشش	(Tarshish)
مریس	(Meres)
مرسنہ	(Marsena) ارزمند

مموکن	(Mamuka) مهمگان ؟
هکای	(Hagai) گرامی - هوگاوه
ششکز	(Shaskgaz)

هامان پورهنوته بمفهوم بزك و ارجمند ممکن است اصلاهومان یااومان بممنی نيك منش باشد .

پرشن داته	(Parshandatha)
اسپشه	(Aspatha) اسپپاته
پرته	(Paratha) آریه داته
اریدته	(Aridatha) پرینا
پرموشته	(Parmoshta)
اریسای	(Arisai)
اریدای	(Aridai) آریه داته
وگه زائه	(Vagezatha) بگاداته

درعصر ساسانیان زرتشتها ازیهود خوش نبودند چنانچه دزدینکرت مینویسد «بدی بدترین زمان گیتی ازیهود است» دستورسینا (Saena) زرتشتها را از آمیزش بایهود منع کرده و نویسنده دینکرت برمدرجات تورات انتقاد میکند و بعفیده او نوشته دین یهود از آزیدهاک آغازگشته و آزیدهاک بجای ده فرمان نیک زرتشتی ده فرمان بدی را آموخته و باوجود چنین بیگانگی بلکه نفرت معروف است که یزدگرد شاه ساسانی سوسن دخت نام دوشیزه یهودی را بهم سری نذیرفت و از شکم او بهرام پنجم معروف بگورولادت یافت ولی فردوسی در شاهنامه بزبان بهرام میفرماید .

زمادر نییره سمیران شهم
 زهر گونه ای باخرد همهم
 وسمیران شاه معلوم نشد ازیهود باشد و برخی نوشته اند که مادر نرسی برادر کهتر بهرام گوریهودیه بنام سوسن دخت بود .

یهود با بهرام چوبین همراهی کردند و او نیز با آنها همراه بود در عصر خسرو پرویز داوطلبانه در خدمت سپاه ایران شده در فلسطین کینه دیرین را از مسیحیان گرفتند و با آنها سخت آزار رساندند و کلیساهاشانرا آتش زدند و در نتیجه مسیحیان که دوست و مطیع خسرو پرویز بودند دشمن او شده و در انجام به یاری سپرش شیرویه بلند شدند و در سازشیکه خلاف پادشاه شد شرکت کردند . برای تفصیل رجوع بکتاب و مجله های زیر شوند ،

Z . A . M . G . Lvi . 730

((Li 398671

((Llii 412

((Lv 255

((Lvi 755—758

((XLvii 501—509

Persische studian از La Garde stadis Zeitschrift از paul Horn

مجله سه ماهه یهود که بعنوان زیر طبع شده .

the Persian jews—London 1899

thmir work ana rctuals

بنابراسقف تیودورت (Theodore) قرن پنجم — تورات بزبان پهلوی ترجمه شد

ولی اکنون مفقود است .

ادنتوس (Oden a thus) نام گروهی از بسادیه نشینها را دور خود گرد آورده تاخت و تاز مینمود و هرگاه شاهپور با رومیها جنگ میکرد او هدایا بدربار او فرستاد و خود بخود او نیامد از اینرو پادشاه خشمگین شده فرمود که هدایا را در رود انداختند و زمانیکه او از جنگ باز میگشت ادنتوس بگرفتن کین توهینی که باو شده بود از عقب بر سپاه پادشاه حمله کرد و آنچه توانست بغارت برد و ضمناً بر شهر نهروی که نشیمن و مرکز یهودیان و سرداهش بود نیز تاخت و آنجا را غارت کرد و ویران نمود یهودیها آواره گشتند شاهپور میخواست که او را سرکوبی کند که شنید او کشته شد و فتنه خوابید و همسر

او زنوبیا نام شاه بانوی تدمر گشت و او نیز چنانچه در جای دیگر این نامه ذکر شد در سنه ۲۷۳ بدست قیصر گرفتار شده باسارت او را بروم بردند در زمان ساسانیان روی هم رفته یهودیها باسایش بسر میبردند و بابل مرکز بزرگ دانشمندان یهود شده بود پس از آنکه شهر نهروی ویران گشت رئیس دانشگاه آنجا بجائی بنام مشکان زیب کنار دجله مقیم شد و دانشمندی دیگر درجائی بنام پوم بدیتا (Pom Badita) ماند و آنجا را مرکز فرهنگ یهود ساخت یهودیها تا زمان شاهپور دوم هیچ گونه شکایت از دولت و ملت ایران نداشتند مؤسسه پوم بدیتا با دانشگاه سورا هم سنگ بود و رقابت داشت در جنگهای طولانی میان روم و ایران که در شاهی شاهپور دوم روی دادند بسبب موقع جنگ چه مسیحیای و چه بنی اسرائیل باندازه ای ناراحت بودند از یکجانب بدگمانی و نبودن اعتماد و از جانب دیر تعصب کشیهای مسیحی دولت ایران را ناچار کرده بود که نسبت بهمه غیر زرتشتی سخت گیری کنند ولی از خوشبختی شاه بانوی ایران بنام ایفرا هرمز از یهودیان همواره حمایت میکرد رئیس دانشگاه پوم بدیتا شخصی بنام ربا بود پس از او یوسف برحی نام رئیس گشت و او همه بهره های تورات و هفتاروت را بزبان کلدانی ترجمه نمود و پس از رحلت او را با نام از مردم ماخورا رئیس دانشگاه پوم بدیتا شد و او معاصر شاهپور دوم بود گفته اند که شاهپور در جنگهاییکه با دولت روم کرد هفتاد و یک هزار یهودی را از ارمنستان بداخله ایرانی منتقل نمود و درشوش و اصفهان جا داد در شهر اصفهان جمعیت یهودیان باندازه ای کثرت پیدا کرد که چندی این شهر را یهودیه مینامیدند از دانشمندان آن عصر شخصی بنام راب اشی بود که در سن بیست سالگی رئیس دانشگاه سورا شد و تلمود بابلی را تألیف نمود و زمان بسیار طولانی که پنجاه سال باشد بریاست پاینده ماند و پس از رحلت شاهپور دوم او در دربار یزدگرد اول نیز محترم بود ولی در شاهی یزدگرد دوم بسبب اختلافیکه میان دولت ایران و کشیشان مسیحی بود و دولت بر آنها سختگیری میکرد یهودیها نیز در راحت نبودند و همچنان بود در عصر فیروز که برخی از یهود بهندوستان هجرت کردند ولی پس از فیروز در شاهی بلاش و قباد و خسرو اول معروف بنجشیر و بن دولت ایران بآنان بمحبت رفتار کرد

و مراکز دانش چه در سورا و چه در پوم بدیتا بفعالیت در آمدند و از آنجا اشخاص دانشمند و برجسته پدید گشتند و از جمله رابینا و راب یوسی نام بودند که تلمود بابلی را تکمیل نمودند و این تلمود که بنام گمارا نامیده شد در آخر سده پنجم مسیحی با تمام رستد (۴۹۹) **الفبای یهود** - مانند الفبای عربی حروف و علائم گویا نداشت و عبارت تورات بدون حروف گویا یا علت نوشته میشد و برای خواندن دشوار بود. گروهی از دانشمندان که سبورانیم نامیده شدند قوانین مربوط بزناشوئی و حقوق کشوری و غیره را روشن کردند و توضیح دادند و علائم حروف گویا یا علت نیز در انقبای عبری افزوده شدند که خواندن تورات آسان گشت رفتار بهرام چوبین و پس از او خسرو دوم مشهور به پرویز نیز خوب بود در زمان پرویز ایرانیان برفلستین دست یافتند و یهودمان در کشمکش ایران و روم با ایرانیان همراهی کردند و داخل سپاه ایران شده اورشلیم را بگفتند و صلیب مسیح را بدست آورده سردار سپاه ایران تسلیم نمودند و او نزد خسرو پرویز فرستاد ولی متأسفانه بسبب آزاری که از مسیحیان دیده بودند در آن موقع کین دیرین را از مسیحیان بگرفتند و کلیساها را خراب کردند و آتش زدند که يك سبب مخالفت مسیحیان تابع ایران بادولت ایران شد.

سالنمای یهود

سال خورشیدی ۳۶۵ روز و شش ساعت میشود و ماه قمری ۲۹ روز و دوازده ساعت و کسری و اینها را باهم تطبیق داده اند در تقویم یهود زمان هر ماه قمری از روی گردش ماه بترتیب سی روز و ۲۹ روز تعیین شده که یکسال قمری ۲۴۴ روز میشود و در نتیجه هر سال قمری یازده روز و شش ساعت جلو میافتد بنابراین برای مساوی نمودن سال شمسی و قمری در هر نوزده سال دوازده سال ساده ۱۲ ماهی و هفت سال کبیسه ۱۳ ماهی هستند و در آخر ۱۹ تاریخ قمری با شمسی با افزودن ساعتهائی چند در غره و سلخ ماه قمری منطبق میگردد و در نتیجه اعیاد یهود همواره در فصل معین واقع میشوند و سال قمری را با سال شمسی مطابق میکند . (رجوع شود بتاریخ یهود از پرویز رهبر)

بیشتر از شاهان ساسانی نسبت بیهودمهربان بودند و بشفقت و مداري با آنان رفتار میکردند بویژه در زمان خسرو انوشیروان که یهود بکمال آسودگی و آزادی زندگی میکردند و در این زمان بود که دانشگاهای یهود رونقی داشتند و القبای عبری که حروف صدادار نداشت برای آسان کردن خواندن آن دانشمندان یهود در آن عصر حروف تازه بر آن افزودند و خواندن تورات را آسان کردند رفتار بهرام چوبین با یهود نیز خوب بود و هر گاه در زمان خسرو پرویز ایرانیان برفلستین دست یافتند یهود با سپاه ایران یا روم جنگ کردند و اورشلیم را بگرفتند و صلیب مسیح را بدست آورده بسر دار سپاه ایران تسلیم نمودند و او نزد خسرو پرویز فرستاد ولی در همانوقت یهود کین دیرین را از مسیحیها بگرفتند و کلیساها را خراب کردند و آتش زدند. هر مز چهارم پسر انوشیروان خدا میداند بچه علت دانشگاه سورا و پومیدیتا را تعطیل کرد و نسبت بیهود بنا بر روایت آنها سخت گیری نمود ولی پسرش خسرو پرویز با وجودیکه یهود بر قیاب و دشمن او که بهرام چوبین بود همراهی کردند بر آنان سخت نگرفت بلکه رفتاری نیک نوشیروان را تجدید نمود .

ملت یهود با وجود آوارگی و انقلابهای سیاسی و نبودن مرکز و استقلال برای زمان طولانی از خود در همه رشته های علوم اشخاص برجسته پیدا کردند (رجوع شود بتاریخ یهود یهود ایران در سه جلد از دکتر حبیب لوی) چه پیش از میلاد مسیح و چه بعد از آن که خارج از موضوع این نامه است از یهود ایران یس از تسلط عرب و در زمان شاهی مغول شعرائی پدید شده اند که بزبان فارسی شعر گفته اند از جمله بنیامین پور میسائیل است و نیز شاهین شیرازی که با محمد خدا بنده و ابوسعید شاهان مغل معاصر بود پنج سفر تورات و نامه استرو مردخای و عزرا و حتو کا بشعر در آورده از جمله دانشمندان یهود که در اوپا زندگی کرده اند و کریستوف کلمب میباشد که امریکا را کشف کرد و بر گسون فیلسوف معروف و آلبرت اینشتاین فیزیک دان و گوستاو ایفل مهندسیکه برج ایفل را ساخت و چارلی چاپلین و موسی بن میمون فیلسوف و ارنست هر تسفلد ایران شناس و استاد زبان پهلوی و نیز عده دیگر از ایران شناسان که یهود بودند. بنا بر نوشته آقای دکتر حبیب حکیم شفائی شاعر عصر صفوی پزشک مخصوص شاه عباس بزرگ در اصل از یهود بود

یعنی پدر یا نیای او مسلمان شده بودند شماره یهود اکنون که سال ۱۹۷۱ میلادی می باشد در سراسر ایران بیش از یکصد هزار هست انبیاء یهودنه تنها برای یهود بلکه برای مسیحیان و مسلمانان نیز اشخاص بزرگوار و مقدس شمرده میشوند . شگفتی در این است که برخی از رسومشان بر سوم هندوها همانند میباشند از جمله یهودی میتواند و دختر خواهرش ازدواج کند و این رسم میان هندوها نیز هست زیرا که آنها نسل را از پدر میدانند با دختر خواهر متعلق بخانواده دیگر میشود که بزبان هندی گوترا مینامند او را میتواند عقد کنند ولی میان دخترعمو و پسرعمو چونکه از یک گوترا یعنی از یک نسل میباشند ازدواج مشکل است در هند باستان مرسوم بود که چند برادر میتواند نسل را بشرکت ازدواج کنند و هر کدام بنوبت چندی با او بسر می برد و گرچه این رسم میان یهودی نیست ولی برادر پس از مرگ برادر باید زن بیوه اش را ازدواج کند ولی بیش از یک زن نمیتواند بگیرد مگر اینکه زنش نازا باشد و در آن صورت برضایت او میتواند زن دیگر عقد کند در جنوب هند برعکس شمال نسل از سوی زن گرفته میشود و بنا برین در کشور تراونکور که در اقاص جنوب هند واقع شده پس از مرگ مهاراجه کشور پسر او جانشین نمیشد بلکه پسر خواهرش میگشت .

یهود در این عصر (۱۹۶۴) همت و ثباتیکه ملت یهود در زمان شکست و بیچارگی از خود نشان داد نظیر آن کمتر در تاریخ نوع بشر دیده میشود و اخیرا این ملت سه پایگاه بزرگ در اروپا داشت یکی در آلمان و دیگر در انگلستان و سیوم در ایالاتهای متحده امریکا (United States) و اینها تصمیم گرفتند که بهمین نیاکانشان بازگردند و از آوارگی و تابعیت وزبونی و بیچارگی رهائی یابند متحدین انگلیس و فرانسه و امریکا را در دو جنگ جهانی یاری کردند و در مواضع یاری آنانرا در برقرار ساختن یک کشور مستقل یهود خواستند و آنان نیز بجای اینکه در مستعمره خودجائی بدهند بنا بر خواهش پیشوایان صیهونی فلسطین را برگزیدند و اتفاقا حماقت انور پاشا و یارانش سبب شد که انگلیسها بهمراهی یهود بر فلسطین لشکر کشیدند و جنرال آلبنی ترکان را در سنه ۱۹۱۸ شکست داد و فلسطین را انگلیسها تصرف کردند این بهره از آسیا که مساحت آن ۱۰۴۲۹ میل مربع انگلیسی میشود در زمین

باستان در چندین بهره تقسیم شده بود و بر هر بهره قومی میزیست پس از هجرت از مصر و اقامت چندین سال در شبه جزیره سینا یهود میخواستند بر زمینی بروند که حاصلخیز باشد چنانچه در قرآن نیز اشاره شده بزبان یهود میفرماید

و هنگامیکه گفتید (ای یهود) ای موسی بربك نوع خوردنی نمیتوانیم صبر بکنیم پس برای ما از پروردگارت بخواه که برای ما بیرون آورد آنچه زمین میرویانند از سبزه و خیار و سیرو عدس و پیاز (موسی) گفت آیا مبدل می کنید چیزی را بجیزی که از آن فروتر است پس از آن بر آنان زده شد خواری و بیچارگی و غیره ۲/۵۸

در این آیه مجعلا و بکمال اختصار اشاره شده که قوم اسرائیل از اقامت در دشت سینا خسته شده نظر بجائی داشتند که حاصلخیز باشد و موسی آنانرا متنبه کرد که گرچه برای شما زمین حاصلخیز پیدا میشود ولی ضمنا باید با اقوام ساکن آنجا زدو خورد بکنید و همه زحمت و مرارت را بپذیرید و پس از آنکه چیره شدید و به هدف رسیدید ممکن است حریفی پیدا شود که آنچه از دیگران بزور گرفته اید از شما بزور بگیرند و همچنان شد که یهود در فرمان یوشع رو بشمال در زمین حاصلخیز فلسطین شتافتند و پس از زد و خورد و کشمکش بسیار که زمان طولانی امتداد داشت بر آنجا دست یافتند ولی روزی رسید که آنچه بر دیگران ستم روا داشتند بر خود دیدند و از آشوریها و بابلیها شکست خورده و اسیر گشته پراکنده شدند و بار دیگر رومیها آنانرا چنان زبون ساختند که تا جنگ جهانی بان حالت زبونی و آوارگی و حقارت و بیچارگی باقی ماندند.

انگلیسها هیچ وقت دوست کسی نمیشوند مگر وقتی که مصلحت اقتضا کند و دوستی یکی بسود آنان پایان مییابد و آنوقت نیز همینکه مقصود را یافتند دوستی نیز بانجام میرسد برای خوش کردن یهود زمینی که مسلمانان عرب از سنه ۶۳۴ تصرف کرده و باستانهای ایام جنگ صلیبی (۱۰۹۸/۱۸۷) همیشه بدست داشتند بیهود دادند گفته اند «خرج چو از کیسه مهمان بود حاتم طائی شدن آسان بود» آقای بالفور نخست وزیر انگلستان در ماه نوامبر سنه ۱۹۱۷ بیان کرد که دولت انگلستان دوست دارد که مسکنی در فلسطین برای یهود فراهم گردد. از سنه ۱۹۱۷ تا سنه ۱۹۴۸ گرچه اسما بر فلسطین انگلیسها حکومت میکردند ولی آنجا را

برای اقامت دائمی یهود آماده نمودند تا اینکه در ماه می ۱۹۵۸ حکومت خود را اسماورسما خاتمه دادند و برای تسلی مسلمانان عرب از مساحت ۱۹۴۲۹ میل ۷۹۲۳ میل به یهود و باقی مانده ۲۵۰۶ میل بعرب دادند و اعراب کشور اردن و شام و لبنان و مصر گرچه حرکت مذبوحی نمودند و بر کشور تازه ایجاد شده تاختند ولی بازی را باختند و بجای اینکه همه کشور را بگیرند از آنچه بآنها داده بودند نیز چیزی به یهوده دادند و از آنوقت تاکنون حس انتقام در دل عربها پابنده هست (۱۹۷۱) تا در آینده در این بخت آزمائی که ببرد و که بیازد .

این کشور کوچک و حاصلخیز نه تنها میهن عزیز اسرائیل شده بلکه پایگاه بزرگ دول استعماری اروپای غرب است و اکنون حامی بزرگ امریکا است زیرا که نزدیک بشش میلیون یهود در ولایتهای متحد امریکا زندگی میکنند و نفوذ زیاد دارند بویژه در برگزیدن رئیس جمهور بنا برین هر کسی که میخواهد رئیس بشود باید آنانرا از خود خوشنود سازد. جمعیت آنجا تنها در فلسطین بیش از دو میلیون و چهارصد هزار مرد وزن است و بسرعت بسبب هجرت یهود از اطراف دنیا افزونتر خواهد شد از جمله هشتاد هزار مهاجرین یهود ایرانی میباشد پایتخت بنام تل اوو چهار صد هزار تن جمعیت دارد و همه نوع وسایل زندگی در آنجا فراهم شده اند خیابانهای وسیع و منازل عالی دارد اورشلیم که شهر مقدس مسلمانان و مسیحیان و یهود میباشد دو بهره شده بهره بزرگ که جاهای مقدس مسیحیان و مسلمانان را داراست بکشور اردن داده شده و بهره کوچکتر که مرکز رسمی دولت اسرائیل است بدست آن دولت است .

در این کشور کوچک که آباد کرده متمولین و دانشمندان یهود اروپا و امریکا است موزه و دانشگاه نیز میباشد از مسلمین عرب که در فلسطین بودند اکنون یک میلیون و نیم آواره زندگی میکنند و دادرسی ندارند و نه یهود و نه دول مغرب زمین تاکنون حاضر نشده اند که مناقشه و منازعه چندین سال را پایان دهند طرفین یعنی یهود و مسمایکان مسلمان مبلغ کلی در خریدن اسلحه از دست میدهند و باید دیدا انجام این کشمکش چه بشود.

علاقه یهود به ایران تاکنون دوستانه هست و احتمال دارد همچنان دوستانه بماند زیرا که ایرانیان شکایتی از یهود ندارند و یهودیهای باقی مانده در ایران آسوده زندگی میکنند و کالاهای مغرب زمین را در ایران رواج میدهند و کاری نمیکند که سبب برافروختگی و دشمنی با ایرانیان بشود. آمال اسرائیلیها بسیار وسیع است و اگرچه زمینی که بدست آورده اند كوچك است ولی ممكن است با داشتن استعداد و حوصله بزرگ، در آینده نه تنها به همسایگان بلکه به دارندگان زمین های نفت خیز در شبه جزیره عرب تجاوز بکنند و خطر بزرگی بشوند و اقتصاد آنجا را بدست آورند. حمله سال ۱۹۶۷ از روی نقشه عمیقی بود که درست اجرا شد و همسایگان کاملاً غافلگیر شدند و اکنون اعراب آنچه از دست داده اند اگر بدست آورند کار بزرگی کرده اند.

پایان

پایان نامه

خداوند را سپاس و ستایش که طبع این نامه به کوشش آقا محمد علی (مهرداد) به انجام رسید نمونه‌های چاپ شده را ایشان غلط‌گیری کردند و دوندگی به مطبعه از ایشان بود از زحمتی که صمیمانه با کمال توجه متحمل شدند سپاس گزارم .

این نامه جلد چهارم از تاریخ ایران عصر ساسانیان و جلد هشتم از ایران باستان است اکنون جلد آخر عصر ساسانی بنام همسایگان ایران باقی مانده که هنوز طبع نشده و نیز يك بنام تاریخ زبان و ادبیات ایران باستان عصر اوستا که مفصل آنرا بسبب نبودن وسایل طبع بسیار مختصر کرده‌ام و اگر چاپ بشود خدمت خوانندگان گرامی تقدیم میشود.

وله الحمد والشکر

عباس مهرین شوشتری

۲۲ شهریورماه ۱۳۵۰

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۱۰	زرتشت	آتش را
۸	۱	پدید	پدید شد
۱۶	۱۶	مردیستی	مزدیسنی
۱۸	۱۶	مصنوعی	معنوی
۱۹	۱۲	کرد نه ری	کردند زی
۲۰	۷	بنده‌ای غیر	بنده‌ای بود غیر
۳۰	۱۶	Hadhaoknta	Hadheokhta
۳۵	۱	یافص	یافصل
۴۲	۱۳	اندروان	اندرون
۴۲	۲۰	اوراحت	اوازراحت
۴۹	۱	تبلیغ	شده بودند و تبلیغ
۴۹	۳	زرتشتی	زرتشتی ناچار شدند
۶۵	۱۹	آسمان را نلیل	آسمان و انلیل
۷۹	۹	پدردایتی	به روایتی
۸۰	۱۹	کالیلیکوس	کاتلیکوس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۴	۴	بگمانی	بدگمانی
۸۷	۹	پس از	پس از آن
۸۹	۱۶	هرمزد از	هرمزد که از
۱۰۱	۱۸	آقای (چینی)	آقای (حی)
۱۰۸	۱۴	پهلوی	پهلوی
۱۰۹	۱۸	یاراست-آموزش است	ناراست-آموزش راست
۱۱۹	۱۹	ترقان	ترقان
۱۳۲	۱۹	یاوکوس	پادکوس
۱۳۳	۳	یاوکوس	پادکوس

آثار دیگر مؤلف که تا این تاریخ به چاپ رسیده است

- ۱- ایران نامه درهشت جلد (که هفت جلد آن به چاپ رسیده و جلد هشتم زیر چاپ میباشد)
- ۲- خاتم النبیین و آموزش اسلام
- ۳- فرهنگ لغات قرآن
- ۴- تصوف چه بود و چه باید بشود
- ۵- تاریخ ادبیات عصر هخامنشی
- ۶- قهرمانان ایران باستان
- ۷- نغمه ایزدی (ترجمه)

